در دقایق علما و فقرا بر آمده و حینا فحینا در رو بین متین احداث کرده طریقت را غیر
شریعت گردانیده + رونق آورده‌ام و مترصد فضل رحمانی و موهبت سبحانی بوده‌ام
تا آنکه فاما خیر مرا به بندگی خدمت فرد الافراد قطب الاقطاب سلطان المشایخ
فی الآفاق وارث موارث الاولیاء بالاستحقاق حجة الله علی عباده رحمة الله
الفایضة فی بلاده قطب فلک الهدایة مرکز دائرهٔ اندراج النهایة فی البدایة
سیدی وسندی وذخیرة یومی وغدی ومکان الروح من جسدی ظل الله
المنان مرشدنا وهادینا واستاذنا وملاذنا مولینا محمد فضل الرحمن
متع الله المسلمین بطول بقائه ولنور العالم بنور ضیائه رسانید فرأیت ما لا عین
رأت وسمعت ما لا اذن سمعت ع هو خیر من یدعی لکل عظیمة + واکرم
من یطوی الیه المراحل + من بعد بمطالعه کتب قوم قدیما وحدیثا موفق
شدم و آخر کتابی که بمطالعه در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بالله
هادی الی الله حامل اسرار الطریقة والشریعة موضح دقایق اسرار الحقیقة حضرت
شمس الدین حبیب الرحمن مرزا مظهر جانجانان شهید بود
قدس سره که کشف بسیاری از معضلات شریعت و طریقت میکند و حل
اکثری از دقایق مذهب و ملت می نماید و چون این جوامع الکلم پس دلچسپ آمد
باستقصایش کوشیده‌ام و جابجا تلاش نموده‌ام تا آنکه در تالیفات خلفای حضرت
ایشان قدس سرهم اضعاف آن یافتم و هنگام تلاش مکاتیب حضرت غوث
الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام والمسلمین محی الدین ابو محمد
عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی و حضرت عارف بالله مولنا

شاہ ولی اللہ محدث دہلوی و حضرت مجمع الکمالات قاضی ثناء اللہ
پانی پتی رحمۃ اللہ علیہم اجمعین نیز بدست آمد پس خواستم کہ تنہا تسلی ذوق خود نباشم
بل رہ آورد عزیزان سازم و بایں غرض آن شرق را جمع آوردم و از
ہر باغی گلے برچیدم و با آخر کتاب رسالہ اسرار العارفین و سیر الطالبین
شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ
کہ مختصری ست منضبط در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمہ
بامر کسیکہ واجب ست بر من فرمان برداشت امر وی و نہ در آوردم در دی
تا توانستم سخن از پیش خود و مجموعہ را بہ کلمات طیبات موسوم کردم
و بدو باب مبوب ساختم باب اوّل در مکاتیب و این باب مشتمل ست
بر چہار فصل فصل اوّل در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رح فصل دوم
در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شہید رح فصل سیوم در مکاتیب قاضی
ثناء اللہ پانی پتی رح فصل چہارم در مکاتیب مولینا شاہ ولی اللہ
محدث دہلوی رح باب دوم در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین
و سیر الطالبین شیخ سہروردی رح تا باشد کہ عزیزان تمتع بردارند و فقیر را
بدعای حسن خاتمت یاد آرند وما توفیقی الا باللہ علیہ توکلت وھو
رب العرش العظیم

باب اول از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب ۔ و این
باب مشتمل ست بر چہار فصل ۔ فصل اول در مکاتیب
حضرت غوث الثقلین رح

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اوّل ای عزیز سینهٔ طلب خود بکن در بوته والذین جاهدوا
فینا و بآتش ویحذرکم الله نفسه بگداز و خالص کن تا شایان مُهر
لنهدینهم سبلنا گردد و در بازار ان الله اشتری من المومنین انفسهم
واموالهم بان لهم الجنة ارزشی باشد و بدان سرمایه توانی که بضاعت
دین خالص الا لله الدین الخالص حاصل کنی و شاید رمزی از اسرار
والمخلصون علی خطر عظیم بخشایند و از لوامع انوار افمن شرح الله صدره
للاسلام فهو علی نور من ربه شعلهٔ بر تو تابد و از ندای داعی ادعونی
استجب لکم باعث در دل تو پیدا آید و از حضیض قل متاع الدنیا قلیل پای
همت بیرون نهی و از اوج والاخرة خیر لمن اتقی عبور کنی و از نسیم و نحن
اقرب الیه من حبل الورید بوی در مشام جان تو رسد و شجرهٔ قلب از آن
در اهتزاز آید و از باد خزان قل الله ثم ذرهم در بوستان تجرید فلا
تدع مع الله الها آخر بی برگ شوی و در باغ فصل بهاران الذین سبقت
لهم منا الحسنی در وزیدن آید و سحاب ان الله یجتبی الیه من یشاء از نقابل
فصل باریدن گیرد و اراضی ریاض قلوب از نباتات وعلمناه من لدنا
علما همه سرسبز شود و اشجار بساتین از ثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین
بارور گردد و عیون وصول از سرچشمهٔ عینا یشرب بها المقربون در وادی
سرور در آید و مبشر اقبال ذلک فضل الله یوتیه من یشاء بشارت فیض
در ساند الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و شوی

جنات نعیم رضی اللہ عنہما در وہر کلوا واشربوا ہنیئا بما کنتم تعملون والسلام

مکتوب دوم ای عزیز بترس ازان روز کہ یوم یفر المرء من اخیہ
وامہ وابیہ وصاحبتہ وبنیہ واز محاسبہ وان تبدوا ما فی انفسکم
او تخفوہ یحاسبکم بہ اللہ اندیشہ کن و چون اولئک کالانعام محظوظ
نفسانی مشغول مباش و سر در مراقبہ فاذکرونی اذکرکم فرو برد و دیدہ
در مشاہدہ وجوہ یومئذ ناضرۃ الی ربہا ناظرۃ بکشا و نظارہ کن و از نعیم
ولکم فیہا ما تشتہی انفسکم ولکم فیہا ما تدعون یاد آور تا ندائے
داعی اللہ یدعو الی دار السلام در گوش ہوش تو افتد و از خوابگاہ غفلت
انما الحیوۃ الدنیا لعب ولہو بیدار گردی و در طلب درجات والسابقون السابقون
اولئک المقربون فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب ہمت از جان
و دل در تازی تا بشیر الطاف اللہ لطیف بعبادہ با ہزاران اطباق ندائے
لہم البشری ترا در پیش آید و عساکر امداد وللہ جنود السموات والارض
ہمراہ تو شود و بر لشکر اعدا ان الشیطان للانسان عدو مبین فیروز آئی
و از دام ہوا نفس ان النفس لامارۃ بالسوء خلاص یابی و لوح دل را از
[illegible] اسرار اتقوا اللہ ویعلمکم اللہ رقم گردانی و مرغ دل از حظائر
قدس قدیم پرواز و در فضائے سلوک فاسلکی سبل ربک ذللا بجناح
اشتیاق در پرواز آید و از ثمار انس در بساتین کلی من کل الثمرات محظوظ
گردد و آئینہ سر از لوامع انوار تجلیات ہم صفت نور گردد کہ سبحہ [illegible] اللیل
فی النہار ہا مشوف شود و در روشنہ ضمیر تو از اسطار غمرائم وانزلنا من السماء ماء
[illegible] ۱۲

فانبتنا به جنّات وحبّ الحصید سرسبز همچو باغ ارم گردد و در مزروع احیینا
به بلدة میتا مرتبا فهم شود و واستار فکشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم
حدید از پیش تو بردارند و تو در منشا بده کمال او فرمانی گاهی در دریای
بی نیازی ان الله لغنی عن العالمین فرو شوی و از سموم مهب افامنوا
مکر الله در گرداب سرگردانی فرومانی و گاهی از نسیم لطف ولا تیئسوا من
روح الله در گلشن تمجید چون عندلیب از شوق در ترنم آئی و از غلبات
وجد نغمه انی لاجد ریح یوسف برکشی و حساد بزبان ملامت پیش آیند و گویند
تالله انک لفی ضلالک القدیم و چون تاثیر والقیه علی وجهه فارتد
بصیرا ظاهر گردد همه اخوان با هزاران نیاز و عجز درخواست کنند که استغفر لنا
ذنوبنا انا کنا خاطئین و از سر صدق برخوانند که لقد آثرک الله علینا و تو
در مقام مناجات آئی بزبان حال گوئی که رب قد آتیتنی من الملک وعلمتنی
من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة
توفنی مسلما والحقنی بالصالحین والسلام **مکتوب سوم** ای عزیز بیش
ازین تغافل کردن و بحجاب مغرور شدن نه دلیل سعادت بود و مگر خطاب
ارضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش جان تو نرسیده است و از
وعید و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا هیچ خوف
نداری و از تهدید اقترب للناس حسابهم وهم فی غفلة معرضون هیچ
اندیشه نمی کنی و از توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الاخرة
من نصیب هیچ یاد نمی آری و از تنبیه فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم

هی الماذی ہیچ انتباه نمی گیری تا چند در تیه غفلت سرگردان و در بیدای شهوت
بی سامان باشی یکے در صومعه توبوا الی الله در شود و در محراب و انیبوا الی
ربکم توجه برده بزبان صدق و اخلاص برخوان انی وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض حنیفا تا نفائس اسرار و هو الذی یقبل التوبة
عن عباده و یعفو عن السیئات از خزاین الطاف ان الله غفور رحیم
بر تو مکشوف شود و پیک عنایت بشارت چنین رساند ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین و بمدارج معارج تعز من تشاء عروج بخشد و منادی اقبال
بزبان حال ندا کند که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم
ولا هم یحزنون والسلام. **مکتوب چهارم** ای عزیز چون شموس معارف
از مطالع سموات سرایر طلوع کند و اراضی قلوب بنور ایشان منور گردد که
اشرقت الارض بنور ربها و غطای ظلام خیالیه از پیش بصایر عقول مرتفع شود
که فکشفنا عنک غطاءک نواظر افهام از مشاهده لوامع انوار قدس حیرت
چشم باز ماند و خواطر افکار از مکاشفه عجایب اسرار عالم ملکوت در تعجب شود
و هیجان عشق او را در بوادی طلب سرگردان کند و غلبات شوق بر موطن
قرب انس بخشد و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندا کند و هو معکم
اینما کنتم چون بر نکته سریت مطلع گردد هستی خود را گم کند و لا تجعلوا مع الله
الها آخر و در دریای نیستی لیس لک من الامر شیء فرو شود تا گوهر امید بجناب
آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت در اندازد چون خواهد که بر کناره آید
در گرداب حیرت افتد و بگوید رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی مراکب امداد

از لطائف وحملناهم فی البر والبحر در رسد و او را بساحل لطف
نصیب برحمتنا من نشاء فرود آرد و مفاتیح خزاین اسرار والله بکل شئ محیط
بدو سپارند و برموز و اشارات وان الی ربک المنتهی اطلاع بخشند پس فاوحی
الی عبده ما اوحی ازو چه باشد ولقد رای من آیات ربه الکبری میسر دارد

مکتوب پنجم ای عزیز یکی از عالم غرور فلا یغرنکم الحیوة الدنیا
ولا یغرنکم بالله الغرور عبور کن و از منازل اهل حضور که تعرف فی وجوههم نضرة
النعیم یاد آور تا نگر بوی از نفحات بوستان فروح وریحان وجنة نعیم
بمشام جان تو رسد و جرعه از جام جهان نمائی ویسقون من رحیق مختوم ختامه
مسک در کام تو ریزند و دقائق اسرار حقائق جاء الحق من ربک مکشوف بر تو شود و تو
بر بساط التفرید ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک از مسافرانِ نحن نقص
علیک نبأهم بالحق شوی و شاهد و مشهود استماع گنی کاهی بامداد نغمات
خطاب فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه از غایت شوق
در طرب آئی و گاهی از صدمات سطوت فاستقم کما امرت ومن تاب معک سر در
مراقبه حزن در کنی و گاهی بحبل المتین واعتصموا بحبل الله جمیعا چنگ در زنی و گاهی
در فتراک وما النصر الا من عند الله در آویزی و گاهی در دریای سنستدرجهم
من حیث لا یعلمون غرق شوی و گاهی بر ساحل لطف ان الله بکم لرؤف رحیم
گذر کنی و از حدائق فمن یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا اثمار حسنی و از انهار لکل
درجات مما عملوا بایدی اخلاص اغتراف نمائی و در طاب صدر ان صلوتی
ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له قرار گیری و از مائدہ نعیم

وبمراو فی بعهده من الله فاستبشروا بمژدهٔ رازمنادی ندا شنودی یا عبادی
لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون **مکتوب ششم** ای عزیز
چون آهنگ مزامیر انس بمسامع قلوب در رسد واز سماع نغمات خطاب
الست بربکم یاد آرد وسکرات قالوا بلی را تذکر کند وعندلیبان خزان
بار وقار حسرت نغمهٔ یا اسفی علی یوسف بر کشند وهر بلاکروب ترانهٔ انکسار دوا (مصیبت)
عینا من الحزن فهو کظیم نواختن گیرد وطنبور نوای ان ثوابی انما اشکو بثی
وحزنی الی الله باهنگ قصیر جمیل فرو داشت کند وبرقات جذبات شوق دررضا
سموات سیر ابر در لمعان آید وانوار جنون دل را منطمس گرداند که یکاد سنا برقه
یذهب بالابصار وقطرات عبرات از سحاب اعین ارواح جیدان متقادر گردد
کرا انشی مزرعهٔ من کان یرید حرث الاخرة نزدله فی حرثه از نباتات وعد
الله مغانم کثیرة تحمله حصد گردد وحدایق آمال ومن یتوکل علی الله فهو حسبه
بنفحات روایح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سرسبز معطر (نادان)
شود واغصان نهال صبر ثمار انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بکمال پست
رسد ومرتاح عنایت هذا عطاؤنا فامنن او امسک در اهتزاز آید ومنادی
(استحم زده اسب)
وهب لت الغفور ذو الرحمة ندا بدهد ان هذا لرزقنا ماله من نفاد والله اعلم
بالصواب **مکتوب هفتم** ای عزیز تا جبههٔ اضطرار بر خاک نیاز ننهی
واز سحاب اعین باران حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز (نشود)
ونخلستان امید بعراجین بر او بار در نگردد واغصان صبر اوراق رضا در بار (حسن)
(عراجین جمع عرجون بالضم چوب خرما، شخ)
انس وثمرات قرب وان له عندنا لزلفی وحسن مآب سرسبز نشود ونهایت

و عندلیب قلب بنغمهٔ شوق در ترنم نیاید و همای فؤاد با جنحهٔ الحی نی اهبط الی زنی
سعدین از قفس ام الانسان در پرواز نشود و از فضای لا تمدن عینیک الی
ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور نکند و هرگز
بسده مقعد صدق عند ملیک مقتدر نرسد و از اثمار اشجار لهم ما یشاؤن
عند ربهم هیچ برنخورد و از بوستان والله عنده حسن المآب بوی مشام جان
نرسد و از گلزار نعیم و لهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا
یعملون هیچ برخورداری نیابد والسلام **مکتوب هشتم** ای عزیز چون
فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب ظهور یابد که والصبح اذا تنفس
و شموس عین الیقین بر افلاک سرایر بر برج استوار شود که والشمس تجری لمستقر لها
ظلمات وجود بشریه در ضوء انوار لمعات نورهم یسعی بین ایدیهم متواری
شود و سر تولج اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقهٔ عنایت الله ولی الذین آمنوا
یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بر دارد و بر لشکر شیطان که ان الشیطان
لکم عدو مبین فیروزآئی داد و در معرکهٔ فاتخذوه عدوا با سپاه خویش که زین
للناس حب الشهوات من النساء والبنین با لشکر قلب معارض شود و ایشان از صدق
حال بلسان اضطرار بر خوانند که یضیق صدری ولا ینطلق لسانی و با هزاران
عجز در خواست کنند که واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم
الکافرین و ما تقف عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ندا کند که ولا تهنوا
ولا تحزنوا وانتم الاعلون اما دعا کردوان حمد نا لهم الغالبون را تا اعلام
اذا جاء نصر الله والفتح در رسد و طلیعهٔ انا فتحنا تیغ انا لننصر رسلنا والذین

طلیعه گروهی که پیش فرستند تا از دشمن واقف شوند و از اطلاع [illegible]

امنوا بپیام نرفع درجات من نشاء درکشد و بر لشکر اعدا حمله آرد و انتظار نصر
من الله و فتح قریب متواتر شود و منادی حال ندا در دهد که قل اللهم مالک الملک
تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء
بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر **مکتوب نهم** ای عزیز از کارخانهٔ المال
والبنون زینة الحیوة الدنیا بیرون آئی و دست از شغلتنا اموالنا و اهلونا
بر داری و از حضیض صحبت فرو ماندگان تیه غفلت که نسوا الله فانسیهم انفسهم
پای همت را سخت برون نهی و رخش طلب در میدان عشق در تازی
و گوی سبقت والسابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان استعانت
واستعینوا بالله بجا آگاه اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون
در زمان شاید که بپای دولت و بشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم
و بر سرهٔ بشارت چنین وا رسانند که ان الله بالناس لرءوف رحیم و اسرار نامه
قد جاءکم بصائر من ربکم را بدست تو دهند چون بر موز اشارات آن اطلاع
یابی در حال از سر شوق سر را قدم سازی و سبل السلام هذا صراط ربک مستقیما
پیش گیری و مقصد نزهتگاه لهم جنات تجری من تحتها الانهار کنی و از جنات
نعیم خلد لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم خرامان چینی و بشر عنایت
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد و از مملکت لهم دار السلام رضی الله
عنهم و رضوا عنه خبر یابی یک بار گوید در تخت گاه و من اوفی بما عاهد علیه الله
فسیؤتیه اجرا عظیما داعی شود و باز گوید که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون +
مکتوب دهم ای عزیز چون لوامع انوار الله نور السموات والارض

نیز سنگاه ضمائر لائح شود و زجاج قلب از تاثیرات نورانی گردد که المصباح
فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری بارق گشوف یوقد من شجرة مبارکة زیتونة
از سرادقات تمام لا شرقیة ولا غربیة در لمعان آید و قنادیل ذکرت یکاد زیتها
یضیء ولو لم تمسسه نار افروزان گردد و آسمان سرائر نجوم حکمت و بالنجم
هم یهتدون سربسر مطلع زین گردد که انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب
و اقمار حضور از افق نور علی نور بر اوج استعلا عروج نماید که والقمر قدرناه منازل
حتی عاد کالعرجون القدیم و غشاء لیالی غفلت که واللیل اذا یغشی صفت
والنهار اذا تجلی بخشد در یاحین گلزار نعیم که والمستغفرین بالاسحار تازه گردند
و بلابل اسحار کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون بنغمات احزان آهنگ مشوق برکشند
صبح دولت یهدی الله لنوره من یشاء در رسد و شموس معارف از مطالع من یهد الله
فهو المهتد طلوع کند اسرار لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار
و کل فی فلک یسبحون بظهور انجامد و لطائف و غوامض اسرار و یضرب الله الامثال
للناس والله بکل شیء علیم از خفا استتار مکشوف شود والله اعلم بالصواب

مکتوب یازدهم - ای عزیز چون مهر سپهر معرفت بر اوج کمال الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی عروج کند بوارق انوار رضیت لکم
الاسلام دینا در لمعان آید و شواهد آثار افمن شرح الله صدره للاسلام
فهو علی نور من ربه در مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین الیقین مشاهده شود
و بر دقائق نفائس اسرار ولله خزائن السموات والارض خبر دهند و بر دقایق
حقائق فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون مطلع گردد [illegible]

اشارات فاینما تولوا فثم وجه الله محرمت کنند ریاح فیض وارسلنا الریاح
لواقح با روایح فضل لطیف بر جمیع من یشاء از مهب عنایت الله لطیف
بعباده در بساتین انا لا نضیع اجر من احسن عملا در وزیدن آید و اشجار ریاض
ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون با وراق شهود و ثمار تجلی همه سرسبز
و بارور گردد ینابیع وصول ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از شوامخ جبال
والله ذو الفضل العظیم در منهل اودیه قلوب جاری شود و مخبر احوال زمان
چنین بشارت رساند که ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
و مبشر اقبال بشارت چنین رساند که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا
انتم تحزنون رضوان دیار بلدة طیبة و رب غفور با لحن تحیات سلام قولا
من رب رحیم در رسد و ابواب جنت جهت وصول باز کند و مائده نعیم رضی الله
عنهم در پیش کشد و گوید ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون نزلا
من غفور رحیم **مکتوب دوازدهم** ای عزیز چون برق شهود
از حرق غمام فیض یهدی الله لنوره من یشاء درخشیدن گیرد و روایح
وصول از مهب عنایت یختص برحمته من یشاء در وزیدن آید و ریاحین
انس در ریاض قلوب بشگفد و بلابل شوق در بساتین ارواح نغمات یا اسفی
علی یوسف چون هزار داستان در ترنم آید و نیران اشتیاق در کوانین سرائر شعله
برزند و اطیار افکار در فضای عظمت از غایت طیران بی پر شود و فحول عقول در وادی
معرفت پی گم کنند و قواعد ارکان افهام از صدمت هیبت در تزلزل آید و سفن
عزایم در بحار ماقدروا الله حق قدره بریاح و هی تجری بهم فی موج کالجبال

در لجه حیرت فرو ماند امواج دریای عشق بجیحون و جیحونه در تلاطم آید هر یکی
بزبان حال ندا کند رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین سابقه عنایت
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی دررسد و ایشان را بر ساحل جودی فی مقعد
صدق فرود آرد و در مجلس مستان بادهٔ الست رساند مائده نعیم للذین
احسنوا الحسنی وزیادة را در پیش کشد و کوس وصول از جام قرب بادهٔ
سقیهم وسقاهم ربهم شرابا طهورا گردان شود و ملک ابدی و دولت سرمدی
واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا مشاهده کرد

مکتوب سیزدهم

ای عزیز قلب سلیم باید که تا بر رموز فاعتبروا یا اولی الابصار اطلاع یابد و عقل
کامل باید تا دقائق اسرار سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم را ادراک کند
و یقینی صادق تا شواهد معرفت وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم
را ببیند قلب مشاهده بیند و بدواعی وصول واذا سألک عبادی عنی فانی قریب
اجیب دعوة الداع اذا دعان مستقبل شود و از زواجر تنبیه افحسبتم انما خلقناکم
عبثا وانکم الینا لا ترجعون از خواب غفلت یلهیهم الامل فسوف یعلمون بیدار
گردد و بعروة الوثقی وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر چنگ در زند
در سفینه ففروا الی الله سوار گردد و در دریای معرفت وما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون مردانه وار بغواصی فرو آید اگر گوهر مقصود بچنگ افتد فقد
فاز فوزا عظیما و اگر جان در طلب رود فقد وقع اجره علی الله .

مکتوب چهاردهم

ای عزیز چون عساکر جذبات الله یجتبی الیه من یشاء
بر ولایت قلوب در تازد و طوائع نفوس اماره را بلجام ریاضت و جاهدوا

طوائع جمع طائع بمعنی مطیع ۱۲ م و هو من قبیل اضافة الصفة الی الموصوف ۱۲

فی الله حق جهاد هٔ مرتاض و مذلل گرداند و جبابرهٔ فراعنه را در مجلس نفوس بسلاسل
مجاهده و ترک اُمنیه را باغلال واطیعوا الله واطیعوا الرسول بیرون گرداند
و اعمال ارادات و اختیارات را تادیب و من یعمل مثقال ذرة خیرا یره سزا دهد
و ابنیهٔ رسوم و عادات را از اعمدهٔ ارکان تلبیس و طامات را بکلی از میان بر دارد
و منادی حال بزبان صدق مقال ندا کند که ان الملوک اذا دخلوا قریة
افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة و چون اراضی صفای قلوب از لوث
مریت و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدائق ارواح از شیا
الشاء من یهد الله فهو المهتد سراسر معطر و مروّح شود و صفحات اوراق
سرایر انفاس برقوم لطائف اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد و
شهود یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال گردد و ندای اشواق چون هیام
منشور در هوا شود و بزبان حال صدا باز گوید و تری الجبال تحسبها جامدة و هی
تمر مر السحاب اسرافیل عشق صور در دمد و نفخ فی الصور و تاثیر سماع فصعق
من فی السموات و من فی الارض بظهور انجامد و مبشر اقبال که لا یحزنهم الفزع الاکبر
در رسد و ایشان را سالکین و هم دعاییین فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
داعی شوق و رضوان به بشارت بشراکم الیوم پیش آید و ابواب جنات نعیم
بگشاید و بگوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و ایشان بگویند
الحمد لله الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث
نشاء فنعم اجر العاملین **مکتوب پانزدهم** بسوی عزیزی از داعیه
شهوات و متبع الهوی فیضلک عن سبیل الله اعراض کن و از مواطن غفلت

ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا بیرون آئی و از صحبت اہل فسوق کہ فویل للقاسیة

قلوبهم من ذکر الله پرہیز و از منادی استجیبوا لربکم من قبل ان یأتی یوم لا

مرد له من الله ندای الم یأن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله بگوش

ہوش استماع کن و به تنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدی شیئی از خواب غرور

ولا یغرنکم بالله الغرور بیدار شو و از مقامات اہل حضور کہ رجال لا تلهیهم تجارة

ولا بیع عن ذکر الله خبر پرس و از برای کعبه مقصود پای از سر ساز و بادیه سیر انقطاع

کن و تبتل الیه تبتیلا باز او تجرید قل الله ثم ذرهم در راحله تفویض وافوض

امری الی الله با قافله اہل صدق کونوا مع الصادقین مسافر شو و از مساکن خارب

دنیا کہ انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن و از سبل مهالک فتنه کہ انما اموالکم

واولادکم فتنة بسلامت بگذر و از مناہج مسالک ہدی ان هذه تذکرة فمن

شاء اتخذ الی ربه سبیلا رہ پیش گیر و بلسان اضطرار امن یجیب المضطر اذا

دعاه باتضرع و زاری برخوان اهدنا الصراط المستقیم تا مبشر عنایت قدیم

الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون با بشارت تحیت سلام قولا

من رب رحیم پیش پر دو و بر جنیبه نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین سوار شو و

بر جنات نعمت فانقلبوا بنعمة من الله و فضل داعی شو و نسیم عز وصال از ہر طرف

در وزیدن آید و اقداح شراب محبت بایدی سقاة غیب گردان مشاهده شو و

و آہنگ ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا برکت و به مقام انس

نشانه و کلم الله موسی تکلیما آغاز کند و دیباچه فلما تجلی ربه للجبل اطناب دہم

و نواظر عیون بصائر از سکرات حالات و خر موسی صعقا خبر باز دہد و وجوه

یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة را معاینه کند و بجنبه معترف آید و بزبان حال
باز گوید لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار

فصل دویم از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب مرزا صاحب شهید قدس سره الرشید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول برخوردارا مکرر التماس تحریر حسب و نسب از فقیر کرده اید
چون فائده معتد بها بر آن مترتب نبود تغافل می نمودم اکنون که سماجت از حد گذشت
مجملی محرر میگردد که در حقیقت سرمایه وجود فقیر در آغاز قطرهٔ آبی و در انجام
مشت خاکی ست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار به بیست و هشت واسطه
بتوسط محمد بن حنفیه بشیر بیشهٔ کبریا علی مرتضی علیه التحیة والثنا میرسد امیر کمال الدین
نام یکی از اجداد فقیر در ششصد هجری تقریبا از بلدهٔ طائف در مملکت ترکستان
افتاد و با صبیهٔ یکی از حاکمان آن حدود که سردار الوس قاقشالان بود وصلت
دست داد چون او را پسری نبود حکومت آن ناحیه تعلق باولاد ایشان گرفت
وقتی که همایون بادشاه مملکت هندوستان را از دست افاغنه شور مستخلص گردانید
از آن خاندان دو برادر محبوب خان و بابا خان نام را که به سه واسطه با میر مذکور
میرسند همراه آورد و احوال این هر دو در تواریخ اکبری مسطور است و نسب مادری
این بندگان بخانزاده امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچهار واسطه به بابا خان
منتهی میگردد جدم بجرم خان مذکور که در عهد اکبری منصب رفیع شده بود و بعارضه
گرفتار بود و عمری در خدمت اورنگزیب بادشاه گذرانیده آخر بدولت ترک دنیا

سرسبز و مثمر گردیده و مجددست بزرگی از خلفای طریقهٔ قادریه استفاده نموده در سال
هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار و صد و سیزده ولادت
فقیر اتفاق افتاد و در عمر شانزده سالگی گرد یتیمی بر رو نشست و در طلب کرامت
بسته دست از دنیا برداشت و پای سعی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارف
در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد افضل سیالکوتی تلمیذ
شیخ المحدثین شیخ عبدالله ابن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول
دهلوی تلمیذ شیخ القرا شیخ عبدالخالق شوقی شد کرده و ذکر طریقهٔ نقشبندیه با خرقه و اجازت
مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بداونی رضی الله تعالی عنه
که بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسد گرفت
و عمریست در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از مشایخ متعدده این
طریقه استفاده نموده و آخر باستانهٔ فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ
محمد عابد سنامی رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی الله
تعالی عنه میرسد چهل نهار سود مدتی خدمت ایشان کرده خرقه اجازت طریقهٔ قادریه
و سهروردیه و چشتیه حاصل نموده تا امروز که هزار و صد و هشتاد و نهم هجری ست بحکم
این حضرات از سی سال بتربیت طالبان خدا مشغول ست خدا عاقبت بخیر کند ببرکت
حبیبه صلی الله علیه وسلم مکتوب ۹۹ هم مندرج این بار و حاشیه نوشته اند
یکی آنکه خلفای حضرت سرهند دعوی کمالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن
مثل اولیاء متقدمین از ایشان بظهور نمیرسد ۹۹ هم آنکه مریدان خود را بشارتهای
عالی میدهند و حالات آنها دلالت بر آن بشارتها نمیکند و نیز مساوات آن و ایشان

باکابر سابقین بلکه وفضل بر ایشان لازم می آید و این معنی مستبعد می نماید۔

جواب شبهٔ اول بدانند که بزرگان پیشین هم باوجود تحقق فناء عروج
کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملو ست غایة ما فی الباب جماعه
از ان طائفه باظهار این امور مامور بوده اند و فرقه بحکم غلبه سکر معذور لیکن شان
ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز میتوان کرد و ترجیح کمالی غیر از نبوت
بالاصالة ختم نگردیده و در مبداء فیاض بخل و دریغ ممکن نیست پس در حق بزرگان حسن
ظن را چه مانع ست آخر از صلحای مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت
ست که فوق کرامت ست پس این معنی خود از اقوی پای این طریقه بقوت ظاهر میگردد
و صغار را اعتباری نیست و اگر مقصود از آثار صدور خرق عادات و مکاشفات
که منظور عوام ست پس این مقامات باجماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند نه از
لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد است مرحوم اند کمتر صادر
این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین
باتباع کتاب و سنت ست اذواق و مواجید اهل این طریقه نیز مشابه به اذواق
همان جماعت ست فلا تکن من الممترین **جواب شبهٔ دوم** آنکه
دریافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص ادراک نسبت و کیفیت
این طریقه کار هر عمرو زید نه اما از ارباب فراست صحیحه مخفی نیست و نمانده در آثار
ظاهری که کثرت طاعت و ریاضت و افراط ذوق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد
اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریک اند و از صدور معاصی احیانا غیر معصومین
هیچکس محفوظ نیست و حق این ست که بنابر بعد زمان نبوت و قرب قیامت

متصف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت های حقیقی
نیست و معتاد و درین مشایخ از بشارت آن ست که مرید از ان مقام نصیبی یافته است
نه مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت در آن مقام بهم رسانیده تا مساوات با ایشان
لازم آید و اگر مرد خوش استعداد عمری درین کار جد و جهد بکار برد و شریک دولت
آن بزرگان شود استحاله ندارد ع فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد ٭ بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی ست
مثل انطباع نور شمس در مرآت و فرصتی مستوفی می باید که انوار باطن نیز لازم
مرآت گردد و انعکاس مبدل بتحقق شود و مرید بمرتبه کمال و تکمیل رسد در بعض
اوقات عکس مقام نیز در آئینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام تحقق نرسیده
و پیر بکشف دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید
و بعد مفارقت پیر آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود رو باستتار می آرد
پس آثار آن اگر ظهور نمایند بجاست و این اغلاط درین عصر و زمان بسیار رواج
یافته است که در پیران نسبت کشفی کمیاب است و مریدان بنا بر ضعف همت
بالتماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند والسلام ۔

مکتوب سیوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه
چه معنی دارد ۔ بدانند که نسبت در لغت عرب عبارت ست از علاقه بین الطرفین،
و در اصطلاح این قوم مراد ست از علاقه که میان حق جل شانه و خلق واقع ست
که متکلمین تعبیر میکنند از ان به صانعیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و از
ظاهر کتاب و سنت همین معنا مفهوم میشود و صوفیه اگرچه درینجا تعبیر ازان نسبت بظهور وحدت در کثرت میکنند مثل ظهور آب

در شیوه موج و حباب و میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی بار مطلق نیست
و حاصل این تعبیر اثبات عینیت مطلق ست با حق و این معنی را بتاویلات و تمثیلات
مشروع و معقول میسازند و اگر شهودیه اند نسبت اصل با ظل چون نسبت اضواء
منبسطه شمس با شمس میفرمایند و ظل اینجا بمعنی تجلی ست یعنی ظهور شیء در مرتبه ثانیه
و ظاهر ست که این کثرت وجودات ظلی مخل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند شد اما مقصد
فرق ست میان تعبیر اول و ثانی که هر چند ظل را حقیقتی دیگر غیر از حقیقت اصل او نیست
همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل وا نموده است اما حمل مواطاه یکی
بر دیگری اینجا صحیح نیست و در امواج و دریا صحیح ست پس شهودیه باین تعبیر من وجه
اثبات غیریت میکنند بطوریکه در توحید وجود حقیقی خلل نکند و این معنی از کتاب و سنت
با سانی میتوان استنباط کرد و مشهور معنی نسبت بطور اول از کتب صوفیه وجودیه
باید دریافت و بطور شهودیه این ست که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبه علم
الهی مرکب اند از عدم و وجود بایمعنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبر ست
بجهل و عدم القدرة که معبر ست بعجز و غیرها که مفردات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبه
علم الهی پیدا کرده اند و مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن عدمات اند گردیده -
و انوار آن صفات دران مرایا منعکس گشته و این مخلوطها مبادی تعینات عالم
شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال
صفات حقیقیه و در مرایای خارج ظلی که ظل خارج حقیقی ست مصدر آثار خارجیه
گشته پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند نه بوجود حقیقی و در خارج
ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی ست و در عالم هر چه هست

از وجود و توابع آن ظلال و انعکاس استفاده هست از حضرت وجود جل شانه فلا موجود
بالوجود الحقیقی فی الخارج الحقیقی الا الله فهذا هو التوحید و چون عدم منشأ شر و نقص
و وجود مبدأ خیر و کمال و عالم مرکب ست از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست
و وجود عاریتی و وجود حق بسیط و خیر و حسن محض ست و عین عالم منتسب اند شده ناچار
عالم مجموعه حسن و قبح خواهد بود اما وجوه حسن همه مستفاد ست از حضرت وجود و جهات
قبح همه حاصل از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوت استعداد خود و جذبات مشایخ
و ظل عنایت الهی سیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب قطع مسافت که عبارت
از خرق حجب ظلمانی و نورانی که موافق حدیث درمیانه حق و خلق واقع ست فرماید
فیوض و برکات آن نسبت محاذات که درمیانه ظاهر و مظهر متحقق بوده برفع این حجب
که مانع ظهور انوار شمس حقیقی در مرآت تعین سالک بودند تمام ظاهر و میسر شده استیلای
آن انوار آن آئینه را مستور میسازد و این حالت را بنسبت فنا تعبیر میکنند و بعد فنا الاثر
که وجود موهوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرمایند تا سالک بآن وجود
کارخانه بشریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت آنرا نسبت بقا گویند
پس سالک اگر خرق حجب ظلمانی و نورانی بتمامها کرده و از تجلیات صفات و شیونات
گذشته بتجلی ذات بحت مشرف شده و زمان نبوت باقیست نبی میگردد و بدرجه عصمت
که عبارت ست از عدم احتمال صدور شر میرسد و اگر نه بقدر طی مسافت از امکان
بسوی وجوب از عدم که شر صرف ست دورتر افتاده بوجود حق که خیر محض ست نزدیکتر
میگردد و چون ظلمات عدم در استیلای انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر
میشود اما باحتمال وقوع شر احیانا ولی و نائب نبی میگردد و بتربیت و اصلاح خلق

این نیست معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این ست معنی ذو النسبت

که در اصطلاح این قوم ست بر سبیل ایجاز المشرب صوفیه شهودیه مجددیه رحمهم الله

والسلام **مکتوب چهارم** مخدوما سوال شما که بعد حصول فنا که مستلزم

دوام حضور ست گاه غفلتی از جناب حق تعالی رو میدهد سبب چیست **بدانند**

که بنای این **مبحث** بر اشتباهی ست **بیانش** آنکه علم بر دو قسم ست حضوری و

حصولی حضوری لازم نفس عالم ست یا عین اوست چنانچه علم نفس بخود و عوارض

خود و حصولی حصول صور معلومات ست در مرآت ذهن بتوسط عقل و حواس سالک

که بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب عروج نماید این علم از قبیل علم حضوری ست

نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که نزد صوفیه وجود

اشیا ظلی ست نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد ظلال حضرت وجود حقیقی است

و در خارج غیر وجود واحد متحقق نیست و تعدد و تکثر ظلال از راه تکثر شیونات

وجود ست و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافل ست و از ظلیت خود آگاه نیست وجود

مستقل برای خود در پندار اثبات میکند و در حین تکلم بلفظ انا اشاره بهمان وجود

وهمی مینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارت ست از رفع حجب نورانی

و ظلمانی بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت ست میسر میگردد و باصل خود

واصل میشود خود را بیش از ظل آن اصل نمی بیند و وجود خود و توابع آنرا مستعار

از اصل میداند و در مییابد که ظل را حقیقتی علحده نیست بلکه همان اصل در مرتبه

ثانی متعین ظلی ظهور کرده است و واضح میشود که مشار الیه و مرجع انا در نفس الامر

اصل ست نه ظل آنگاه علم حضوری او که لازم او ست تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد

واشاره بانقطاع او راجع میشود باصل و چون بی بقا بی حق آمد از اعتبارات اصل تا ثنیا آن
از رجوع بظل میکنند و چون این حالت مستمر میگردد از او دوام حضور گویند و این حضور را بقا
تحقق فنا نزد ایشان نیست و اگر گاهی فتوری در این حالت رو میدهد فترت در عالم الظل واقع میشود
و درهمین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند با حواس باقیست
که تشفیت امور بشری موقوف بر آنست و این علم را اصطلاح جناب قدس سره نسبت [illegible]
را در آن بارگاه دخلی نه و مقتضای این استنباطات این است که هیولی علم العلم را حضور علم
حضوری دانسته میگردد و اسم حضور میشود حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است
اُصلّی و اجهّز الجیش اشاره باین هر دو علم است که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد
و حضور در صلوة از قبیل علم حضوری است و ظاهر که صلوة آنجناب لابد فی حضور نخواهد بود
و تدبیر جهاد بی تصور اسباب صورت نمیگیرد پس تا هر دو قسم علم جمع نشوند این هر دو کار
که متداخل عبادتین است در یک زمان از نفس واحد متمشی نمیتواند گشت و معنی قول خلیفه
ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم والسلام علیکم بتحقیق صحیح هم برخوردار از
اجوبه شبهات که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی
عنه بعضی علمای زمان وارد می‌شوند استفسار کرده اند بمطالعه در آمد دریافت
که منشأ این اعتراضات یا جهل است یا حسد و این هم انکار [illegible] است اهل التعصب
در تکفیر شیخ اکبر رحمة الله علیه و اکابر دیگر رساله ها نوشته اند و حضرت مجدد در مکاتیب
خود جوابهای همه شبهات بطریق رفع و دفع تقریر فرموده و از اولاد و احفاد ایشان حضرت
شاه [illegible] رحمة الله علیه رساله مفصل و در این باب حضرت دهلوی شیخ شاه رحمة الله علیه
رساله [illegible] کشف الغطا عن وجه الخطا بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب

مولانا محمد بیگ ترکی ثم المکی رساله مسمی به عطیة الوهاب الفاصل بین الخطا والصواب مشتمل
بر اصول و اجوبه و رد رساله محمد برزنجی تلمیذ شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و بمهرهای
علمای مذاهب اربعه دیار عرب مصحح و مسلم گردانیده و ماده حسد طبعی معارف غیر متعارف
است از جناب ایشان که در قرون اولی شیوع داشته و بعد قرون ثلثه مشهود بالخیر
در پرده کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه طینت مقدسه جناب رسالت
بوده بروز نموده اند انصاف آنست که اول درشان قائل مقالات نظر کنند اگر متبع
کتاب و سنت است و اکثر اعمال و اقوال او موزون بمیزان شریعت پس متشابهات
کلام او را موافق محکمات کلام او تاویل کنند یا بعالم السر والعلانیه واگذارند و او را معذور
دارند چرا که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشوند گاه در غلبه حال عبارات ایشان
بمرادات ایشان مساعدت نمیکند و گاه در معلومات کشفی بنابر خلط وهم و خیال خطا واقع
میشود و در آن خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند و گاه اطلاع بر مصطلح ایشان
میسر نمی آید پس برعایت این امور ترک اعتراض لازم است خصوصا اعتراض بر کلام
کرامت التیام حضرت مجدد محض فضول است که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت و مصنفات
ایشان مشحون بهمین نصیحت و موعظت است و بیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودی است
و اثبات توحید شهودی چرا که از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
رحمة الله علیه تا عهد مبارک ایشان اوعیه اسماع و اذهان مردم از مسئله وحدت وجود
مملو بوده است و انکار حضرت مجدد بر توحید وجودی نه مثل انکار علمای ظاهر است بلکه از
مقامیکه وجودیه تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند امید هست که معقول اهل الله از
این مقام سفیر یابند و غیریت فی الجمله بین الحق والخلق بهم که مخل وحدت وجود حقیقی که متحقق

در خارج حقیقی است نگردد ثابت میکنند بخلاف وجودیه که درمیان حق و خلق عینیت
اثبات میکنند و تفصیل مسئلهٔ وحدت وجود و شهود در دو مکتوب دیگر نوشته شده والسلام

مکتوب ششم بعد حمد و صلوٰة از فقیر بجانب آن مولوی صاحب مهربان
سلمه الرحمن مطالعه نمایند که التفات نامهٔ طولانی مشتمل بر شبهات چند که بر متوجه بمقامات
کرامات سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود ورود فرموده بود ما
این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات ثلثه مکتوبات
حضرت ایشان مطالعه نمایند خود اطمینان خاطر حاصل خواهد شد و فقیر امتثالا للامر حرفی چند می نگارد
باید دانست که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می نمایند یکی وجود بمعنی کون و
حصول که امر انتزاعی و معقول ثانوی است. دوم وجود منبسط که منشا انتزاع معنی
اول و مظهر ظاهر وجود و اصل و اول است و بدیهی است که این هر دو وجود از حضرت ذات
تعالت و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمیتواند شد سیوم
وجودی که اول الاوائل و مبدأ المبادی است و بزعم قوم عین ذات است و ذات بآن وجود
مصدر آثار است و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود است و هرگاه
وجود و ذات هر دو در حقیقت یکی باشد صدور آثار را خواه بوجود منسوب باید کرد خواه بذات
مطلب واحد است پس اختلاف راجع بنزاع لفظی است تسلسل را اینجا چه دخل است تسلسل
آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد و آن وجود مصدر
آثار گردد و حال آن موجود نیز همچنین باشد و تحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ
وجود بر ذات او تعالی و تجنب از حمل بالمواطاة یکی بر دیگری از راه احتیاط است که در لسان
شرع این اطلاق وارد نشده و صفات و اسماء الهی توقیفی اند و دو شبه دیگر که در بحث

حقیقت محمدی و فضل حقیقت کعبه بر حقیقت محمدی ست صلی الله علیه وسلم از مکتوبات جلد
ثالث رفع شبهه و تحریر جواب آنها طولی دارد و آنچه در تاویل قول حضرت غوث الثقلین
رضی الله تعالی عنه قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله نوشته اند اگر مخصوص
به معاصرین دارند چه نقصان باید بجناب آنحضرت می شود و استثنا متقدمین خود ازین
حکم بحکم ادب لازم ست که بعضے ازانها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث لا یدری
اوله خیر ام آخره استثنا متاخرین نیز مجوز ست زیرا که تقدیم و تاخیر امر نسبی ست و
هر متاخر را متاخری ست پس ممکن ست که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و کمالات
غیر از کمالات نبوت بالاصالة ختم نشده است فقیر در تفرقه حق و باطل و التفات نامه
بوده و الی الان نو معذور اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا . و السلام

مکتوب بیست و ششم بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان مطالعه نمایند که التفات نامه
مشتمل بر فضل یکی بر دیگری ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی
و محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنهما رسید صحیح فهو افضل برید
قسم ست جزئی و کلی ظاهر است که سوال از فضل جزئی نیست و مناط فضل کلی زیادت
قرب الهیست و تحقیق این امر باطنی است و عقل را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت
و قلت مناقب سراغی بمطلب نمی توان برد اما افاده قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب
و سنت و اجماع قرن اول ممتنع بدیهی است که وجود مبارک این هر دو از زمان ورود
کتاب و سنت و وقوع اجماع متاخر است و اصول ثلثه شرع ازین امر ساکت و کشف
محتمل خطا ست و بر مخالف حجت نیست و اقوال مریدان که خالی از غلو محبت پیران نمی باشند
از احتجاج ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات بکند و حکم بجزم بر فضل یکی

طرفی از طرفین نمی‌نماید بنظر نمی‌آید پس بطریق اسلم تفویض علم بتعلیم الهی و سکوت از فضول بحثها

و معترف فضائل این هر دو بزرگان باید بود و در جناب ایشان لب از ادب نباید گشود که این مسئله

از ضروریات دینی نیست که تکلم در آن ضرور باشد بلکه از دل انگیزهای عشقی که ما را بجناب حضرت

نبی دست داده در زبان مناسب نیست که حرفی از عالم عقل بیرون دهد هرگز در بینش کم

نمی‌باید زد و از حد بیرون قدم نمی‌باید زد عالم همه مرآت جمال ازلی ست + بیا

در دم نمی‌باید زد و السلام مکتوب مخدوم‌ها نوشته اند که مکشوف حضرت مجدد

در مسئله حقائق ممکنات آنست که در مرتبه احدیت که عبارت از تفصیل کمالات الهیه در خانه

علم الهی است در مقابله هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و متمایزی پیدا

کرده است در مقابله صفت علم عدم العلم که معبر بجهل است و در مقابله صفت قدرت عدم

القدرت که معبر بعجز است و قس علی هذا و آن اعدام متمایزه بنابر مقابله و محاذات مرایا و

مجالی انوار و ظلال آن صفات گشته مبادی تعینات عالم و حقائق ممکنات شده اند

آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند و آن عکوس و ظلال بجای صور حالّه اند در آن مواد

همین اعیان خارجیه ممکنات که بر حسب آن حقائق مصدر آثار شده اند وجود و عدم

هر دو قبول میکنند بهمین وجه معنا در خیر و شر میگردند و نیز مکشوف آنحضرت است که مبادی

تعینات انبیا علیهم السلام والصلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود وجوبی

دارند پس باید که در حقائق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز

از ممکنات اند و حقیقت ممکن موافق تحقیق ایشان بی خلط عدم نمی‌باشد وجه تطبیق چیست

گفتند و ما چون مقابله و محاذات درمیان اعدام متمایزه و وجودات صفات متقدمه

در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند صفات نیز مرایای

آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس ست در اینجا صفات بجای ماده و اعدام
بجای صور حال اند جهت عدم در صورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی
و ازین جهت حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نمیگردند اما وجود خارجیه
ایشان عدم و وجود هر دو را تبدیل میکند و انقدر دخل عدم در حقایق این حضرات برای
ثبوت امکان کافی است والسلام **مکتوب نهم** پرسیده بودند که بزرگی
میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنی
چگونه راست آید که صوفی البته مومن است و گاه عالم و متقی هم باشد و در حالت صحو
اثبات علم با وصاف و اعراض خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یک نوع
همین اوصاف و اعراض اند نه ذات و حقیقت پس صوفی با وجود علم با اتصاف کافر فرنگ
بکفر و معاصی و علم با اتصاف خود بایمان و فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از وی تواند دانست
و اگر بتکلف چنین بداند آن فضائل را از ان رذائل بدتر دانسته باشد و فساد این عقیده
شرعاً و عقلاً بدیهی است **مخدوما** بمذهب حضرات مجددیه حقائق ممکنات مرکب اند
از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل اسما و صفات
در علم الهی ثبوتی پیدا کرده و مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند
و در خارج ظلی که ظل خارج حقیقی ست بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنابرین
ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از جهت عدم ذاتی کسب شر می نمایند و از جهت
وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس شخصی بر مرآت ممتلی از انوار شمس نظر میکند
در لحظه اول همان انوار را می بیند نه مرآت را چرا که مرآت در شعشعان انوار مختفی و مستور
گشته است و هرگاه بنبات نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مرآتی خود را خواهد دید نه انوار را

چراکه نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و خسیسه بر جهت وجود که در آن
مظاهر است و مصدر خیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت
عدم که ذاتی اوست و منشا شر است خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری خواهد دید
و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت ناچار خود را
از کافر فرنگ و دیگر اشیای خسیسه بدتر خواهد فهمید ازینجا معلوم شد که مقصود قائل
این قول آن است که صوفی کامل خیر و کمال را اصلا بخود منسوب نمیداند و مستعار میداند
و همین است معنی فنای تام و حاصل شهود صحیح و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود که از
مستعاره خود می افتد و جهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود از دعوی انا الشمس
سر بر میزند و همین است سر انا الحق گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگرچه آنجناب در دعوی
خود معذور بود اما در دید خطا کرد و از غلبه سکر در جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست نمود
و بسیاری از سالکان این راه را همچنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی
بپیر که حبیبه صلی الله علیه و آله وسلم **مکتوب دهم** نوشته بود
که بزرگی به بلای شدید مشابه بلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بود و بزرگی دیگر بعیادت
او رفت و پرسید چه حال داری **جواب** داد که حال ظاهر است و هنوز رب انی
مسنی الضر نگفته ام یعنی مثل ایوب علیه السلام شکوه ننموده ام و امان و زینهار نخواسته
درینصورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام هم
لیس صحیح است تفضیل ولی بر نبی لازم می آید و این معنی خلاف اجماع است ـ
جواب مخدوما در بادی النظر این شبه وارد میشود و اگر تامل کنند محل شبه نیست
بدانکه آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین و نیز

رب انی مسنی الشیطان بنصب وعذاب گفته واین آیات بظاهر دلالت بر
بے تابی و بے صبری دارد لیکن او سبحانه جل شانه که عالم السرائر والضمائر است فرمود
انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب پس معلوم شد که این بے صبری آنجناب نیز
متضمن لطیفه دیگر از صبر بوده و گرنه حقتعالے با وجود ظهور بے صبری اثبات صبر آنحضرت نفرمود
سرش و بیت که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلا از هلاک اموال و اولاد
وشدت مرض و تفرد و اهانت و حقارت مردم نسبت بوی و اهل وی صبر نموده بود وقت
نزول رحمت رسیده و دانست که کشف این کرب وابسته بتضرع و زاری است و او بجناب
بے صبری است ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید
و هر بار بے صبری بیشتر نمود و بتضرع و زاری در آمد و در صله این ادب مدح بلفظ العبد
کرده بنعم العبد منصب لله انه اواب رسید که اواب مشتق از اوب است بمعنی رجوع یعنی
رجوع بهوای نفس نمود که برعایت صبر چندین سال باشد نکرد بلکه برضای حقتعالے
که اظهار بے صبری درآن وقت مرضی او بود رجوع نمود والحمد لله که حقتعالے بلا آنجناب
رسید و با وجود بے صبری ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت
انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمه الله در فصوص
آورده بل صبر ابد الصابر حبس النفس عن الشکوی الی الغیر و حضرت ایوب
علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترک صبر
نموده جواب این شبهه تمییز نمیشد چرا که چون این دل بجناب الهی نیز درینباب نیازے
نکرده و توهم نتوده زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی منزه باید نیست و اینجا مقصود
رفع تفضیل ولی نسبت بر نبی و آنچه ولی بیچاره را از ذوق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت

وبکمال مقام رضا خبر ندانسته از غلبهٔ سکر ولایت هرچه گفته در آن معذور بوده والسلام

مکتوب یازدهم بعد حمد و صلوة مخفی نماند که طائفهٔ از فقهای حنفیه در انکار
ذکر جهر غلو نموده فتوی بحرمت داده اند و بعضی از محدثین اثبات مشروعیت ذکر
جهر کرده در فضل جهر بر خفی افتاده اند و هر دو فریق براه تفریط و افراط رفته اند و از مسلک
انصاف سخن نگفته اند و انتقاص تنقیح میخواهد و محاکمه مطلوب باید دانست که معنی لفظ ذکر که
عبارت از یاد کردن است منحصر است در سه قسم یکی ذکر لسانی بی ضمیمه آگاهی قلب
و این معنی از اعتبار ساقط است و داخل اقسام غفلت و دیگر ذکر قلبی است بی حرکت لسان
و این معنی در اصطلاح مشهور است بذکر خفی و بنای مراقبات این قوم بر آنست و معمول است
در جمیع طرق و آن دو نوع است یکی حضور ذات بحت مذکور است بی ملاحظهٔ حقیقی
و یا بملاحظهٔ صفات او و ماخوذ است از آیهٔ کریمه واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة
ودون الجهر من القول بالغدو والآصال و دوم استحضار مذکور است با ملاحظهٔ صفات
او و آلاء و نعماء و این طریق استدلال است از اثر بمؤثر و این معنی در لسان شرع
معبر بتفکر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملوست
و قسم سوم ازین اقسام ثلثه ذکر لسانی است با ذکر قلبی معا و این اکمل اقسام ذکر است
و این نیز دو وجه دارد یکی اکتفا بذکر در ذکر کردن باسماع نفس خود و این است
ذکر خفی در زبان شرع و ماخوذ است از آیهٔ کریمه ادعوا ربکم تضرعا وخیفة انه لا یحب
المعتدین و دوم باسماع غیر است که در شرع مسمی بجهر است و در مواقع خاص افضل است
از خفی بیایه سکتی نه مطلقا چنانچه اذان و اقامت و قرأة جهر در صلوة جهریه که الفاظ آن تعیین
... مخاطبین اذان مقصود است و نکتهٔ دیگر در ذکر خفی است سلامت نفس از عمل ست

از قضا در جمعه دنیا که مانع هست قبول عمل را و تفضیل ذکر خفی بر ذکر جهر بخصوص کتاب و سنت
ثابت نیست مطلقا بلکه از فحوای حدیث انکم لا تدعون اصم ولا غائبا منع جهر معلوم
میشود و ذکر جهر با کیفیات مخصوصه و نیز مراقبات باطوار معموله که در قرون متاخره
رواج یافته از کتاب و سنت ماخوذ نیست بلکه حضرات مشایخ بطریق الهام و اعلام
از جناب فیاض اخذ نموده اند و شرع از آن ساکت است و داخل دائره اباحت فی
در آن متحقق و انکار این ضروری و ظاهر است که آنچه از کتاب و سنت ثابت بود افضل است
از غیر آن اگرچه مباح باشد و من وجه مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیبه از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم حضرت علی بن ابیطالب را رضی الله تعالی عنه بجهر که از شداد بن اوس ثابت
شده است بجهر متوسط خواهد بود نه بجهر کذائی چرا که در اصل این حدیث است که آنحضرت
پیش درامر فرمود و این معنی نیز مشعر است باخفا فی الجمله و گفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست
بلکه در تفضیل یکی بر دیگری است پس دعوی فضل ذکر جهر مطلقا بر ذکر خفی انکار فضیلت سنت
و انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز باطل چرا که جهر در بعض مواقع مشروع است و اثبات
مسنونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعیت ذکر جهری که در متاخرین
مروج است ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و آنچه بعضی ابنای زمان مکابره می نمایند
از طرفین مقبول نیست و دلائل اثبات نه و افراط و تفریط در همه امور مستقبح است و اعتدال
مستحسن خیر الکلام ما قل و دل والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی
علیه التحیة والثنا - **مکتوب دوازدهم** در بیان آنکه در مسئله سماع درمیان ائمه
فقها و حضرات صوفیه رحمة الله علیهم اجمعین اختلاف قوی است فرقه اولی میگویند
که سماع مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطلاق حلال است

یا اقتضای غلبه ذوق واصل وانصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه تخصیص
که محل فتنه نباشد کلامی موزون با لحن موزون بی مداخلت محذور شرعی باشد و نماید
و فسادی از ان در باطن مستمعین نزاید بلکه سرور یا حزن در قلب پدید آید این قسم
سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد
چرا غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشروعه مثل نکاح و قدوم اکابر معمول
بوده و اتقیاء علمای امت احیاناً ارتکاب آن نموده اند چنانچه از کتب احادیث ظاهر میشود
اما این عمل از ان بزرگان بر سبیل اتفاق واقع میشد نه بطریق التزام. قسم دوم آنست
که غالیان متاخرین رواج داده اند و آن را بجد گرفته امور غیر مشروعه را در آن خلط نموده اند
این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح از کراهت بحرمت خواهد رسید و اعتقاد اباحت
محرمات متفق علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز
ندارند از خصوصیات ذوقی است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل بنقل شیرین
نمیکند و آنکه معتاد بافیون است رغبت بنقل نمکین نمی نماید با آنکه یکی نقل دیگری را
حرام نمیداند همچنین حضرات سلسله چشتیه که نشاء نسبت ایشان بنشه خمر مشابه است از
شور نغمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشه نسبت شان
بربودگی افیون مناسب است از سکوت حظ بر میدارند نه از شور و هنگامه لیکن منشاء این
خلاف ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت
اند نه متبع هوا و طبیعت و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف
از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است و تفصیل این مسئله از کتب مبسوطه محققین
مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرهما باید طلبید والحمد لله کم

فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک ست و در عقیده اباحت غیر
اباحت آن تابع کتاب و سنت ست و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرور نیست
از کتب قوم ظاهر ست که ارباب احوال صحیحه و مقامات سنیه در سماع مباح جانها داده اند
و هر که از مذاق علمای صوفیه واقف ست و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قدر این تحریر بداند
و بس خیر الکلام ما قل و دل والسلام

مکتوب سیزدهم

در مسئله
جبر و اختیار علما سخنها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چرا که عقل در ادراک بعض
مقدمات دینی کافی نیست و اگر نه در اصلاح امور عباد بحاجت نزول وحی نمی افتاد
باید دانست که اوهای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
زیرا که اعمال عباد مثل اعیان ایشان بحکم نص جلی مخلوق اوست سبحانه و تعالی پس اختیار
تام کجا و نیز مواخذه از مجبور صرف ظلم ست و ظلم بحکم عقل و شرع مسلوب ست
از جناب او تعالی شانه پس جبر محض چرا و بدیهی است که افعال ما مثل حرکات مرتعش
نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت ماست و همین ست حصه اختیار و معنی فعل اختیاری
لیکن ظهور این هر سه قوت باختیار ما نیست هر گاه میخواهند از سیده فاعل میکنند و همین ست
حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد پس امریست متوسط
چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال
حسن بصری رحمه الله فرموده مستفاد میگردد و هی لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین
و همین امر متوسط بلسان شرع معبر ست بلفظ کسب و این اخذ را جزء فعل عباد و
اطلاق میکنند پس معلوم شد که افعال ما مخلوط جبر و اختیار ست و همین قدر اختیار ضعیف
مناط تکلیف ست و بس و نظر بر رعایت ضعف اختیار عباد دینها داده اند که در ست را

بر غضب سبقت داده اند یا آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد
و هرگاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت است و تعالی از مسبوقیت اجزا
هر سه صفت افعال عباد مشابهتی من وجه با افعال او تعالی دارند و حرکات تعرّض
که مجبور محض است اصلا مناسبتی ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافی
عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که چون ایشان
ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات کائنات بتمامه مع کمالات متحد و مظهر
جزو لیست از اجزای آن چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی است متجزی نمیگردد و ازین راه
میفرمایند کل شی فیه کل شی و چون اختیار نیز صفتی و شانی است از صفات ذاتیه
حضرت وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر خصوصا در انسان که مشرف است به
خلافت حصه از صفات اختیاریه هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نهی بر ان بود والسلام
علی من اتبع الهدی والصلوة علی خیر الوری

کتاب چهارم

پسیاره بود در کفار هند قبل ظهور اسلام که از عرب و دین ابراهیم اصلا خبر ندارند یا اثرا اصلی
بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان ایشان چه اعتقاد باید کرد و مختصری از رو
تحقیق و انصاف مرقوم میگردد باید دانست که از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود و اینست
که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاد ایشان
کتابی مسمی به بید که چهار قسم دارد مشتمل احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل بتوسط
ملکی برهما نام که آله ایجاد عالم است فرستاد و مجتهدان ایشان از آن کتاب شش شاستر
استخراج نموده بنای اصول عقائد را بر آن گذاشتند این فن را دهرم شاستر نامیدند
یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و بها

مسلک از آن کتاب برآورده برای هر فرقه مسلکی قرار داده بنای فروع اعمال بران
نهاده این فرق را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون نسخ
احکام را منکر اند و بحکم عقل مناسب طبایع اهل هر وقت و زمان تجویز تغیر اعمال
ضرور است عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر
طور عملی از آن هر چهار وقت اخذ نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از
اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید باری تعالی اتفاق دارند و عالم را حادث
و مخلوق او میدانند و اقرار بفنای عالم و حشر جسمانی و جزای اعمال نیک و بد مینمایند
و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها ید طولی
است و کتاب خانه تا امروز موجود و رسم بت پرستی اینها نه از راه اشتراک در الوهیت
بلکه حقیقت دیگر دارد و عقلای اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول
در تحصیل علوم و آداب و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و صلاح
نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجرد که غایت کمال انسانی است و نجات کبری
را که اینها مکت میگویند بر آن موقوف است صرف مینمایند و قواعد و ضوابط دین
اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است و منسوخ شده
و از ادیان مشهوره غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه
نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین های بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید
که بحکم آیه کریمه وان من امة الا خلا فیها نذیر و کریمه و لکل امة رسول و آیات
دیگر در ممالک هند نیز بعثت انبیا و رسل واقع شده است و احوال آنها و کتب آنها
مضبوط است و از آثار آنها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند

ورحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین مملکت وسیع فرو نگذاشته و مشهور است
که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم در هر قومی پیغمبری مبعوث شده و
اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بر آن قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد
ظهور پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی الله علیه وسلم و مبعوث است بکافهٔ انام
و دین او ناسخ ادیان است شرقا و غربا احدی را تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد
وی نمانده پس از آغاز بعثت او تا امروز که دو هزار و صد و هشتاد سال است
هر که باو نگرویده کافر است نه پیشینان و چون شرع بحکم آیهٔ کریمه منهم من قصصنا
علیک ومنهم من لم نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیا ساکت است در شان
آنها سکوت اولیست نه مارا جزم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و نه یقین
به نجات آنها بر ما واجب و مادهٔ حسن ظن متحقق است بشرط آنکه تعصب در میان نباشد
و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند ولسان
شرع از احوال آنها ساکت است همین عقیده اولی است و کافر گفتن کسی را بدلیل
قطعی آسان نباید دانست و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعض ملائکه که بامر الهی
در عالم کون و فساد تصرفی دارند یا بعض ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد
آنها را در این نشاء تصرفی باقیست یا بعض افراد احیا که بزعم اینها مثل حضرت
خضر علیه السلام زنده جاوید اند صور آنها ساخته متوجه بآن میشوند و بسبب این توجه
بعد مدتی مناسبتی بصاحب آن صورت بهم میرسانند و بنا بر آن مناسبت حوائج
معاشی و معادی خود را ادا میسازند و این عمل مشابهتی بذکر رابطه دارد که معمول
صوفیه اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها

بر سیدے اند اینقدر فرق است کہ در ظاہر صورت شیخ نے تراشند
وا تعظیم سجدہ ناکست بہ عقیدہ کفار عرب ندارد کہ آنہا بتان را متصرف و موثر بالذات میگفتند
نہ آلہ تصرف الہی وا اینہا را اخدا ہو زمین میدانند و خدا ہو تعالے را خدای آسمان این سجدہ بکس
است در او نہیست و سجدہ اینہا سجدہ تحیت است نہ سجدہ عبودیت کہ ند آنہا بجا
و تہدید و پیر و استاد ہمچنانے سلام ہمین سجدہ مرسوم و معمول است کہ آنرا ڈنڈوت میگویند
واعتقاد ہمہ ایشان از کفر نیست والسلام **مکتوب پانزدہم** نوشتہ بودند
کہ حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالے عنہ در مکتوبے از مکتوبات خود منع رفع سبابہ
کردہ اند و فرمودہ کہ محبت بجناب ایشان منع سبابہ میکنی و محب را اتباع محبوب لازم است
مختصر جواب آنکہ سبحانہ جلشانہ اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیدہ چنانچہ فرمایند
و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی اللہ و رسولہ امرا ان یکون لھم الخیرة
من امرھم و رسول علیہ السلام میفرمایند لا یؤمن احدکم حتی یکون ھواہ
تبعا لما جئت بہ و حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ کہ نائب کامل آنحضرت
اند بنای طریقہ خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشتہ اند و علما در اثبات رفع سبابہ رسالہ
مشتمل بر احادیث صحیحہ و روایات فقہیہ حنفیہ تصنیف کردہ اند تا بجائیکہ حضرت شاہ یحیی
رحمۃ اللہ علیہ فرزند اصغر حضرت شاں نیز در جناب رسالہ تحریر نمودہ اند و در نفی رفع
یک حدیث ہم بثبوت نرسیدہ و ترک رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتہاد واقع شدہ
و سنت محفوظ از نسخ بر اجتہاد مجتہد مقدم است و بعد ثبوت سنت منع ترک آن باین
حجت کہ حضرت مجدد ترک فرمودہ اند معقول نیست و حضرت مجدد بر ترک سنت تحذیر
نہ فرمودہ اند و حضرت مجدد ہم مذہب حنفی داشتند و امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ گفتہ اند

اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی و اترکوا قولی بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم
پس امید آنست که معذور مجدد و از ترک این امر اجتهادی ماخذ باحادیث صحیحه متغیر نشوند
و اگر گویند که حضرت مجدد را آن علم از احادیث ثبوت رفع سبابه نگر آگاه نبوده باشند گوییم
تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب در مسائل در دیار هند شهرت نیافته بود و
از نظر مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند و گرنه هرگز ترک رفع نمیفرمودند که
ایشان حریص‌ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم جنبانیدن
حضرت رسالت علیه التحیه را با این عمل از کشف دریافته ترک نموده باشند گوییم که کشف
در امور طریقت معتبر است و در احکام شریعت حجت نیست معهذا در آن مکتوب احتجاج
بکشف نکرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی برعایت قاعده کلی ایشان
که مجدد تمام ترغیب بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند مثمر نتایج گردد والسلام

مکتوب شانزدهم

رسیده بود که در مسئله عمل بحدیث و انتقال
از مذهب بمذهب حنفی باید **مخدوما** در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث
مدنی رساله نوشته ملخص آن بفارسی محرر میشود قال الله تعالی ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن
احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است
آنرا ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجة و ذکر کرده در روضة العلما
که امام ابو حنیفه رضی الله عنه فرموده اترکوا قولی بخبر الرسول الله صلی الله علیه وسلم
وقول الصحابه رضی الله عنهم و قول مشهور است از امام که فرموده اذا صح الحدیث
فهو مذهبی لیکن کسیکه مهارتی در فن حدیث دارد و ناسخ از منسوخ و قوی از ضعیف

ابی سفیان اموی صحابی را اتباع و اعوان (رضی الله عنهم) چه اعتقاد باید کرد —

بدانند که علماء مذهب اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که
در شان خیر القرون لازم ست تاویل میکنند و اگر قابل تاویل نباشد تفویض
بجناب الهی مینمایند و جرأت بذم و طعن ممنوع میدانند چراکه در قرون ثلثه مشهود
بالخیر هیچ یکی از علماء و محدثین و مجتهدین باوجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال
ایشان و باوجود اقرار نسبت خطا بمخالفان حضرت علی مرتضی علیه السلام تجویز طعن
بر ایشان نکرده و اگرچه در میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنه واقع شده
از شدت تعصب بوده نه بنا بر عقیده کفر یکدیگر و مادهٔ تعصب در کتب معتبره مذکور است
و سبا این فتنه شهادت امیر المؤمنین عثمان ست رضی الله عنه و طریقه اسلم این است
زیراکه در وقت نزاع عسکرین حضرات صحابه سه فرقه شده بودند جماعه جانب جناب
خلیفه برحق علی بن ابیطالب رضی الله عنه گرفتند و جماعه دویم بطرف امیر شام رفتند
و فرقه سیوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون در اخذ
حدیث بر مرویات هر سه فرقه وثوق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه ثلث
مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایات ازان فرقه نمیکردند و بنای اجتهاد و استنباط
بر آن نمیگذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت دین اسلام برهم میخورد
پس ورکف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی ست و حرمت صحبت خیر البشر
علیه الصلوة والسلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قرابت
آنحضرت ضرور ست قبول ست لیکن از اهل قرابت تصریح بتکفیر منازعان ثابت نیست
و در حقیقت مغفرت جزو لازم نزاع ست معهذا صدور این چنین خطا از اهل خیر القرون

خیلی مستبعد و مستنکر است اگرچہ آن خطا خطای اجتہادی باشد کہ مودت ذوی القربای
آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت و اگر اشتباہ خیزد در میان نیات در رضا
باذیت اہل قرابت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لازم می آید دیگر بحث ازین مسئلہ
مناسب نیست سکوت با افسوس تام درین مقام اولی است و فرقۂ شیعہ چون از
مسلک اعتدال انحراف ورزیدہ اند و اعتماد بر اخبار را اصل کردہ و آن نفوس
زکیہ را بر نفوس خبیثۂ خود قیاس نمودند رفتہ رفتہ بتکفیر اصحاب کہ مبدأ تواتر خبر
نبوت ناقلان کتاب و سنت اند مبتلا گردیدند و نفہمیدند کہ پیغمبری کہ حقتعالی نبوت
بر وی ختم کردہ و بکافۂ انام مبعوث ساختہ و دین او ناسخ ادیان و باقی تا انقراض
زمان است و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین نازل در شان او جماعۂ کہ در طول عہد
نبوت او صحبت با وی داشتہ باشند و دقیقہ از بذل ارواح و اموال در خدمت او
تا حیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات او فرو نگذاشتہ بدستگیری او از ورطۂ
کفر ہم نرستند و بساحل نجات نپیوستند ظرفہ حسن ظنی بخدا و رسول دارند خدا نخواستہ
اگر حقیقت کار اینچنین باشد کہ عموما فی شان السابقین پس لاحقین را از چنین
خدا چہ امید رحمت است و از چنان پیغمبری چہ توقع شفاعت و احوال پیغمبران سابق
و امم ایشان پوشیدہ نیست و واقعات اولیاء این امت نیز پنہان نہ ہرگز دیدہ
و نہ شنیدہ تا کہ بعد از ارتحال یکی ازین بزرگان ہمہ مخلصان او مرتد و منکر گردیدہ و
با اولاد و آل او عداوت ورزیدہ باشند و ضرورت بر بعثت پیغمبر کہ مقصود از آن اصلاح
امت است کدام فائدہ مترتب شد و نیز باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد
خیر الامم شر الامم میشود خدا انصاف نصیب کند والسلام علی من اتبع الہدی :

دوازده امام صلوات الله علیهم متفق اند و در ذات بابرکات خلفای بعد سوای ائمه علیهم حضرت امام حسن سلام الله
علیه نیز بمعنی مذکور بوده و بعد حضرت سیدة النساء مختص بامام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان حسب لیاقت
باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی
متحقق خواهد بود بخلافت ظاهری خلفای دیگر تابعین عدد اثنا عشر بدینصورت تطبیق میتواند
والسلام **مکتوب بستم** نوشته بودند که باحادیث صحیحه ملالت حضرت صدیقه
رضی الله عنها از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم
و بعد از آن بسبب قطع نشدن از واقعه حرب جمل که باعث دیگر داشت ثابت است
و این معنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بعید است بمراحل که آزرده از
از حضرت مرتضی علی شده باشد با آنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی
با فاطمه زهرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم **مخدوما**
گاه در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند و حق هر دو جانب مباحث
چنانچه درینمقام ست **مخفی نماند** که در قضیه افک حضرت مرتضی چون اضطراب
جناب رسالت مآب علیه الصلوة والتسلیمات احساس نمود باقتضای استیلای
حب و بفتوای مصلحت وقت بنابر تسکین دل شاید آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بعض الفاظ که باعث دلسردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد بعرض رسا
داشت و استماع این خبر حضرت صدیقه را بوحشت آورد و چرا نیارد که تکلم متوسلان
بارگاه باچنین کلمات درچنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و نظام محبت
بالاتر ازین اذیتی نمیباشد پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله
عنهما بحکم غیرت محبت و اقتضای بشریت است که از ان چاره نیست نه از راه دیگر

وتا محبت با خصیصت این داشت یا قلیت و بحکم حضرت مقتضی با من کلمات تیز نه از جهت مادر حضرت
صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب می باشد بلکه بجهت محبت پیغمبر بوده است صلی الله علیه وسلم کرا ازا
نیز گریزی بود پیش منصور است بهر دو نظر حق ثابت است و بهر معذور اند بلکه ماجور که بنا بر تحریر محبت پیغمبر است
علیه الصلوة والسلام چنانچه گذشت و ملالت حضرت خیر النساء علیها التحیة والثناء با ابوبکر صدیق اکبر رضی الله
عنه از ان است که بحیثیت شهود ایشان در این محل درست است که آنکه حضرت بتول با وجود کمال والقدواع از دنیا
بقدر قلیلی از مال دنیا را احتیاج به جواب معقول از حضرت صدیق چرا مال را که فرموده و دیگر اهل حضرت
صدیق و مقام رضا فرزند رسول صلی الله علیه وسلم در این محل چرا مساحت نموده جواب آنکه طلب مال
میراث که حلال سزاوار آن است که در عالم اسباب است منافی ترک دنیا و منافی التقوی نیست بلکه مال حلال
بهتر میشود از مال شرعیت است با از احتیاج جایز است و منع حضرت صدیق بحجت حدیث شریف است
نحن معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان مبارک نبی معصوم این حدیث را
شنیده باشد در حق حضرت صدیق یقین قطعی است و تخصیص چنین امور جایز نیست و تسلی نشد از حضرت
خیر النساء با این جواب یا با حجت خواهد بود که ثبوت ارث با آیه توریث واقع شده و این حدیث
تا آن وقت ظاهر است چه به شهرت نرسیده بود تا به حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه تا ویل فرا حتی خواهد بود
که لازمه بشریت است چه آنگونه است که به حکم لا تبدیل لخلق الله بهم که ذات خصوصیات بشرایی را تغییر متعذر
است شخص حضرت موسی علیه السلام با وجود اینجین زایل نشد و قصه طمانچه زدن آنحضرت
بر مردم ملک الموت علیه السلام مشهور است آیه پیش فیستو بهر دو معذور اند و بهر دو نظر حق تا آنجا پیش
داخل سنت را حسن ظن و تاویل حسن در شان ایشان واجب است والسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب بست و یکم مخدوم ما انچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف
و کرامات ایشان از درویشان و علامه سالکان نوشته بودند معلوم شد بعد از

میتوانند از اهل مشایخ دیگر مرید گرفتن چه ضرور است و از عقلاء متخلصان هر که التماس امور مذکوره نماید وی
را باین مطالب باید کرد که او مسیحا صفتان که حکیم حقیقی است مشغول آید که بر قول ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحببکم الله بنای حب و رضای خود را که مقصود صوفیان است بر اتباع طریق سنت از انام
پیغمبر علیه السلام و الصلوة نهاده و آن طبیب حاذق را با امور اتی و مناهی چنانکه مسیحا و دوا در
پرهیز اند برای اصلاح امت مرحومه که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاده هر که این نسخه بکار بست
در صحت و شفا بر روی خود گشاد آنکه باکرده خود را ضایع و تلف نمود و این نسخه را صورتی است و حقیقتی صورتش
نصیب عوام مسلمین است و آن عبارت از تصحیح اعتقادات بحسب کتاب و سنت و امتثال احکام است در امتثال
امر و نهی و جزا براین مترتب میشود از اعمال نجات حسی است و لیکن صورت نجات است و حقیقت این نسخه حصه خواص
و آن تنویر قلوب و تزکیه نفوس است بریاضات و مجاهدات باین صورت مذکوره و تحصیل آن ظهور تجلیات
و مکاشفات است صورت تعبیر ایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده آن
تعبد ربک کانک تراه و صورت بی حقیقت در مرتبه وامی امور فی الحقیقت از قبیل ادعام
وجه روح که عطار و ضماد را آن کرده شود و بمقابله نسبت مثل ظهور حقیقت بی صورت که خیر مفید است بلکه حقیقت
استدراج و مکر الهی است اما و الله منها حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده بر آن موقوف
است تا امتثال نخس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض ظهور و بحیز اجتماع این هر دو میسر شود و این
بیان باید دریافت که از مصاحبه آنجناب علیه الصلوة و السلام در طبائع اصحاب کرام چه آثار صحت
و شفای ظهور رسید مخفی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل مجهود در اتباع و استرضای رسول الله
علیه التحیة و الثناء و لذت از طاعات و نفرت از معصیت بالطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و
ماده ظهور این آثار دوام حضور قلب و تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و امتثال نسخه
شریعت او حاصل شده بود و اینها ذواق و مواجید قرون متاخره بتکلم نموده اند با وجود حصول کمال

و این حق معیت در اصطلاح قوم لطیفهٔ قلب و ولایت صغری که ولایت اولیاست
و معارف وحدت وجود از ولایت ظلیه که محل سکر است ناشی است و درین مقام در ضمن قلب
نفس را هم رنگ از فنا میسر میگردد و از حصول این ولایت دوام حضور با حق جل شانه میسر گردد و غفلت
عارض نشود و تعلق ما سوا تمامه مطلقا و بالا ازین مرتبه که سیر سالک در اصول این ظلال که اسمای
صفات اند واقع میشود و ساط بالطیفه نفس مربوط است که از عالم خلق است چنانچه در مقام سابق با قلب
و لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها تا محل ظلال است کار ما فنا بود و درینجا نفس را حقیقت
فنا حاصل میشود و اماره مطمئنه میگردد و عقد دو معیت محبت موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد بهم میرساند
و چون این مقام فرق بعد الجمع است تمیز صحیح حاصل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق از خلق
میدهد مفهوم مینماید و وصول باین مقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جل شانه بودن و اجتناب از منهیات
او نمودن است بلکه کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل بر حسب
کتاب و سنت بلا تامل و کلفت میسر آید و این مقام معبر است بلطیفهٔ نفس و ولایت کبری که ولایت انبیاست
علیهم الصلوة و به برکت اتباع آنحضرت خواص امت را نیز حاصل است و درینجا سیر سالک در کمالات
اسما و صفات که تعلق باسم هو الظاهر دارند اتم است و فوق آن ولایت ولایت ملائکه است
که معبر بولایت علیاست و درینجا سیر در کمالات متعلقه به الباطن است و فائده حصول آن ولایت
قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدن است و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت است اینجا
با وجود عدم جواز انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالت و تقدست تجلی مجرد ذات
مشهود عارف میگردد و درینجا سیر کار لطیفه عناصر اربعه که اصول لطیفهٔ نفس اند مراد است یعنی در ولایت
علیا لطائف ثلثه سوای خاک و در کمالات نبوت لطیفه خاک فقط و سیرگاه ذات عالیه را اعتبارات
و شیونات بسیار است بالاتر ازین کمالات نیز مقامات ثابت اند در محل خود مذکور و مبهم ترین مقامات

مرآت اعیان گشت ظاهر در وی آثار و احکام صور علمیه است لان الاعیان الثابتة فی العلم ما شمّت
رائحة الوجود فی الخارج و اگر صور علمیه را مرآت قرار دهند ظاهر در وی تجلیات اسماء و صفات و
شیونات حضرت وجود است نه وجود بعینه چنانچه شان مرآت است گوئی که از خزانهٔ علم بشاهد چنین شیونی است
وجود منبسط بجای آئینهٔ صیقلی در مقابل آن نقش و امثال صفحه برآمده و نه صورتی در مرآت وجود در آمده
که خروج صورهٔ علمیه از مرتبهٔ علم مستلزم جهل است و دخول صورت در مرآت وجود موجب قیام حادث بالقدیم
و این هر دو محال است پس در میان باطن وجود و ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام طرفین حاجب ست
برزخی که معبر ست در اصطلاح قوم بمرتبهٔ وهم و دائرهٔ امکان که متضمن تنزلات ثلثهٔ امکانیه است از تنزلات
خمسهٔ مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسمی چنانکه مرتبهٔ علم واجبی متضمن دو تنزل وجوبی ست
یعنی وحدت و واحدیت که عبارت است از ملاحظهٔ او سبحانه شیونات صفات خود را اجمالاً و تفصیلاً و مرتبه
علم دیگر نیست که در خارج غیر وجود واحد هیچ شی را تحقق و ثبوت نیست و این کثرت مرتبه در مرتبهٔ وهم
کائن است و حکمت بالغه این وهم را انتشار داده است و بنای آثار ابدی بر آن نهاده و نه وهمی ست
که برفع او هم مرتفع گردد و مراد قوم از اطلاق وهم برین مرتبه آنست که این کثرت را حقیقتی دیگر نیست
همان وجود واحد درین مرآت وجود منبسط متجلی بتجلیات شده است و منشاء تعدد و تجلیات کثرت شیونات
است که در حضرت وجود مندمج بوده اند و در مرتبهٔ علم منفتح شده و مثل انفتاح شجر از بذر حقائق ممکنات
گردیده است و عکوس آن حقائق در مرآت وجود منبسط افتاده و مسمی بعالم شده و جز این وجود و عکس اشیا
حقیقتی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی ست و در نفس الامر همان وجود علمی و وجود اشیا در مرتبهٔ علم بر پا مانده آنچه
چنانچه مذکور شد و علم صفتی از صفات الٰهیه است و صفات عین ذات اند نزد جمهور صوفیه وجودیه پس باین
تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه میفرمایند ان شئت قلت
حق و ان شئت قلت خلق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج وجودی نیست و این ست

شیخ احمد که ثانی الحال رسیده اراده دو ماهه توقف معلوم می‌شود و لقدر صحبت و فرصت نصیب
اند طریقه نگه می‌دارید و فقیر از تحریر جواب خطوط صاحبان کن خود را معذور داشتم که بعد هزاران
سال خطوط شما بنگر می‌رسد توقع زندگی کجاست که رنج تحریر باید کشید و خود را بیاد دوستان
باید داد خدا عزیزان یاد آورد راست است دارا و اگر آن مشفق بحیدرآباد تشریف خواهند برد اشتیاق
فقیر و سلام زبانی خواهند فرمود سوانح اینجا این است که دو نیم ماه گذشته که هر روز مکروهی تازه بروی
کار می‌آید حق تعالی رفع میفرماید الله تعالی فتوحات ظاهری و باطنی کرامت فرماید متوقع رحمت
الهی باشند والسلام **مکتوب بست و ششم** فقیر روز شنبه نهم جمادی الاخری
روانه دهلی گردید خدا برساند و داغ جدائی آنجناب با خود همراه می‌برد خدا قادر است که با این ضعیف
پیر بهای طرفین باز هم سعادت ملاقات سراپا برکات میسر سازد عنایت نامه مختصر که بطرف
مسمی رسید بارک الله فی رزقکم و عمرکم و از دعای خاتمه و حفظ و امان از آفات و مکروهات و تواتر فتوحات
صوری و معنوی برای آنجناب و خان عزیزتر از جان که با اینهمه ملاقاتها عروض مرض از خط ایشان
معلوم شده و این جنبه خیلی مشوش ساخته متفکر می‌باشم خدا اجابت کند از خوبی فیض الله خان الله حسب
چه نگارم مناقب و محاسن تمام عالم در نسخه وجود این نوجوان جمع ساخته اند خدا ایشان را باقصی
مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان فرمایند و با اولاد ایشان دعا و رفیقان
شان نیز نواب ارشاد خان مغفور از اینجا اواخر صفر سفر کرده در حدود مرادآباد و بادشاه را
دریافتند و همراه لشکر نقد دهلی کردند و سیزدهم ربیع آخر داخل شهر شده بعد از توقف دو گهری آب
سردی خوردند و متغیر شدند و جان بحق سپردند در حویلی قدیم بجای که آسوده اند داغی بر دل گذاشتند
که مرهمی ندارد و برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علیخان در لکهنو ماندند و سرداران
بسوی متعلقات بحال ایشان داشته‌اند در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینجا از صحبت

بکار خود ساعی و سرگرم باید بود و تشویش با باطن خود راه نباید داد و اوقات را باعمال نام
دینی ظاهراً و باطناً مصروف دارید که ازو سبحانه شانه این دولتی داده است شکرش همین است
قال الجنید الشکر صرف النعمة فی مرضیات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل
نمیتواند شد که اصلاح است و نیابت نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام انشاء الله تعالی
زود است که ضیق بدل بوسعت می شود ع مشکلی نیست که آسان نشود مرد اگر از غیب چیزی
معین گردد ایضاً نقصاً آنرا قبول باید کرد و جمعیت بے طلب و سوال منافی توکل نیست اگر
اعتماد بر آن نباشد خصوصاً درین زمانه باعث رفع تفرقه خاطر است و توکل صرف باعث
بے جمعیتی است و راس المال صوفیه همین جمعیت است انشاء الله و سبحانه جل شانه متبعان
سنت نبویه علیه الصلوة والتحیة و درویشان خانقاه مجددیه را ضائع نخواهد گذاشت خاطر
جمع دارید و در تعلیم طریقه و درس کتب مقید باشید و ختم خواجها رضی الله تعالی عنهم
و ختم حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه هر روز بعد حلقه صبح لازم گیرند و بجناب او امیدوار
و از غیر او نومید باشید و از آشوب کفار مرهته اندیشه نکنید انشاء الله تعالی و دفع شرا
مصرف نخواهد رسید برای دفع بلیه ها در قرات سوره لایلاف هر قدر توانید اکثار نمائید و فتح
و نصرت لشکر اسلام بر کفار دعا و صرف همت واجب است غافل نباشید اگرچه احوال مسلمانان
این قوم معاییر است اما حق اسلام بر همه امور مقدم است و ملا روزی را بعد سلام بگویید که دنیا فانی
و آخرت باقی است بمقدار الشان ضرورت که در هم حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت
نمایند و اگر توفیق باشد دعا در باب رفاه و جمعیت و صحت و عافیت نواب ارشاد خان بهادر
در اوقات خاص واجب دانند اللهم اجعل خیر عمری آخره والسلام

مکتوب

بست و نهم به دانش بنگالی از یاران شاه مراد الله حبیبه که ...

بقدر استعداد فیض و برکت طریقه برداشته‌اند او چند روز صحبت گرفت ظاهر اراده و محبت

بایں طرف دارد و بخدمت میر سید محمود از اطلاق النساء خواهد شد هرچند مرد ساده است اما طالب مخلص است

و بیاد و استقامت بر جاده شریعت و طریقت روزی باد **مکتوب سی ام** یاران قدیم

که آمده بودند بعضی رفتند خصوصا میان محمد میر صاحب که باکثر وجوه از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند

لزوم هم اینها بمرض ذات الصدر رحلت نمودند والحق سخت بفقیر رسید چون انتقال ایشان بنظر

بعمر طبیعی قریب است تسلی شدیم و ایشان نه فرزندی گذاشتند نه خلیفه تربیت یاران الی الان

و تدبیر علائق ایشان بگردن فقیر افتاد از لؤلؤ افادات ایشان که ظاهرا و باطنا به بندگان خدا

میرسد سرور بما حاصل است بارک الله فی برکاتکم و آنچه در باب برخوردار ظفر علی خان نوشته اند

واقعیست از اخلاق و مناقب و اخلاص و دیگر مراتب هرچه می باید در دل میخواهد او همه دارد

و همین خوبیها او مرا استشعار دوام محبت کرده و گر نه من اراده را که باخود کاری نیست با دیگری

چه کار رفتارها را و فتوحات صوری و معنوی ارزانی دارد که مراد دنیا عزیز تر از کسی نیست

و در واقع بجای مادر و پدر و بجای پیر ستاره ولفظ در حق او همین فقیرم و از وی هم آداب ارادت

و فرزندی و غلامی و بندگی بتقدیم میرسد اما چیزی هست که من سید انم در حق برخوردار زیاده

بر سابق التفات باید کرد که هیچ نقصان التفات فقیر که در حقیقت هیچ نیست تو اندیش و آن

برخوردار را بگوئید که هر صباح متوجه بفقیر شده بنشیند او را خود توجه نماید آنچه از رقت آن

برخوردار نوشته اند صیقل المرآة دل بدل رسانیده میان غلام محمد خرابی باطن خود ظاهر نمود لیکن

طاقت تعمیر آن نموده شد و ممکنت که برای همین کار سفر اختیار کردم خدا کند راست باشد

فقیر یکبار بعیادت شاه ولی الله صاحب رفته و بدعای صرف همت در ازاله عوارض ایشان نمود

حافظ غلام رسول ملاقات کردند مرد بزرگ اند مولوی ظهور الله جیو سلام قبول نمایند والسلام

مکتوب سی و یکم خبر تمامی صفحهٔ بعلوم گردید حق تعالی اساس اسلام را قوی تر
گرداند درین روزگار الٰهی قوی بدل راه یافته و در راه گذشته قلعه‌ها نیسر را کفار سکهه بغدر
متصرف شدند و قتل و غارت و اسر در میان آمد مولوی تکلف حسین بخش حبیب سلمه ربه متعدد زن و فرزند
غارت خورده بسلامت جانها بر آمدند نظر و حال گذشت انا لله و انا الیه راجعون از غایت بی
اسبابی در آن نواح متوقف اند تا بجا رسیده اند بانی بی استطاعتی با آن خصوصیت امداد
و اعانتی از ما بتقدیم نرسید خجالت علاوه این مصیبت گردید خدا تعالی تلافی فرماید ما سال بنا
موانع حرکت بآن طرف موقوف ماند اول ضعف پیری مع امراض و عوارض دوم کم فتوحی
سیوم تنهائی اندرون که کنیز و پرستاری نماند و کنیز از خانه رفتند و اصیلان هم افتاد نانی
غله و داغ خدمت ندارند و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند درین ایام پرستاری خانه
بیا صفدر فقیر و سه توره فقیر است و طعام از خانه مولوی غلام یحیی حبیب بهره ور خادم ایشان
پخته می آرد جنس از بنا میرود و همچنین شاه علی با وجود دو منکوحه و سه فرزند یک خادم ندارد
و ما تو الی زار علاوه آن الحمد لله علی نواله و الصلوة علی رسوله محمد و آله آنچه از تبرکات و آدمیت
بر خوردار ظفر علی ادامه الله تعالی الی ما تمناه نوشته اند بجا است هنوز قدر او را نشناخته اند
او جواهر پاره ایست که قیمت ندارد و فقیر بسبب گرفتاری و غم خوبیهای او را شناخته ام انشاء الله
تعالی در کمالات اخروی و فتوحات و دنیوی ترقیهای نمایان نصیب اوست از ضعف و کبر
رونق در تحریر نماند و طاقت تحریر هم نه بارها التماس ازین از جواب خطوط معذور دارند همه دوستان
مضمون معذرت رسانند که مرا معذور دانند رمضان مبارک بخوبی گذشت و یاران با وطان
رخصت شدند خدا ناصر و معین شما باد اگر بر جادهٔ شریعت و طریقت زندگانی خواهید کرد
حق تعالی در هر دو جهان آبرو نگاه خواهد داشت در امور سلطنت تفنّنی نماند خدا خیر کند طلبیده ان

برخوردار حبیب الله و حافظ محمدی اینجا واقع شد تسلی باید بود والسلام

مکتوب سی و دوم

بالمواهب دایم و دائما با التزام شریعت و شغل طریقت مقید باشید و مهجوروم انکساری و بے
نفسی مطالعه نمائید که کمال النفس و نیستی و هستی حقتعالی را سلامت و صحبت علما و فقرا لازم
بدوز بر گردات زمانه صبر گزینید که دنیا زندان مومنان است و وعده راحت در آخرت است
بشرط السلامت ایمان دیر کم و بیش نعمتهائے الٰہی شکر واجب دانید و بد خلقی پیران را بدنام
نباید ساخت و اگر کسے رجوع بطریقه نماید خدمت او باید کرد و از و خدمتی نباید خواست مگر بغایت محبت
خود نماید مضائقه ندارد و همراه باشید با خدا باشید و در محبت پیران طریقت باشید میان محمد الوا
الحال شکسته حال بامنزد ایشان همه سه حسنی الصفه در مدارات از ین دریغ ندارید معلوم است
که طالبان خدا در عالم کم اند اگر کسے بیاید نام خدا او را بیاموزند که اجر بسیار دارد ۔

مکتوب سی و سوم

از لوید دخول یاران در طریقه احمدیه و رهبری سید
بموبوتے نعیم الله بهرائچی اعظم خلفائے حضرت ایشان
بارک الله فیکم کما الکم و تکمیلکم انشاء الله تعالیٰ کثرت مستفیدان و فتوحات هر دو جهان
ارزانی خواهد شد خاطر جمع دارید و کتخدائی به نیت اتباع سنت مبارک است و در حق برخوردار
میان محمد قاسم بدعا و توجه مقید ایم و معلوم شد که شما هم مقید اید انشاء الله تعالیٰ اثر
ظاهر شود تقصیر که از آن برخوردار واقع شده بود در آن جرم او عفو و معاف کردیم و توجه مستقیم
باز چرا از دور اینجا خاطر راه میدهید شما هم خاطر جمع سازید و در حق او بدعا و توجه سرگرم باشید
و ضعف پیری روز افزون است و کثرت یاران و تائید غیبی بقوت مستعاره در توجه دادن
نیز روز افزون الحمد لله علی نواله والصلوٰة علی رسوله محمد و آله شاه شفیع علیه الرحمة بدر رفیق وفات
خلیفه حضرت ایشان
یافتند و در مقبره حضرت شاه ولی الله صاحب رحمة الله علیه مدفون شدند و شاه رحمت الله
نیز در دهلی آمده بودند روز رخصت یکمنزل از اینجا رفته یکبار دفعتاً مردند مرده بعد تجهیز و تکفین

درمهلوی میان محمد منیر مرحوم آسوده‌اند یاران حلقه آنجا سلام‌ها خوانند و فقیر را از دعا و توجه
غافل نشناسند و احوال یاران حلقه آنجا بعد اسامی آنها نیز نوشته باشند انتقال از وطن
بپلیده لکهنو بسیار بجا است درین جا کتها است حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله قدسیه
مسطور باید که طالب را باید که خود را از چهار نوع فنا نگاه دارد یکی از صحبت طائفه که محرم مشتبا
معنی در نشوند و آنرا شریک نباشند که صحبت غافل سخت زیان دارد که صحبته اتفاق دارد
و دوا ها منافر فقصد دوم از تعریشه سیوم از بسیار خوردن چهارم از غفلت خوردن
بر آنکه سالک بغفلت خورد تخم معصیت شود و هرکه بسیار خورد و هر ساعت گران شود و هرکه
باشبه خورد نور باطن و مر ظلمت مبدل شود و هرکه با غافل صحبت دارد و هم رنگ او شود و هرکه این
صحبت با تو شریک نیست او ترا محرم نیست هرچند که مرد هم بالغ باشد از هیچ کشیدن چاره نبود
پس باید که از کس با از چیز که حجاب راه او شود دور باشند و گفته‌اند که در شریعت مرد وقتی
بالغ شود که منی بطریق شهوت انزال شود و در طریقت وقتی بالغ شود که غیری از منی برآید
فقیر در شریعت آنست که او را چیزی نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که در باطن او یعنی در دل او
غیر از خدا تعالی هیچ چیز نبود این فقر است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدو فخر کرده
الفقر فخری والسلام

مکتوب سی و چهارم

حال مرحوم این شهباز روزگار
نجف خان آمده است از شاه تا گدا تباه است و ذکر خلاص محمد الدوله بر زبان خاص و عام
است خدا تعالی زود ظهور آرد دیروز خط شما رسید و بسیار شوق گردانید فقیر هم دعا میکند
و بیاران حلقه و میان محمد مراد جیو تقید در باب حصول مقاصد شما کرده‌ام امید قبولیت کر
با جانب رسیده‌اند و الله بخشند خاطر جمع دارد که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست و هرگاه که یاد آید
حزن و هر رنج شود یا مقلب القلوب والابصار باز اول و آخر درود یکبار خوانده هرچه

هرچند پیش حضرت شما به سلسلهٔ اولیا اول استخاره کرده رخصت بیعت یکبند بعد هرچه حضرت چیزها فرماید تا م

رسان خبر فرست ضعف و ناتوانی از حد گذشته است و امراض متعدده مستولی شده نماز فرض ایستاده

میخوانم و در پیر حلقه هر دو وقت قریب صد کس حاضر میشوند حیرانم که قوت توجه از کجا می آید هذا اعتقاد

چهار روام با جمعیت و رفتن تا مسجد محال حکم سفر داده درین سال سقوط قوت بسیار شده

مرا از ضعف خود این توقع نبود در خدمت مولوی نعیم الله صاحب تاکید کرده خطوط طولانی ایشان

رسید و مطالب معلوم گردید یاران حلقه سلامت بهادر ماند و بلاغت تحریر جواب باقیست دعای

خیر خاتمه نمائید والسلام **مکتوب سی و ششم** باعث تحریر این است که الا لله سبع

نامه جوابی از دوستان متفرقی که در حسن سلیقه مستفید نیکویی و صحبت دارید از عزیزم فقیر نظیر ندارم

دعده نامه و عهده روزگار ربوده است درین ایام از وطن خود که اکبرآباد است تلاش معاش

و بیبی ماندم شده است منتظر بودیم که زود بیاید تا این نسخهٔ صحیحهٔ آدمیت با آبا و آقای خود بر خدا

احسان و نسبت در حق آقا که فرد فهمیده و در دلگواه باد و رفیق شود و هم در حق خود که آنچنین

زود باز روی شما باشد و هم در حق فقیر که مخلص صادق از اولی بتقریب روزگار از ما دور تر نرود کرده

باشید و باید که پیش از رسیدن بتقریبات تحسین خدا و نعمت خود مشتاق او سازید و

از همین ما را اطلاع دهید تا مسرور باشم معلوم شماست که ذکر کسی باین اهتمام با شما کرده ام

و عادت بمبالغه ندارم الله تعالی خاطر شما را در همه امور دینی و دنیوی جمع دارد و صحبتهای خاص

ایام گذشته اکثر یاد می آید خدا باز میسر آرد و فقیر را از خود غافل ندانید هر روز هر وقت دل

متوجه شماست حاجت تاکید نوشتن نیست کسی از جان خود غافل نمی باشد بین شما برابر

جان بدست سپارم ان شاء الله تعالی محفوظ و محفوظ خواهید بود و معامله با مردم محل حوصله

خدا افاضه تحسین کنند و کوزه هایی که برای فقیر از کهیر فرستاده بودند سر بمهر رسید ترده دانه آمد

بسیار بحمد الله راست آمد خدای تعالی ایشان را جزای خیر دهد و هر دو تهان سفید یکی لک و دومی تنک
هر دو در سالم خوب رسیده اند فقیر حالا لاجابه کم همت استعمال میکند لیکن برعایت خاطر شما که حسب
ایما نوشته اید و در صورت عدم قبول از خاطر شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جامه‌دار
سیر و نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته اید ضرور نیست و در خانهٔ شما خیریست والسلام

مکتوب سی و هفتم ظهور اثر توجه بر قلب مستوره شما در اوائل که مرقوم بود
معلوم شد بعد از این اتفاق توجه نیفتاد که فقیر نسیان مفرط دارد و کسی یاد دهنده نه بهر حال تخمی
پاک در خاک آن عفیفه کاشته ایم بر وقت مقدر سرسبز خواهد شد باید که آن برخوردار لباس
مقید شرع و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح دو جهان درین کار منحصر ست
و ایشان نیز باید که بذکر قلبی مقید باشند و التزام شریعت و محبت مشایخ و دوام شغل باطن
واجب دانند و از صحبت مردم نااهل و اشغال نامناسب احتراز لازم شناسند و خدمت
علما و مشایخ متدین و متشرع غنیمت شمرند و آنچه از مقصد خود و مردم خانه بجانب شاهجهان آباد
نوشته اند بشرطا این مبارک ست و تا رسیدن شما فقیر انشاء الله تعالی بعد نماز عید دو گهری
روز بر آمده پیش از حلقه تا بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منتظر و متوقع
فیض رو باینطرف کرده بعد نماز صبح بنشیند که محبت این عفیفه که فرزند ماست در دل
فقیر تاثیر کرده است و استعداد جذب دارد هرگاه توجه میشود ترقی معلوم میگردد والله تعالی
هر جا که دارد محفوظ و محظوظ دارد و اخلاص شما بر من ثابت ست و داغ واقعه مولوی غلام یحیی
مرهم ندارد والسلام

مکتوب سی و هشتم فقیر در معامله معلوم کردم که والدهٔ شما
در باطن ناخوش اند ناخوشی والده موجب خسارت دنیا و آخرت ست خصوصاً والدهٔ مشفقه
همچنین را استعفا نموده اگر اصلی داشته باشد کفارت و مکافات بعمل آرند الله تعالی

و از احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبهل و اخوان و اخوة و اعمام و والدات و صاحبان
انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان منتظریم؛ هر صبح بعد نماز
متوجه بفقیر بنشینید بی ناغه توجه میدهیم از کسی توجه نگیرید و اطاعت والدین واجب و آنچه
کیفیت معامله با بزرگان و حال معیشت خود بنگارید و اشتیاق بشرط صفای دل مخفی نیست
و خدا حافظ دین و دنیای شما است زیاده عمر و مژده عمر باد۔ **مکتوب چهل و سوم**

مخدوما فقیر را پیش از مرده تصور باید نمود و مرده بر سلام سبقت نمیتواند کرد دیگر موافق خبر
صحیح جواب سلام تواند داد بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات تازه کرده اند فقیر نیز خود را
در ادای رسم دوستی ها معذور نخواهد داشت و حقوق صحبتها فرو نخواهد گذاشت و این بی سواد
دبستان تحقیق استعداد تصنیف کتاب ندارد بعض مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب
که احباب سوال کرده اند بطور مکاتیب مرقوم شده عزیزان آنها را فراهم آورده اند بعض
اجزای آن متعاقب مرسل میشود خدا کند بقبول رسد و میرزا علی خان صاحب که بجای
برادر فرزند فقیر و از خاندان عمده و با اوصاف حمیده متحلی اند بتقریبی قصد میل صحبت
نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیلهٔ رقعه فقیر اگر بخدمت برسند مورد مراحم
خواهند شد و اشفاق و عنایتی که با ایشان مبذول خواهد شد بعینه عاید بفقیر خواهد گشت
ملاقات که نظر باسباب خیلی متعذر می نماید خدا آسان فرماید ع ولله من الطاف خفیه
مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند **مکتوب چهل و چهارم**

باعث تحریر آنکه ظفر علیخان سلمه ربه خلف نواب اعتضاد الدوله ارشاد خان بهادر
نبیرهٔ نواب امین الدوله مغفور است از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبدالله انصاری
رضی الله تعالی عنه در تربیت ظاهری و باطنی از فقیر یافته نسخه سراپای او صورةً و معنیً

بسمت رسید و موافق وعدهٔ حافظ رحمت خان صاحب کہ مسئول و مجلس کتخدائی صبیہ
دو نیکان درباب رفاقت در روزگار این خان برخوردار داده بودند تقسیم بجایی جہت کردہ
بنا برین بخدمت تصدیع میدہم کہ بحق دوستیہای قدیم و الشناسی کہ بر فقیر منت دل بست
منتی کہ لائق بزرگیہای آن مہربان باشد در حق این جگر گوشہ کہ مرا عزیز تر از جانست
بذل فرمایند و اگر احتیاج بکتابة الخیر باشد مرتبہ خودداری منظور نداشتہ بطوری تقریر فرمایند کہ مستمع
متاثر گردد دیگر نہ خود را معذور دارند کہ سپارشہای سرسری فائدہ ندارد و تنہا عنایت ایشان
کافی ست و فقیر را در رد خود در پیلی بھیت گاہی بخیال نگذشتہ بتقریب بودن این نور چشم
دران محروسہ احتمال صورت انجمنی قوی ست والسلام **مکتوب چہل و پنجم**
اشتیاق بشفقت ما بجمال شماہان ست کہ بود خاطر جمع دارید میر اسد اللہ صاحب برادر زادہ
وشما دعیا لمن و بی معاش در آن شہر واقع شدہ اند بشرط مقدور و استطاعت و توفیق خدمت
ایشان غنیمت دانید انشاء اللہ تعالی شمار ابراعد امقصود و براحبا مسرور دارد و نیاز شما رسید
و بوقت رسید خانہ آباد خدا قبول کند و از ارسال رقایم کہ حکم نصف الملاقات دارد دریغ
نباید کرد و ہرجا کہ باشید باخدا باشید ضعف مستولی ست خدا خاتمہ بخیر کند والسلام۔
مکتوب چہل و ششم الحمد للہ حمداً کثیراً امید قوی ست کہ او سبحانہ جلشانہ
صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شہر محفوظ از آفات دارد و تلاوت سورہ
لایلاف صبح و شام لازم گیرند و ہمہ دوستان و متوسلان را بفرمایند و از آشوب و ہنگامہ شہر
کہ دریند و بسبب غلبہ افواج جنوبی و فرار قوم روہیلہ واقع شدہ و قصبات و دیہات
بتاراج رفتہ چہ نویسم مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواہد شد الحمد للہ کہ از اولیای خانقاہ حسب
ازین مہلکہ نجات یافتہ تا اینجا رسیدہ اند انشاء اللہ تعالی بوطن و بخدمت نیز میرسند

والتفات نامہ رسیدہ ممنون گردانید و از احباب و صاحبان آنجا اطمینان بہمرسید الله تعالی
ہمہ را بسلامت دارد و سرداران اینجا دور از توفیق نیک کرامت فرماید و اشتیاق از دل
صفا منزل خود دور باشد خبر جانکاه واقعہ حضرت مولوی غلام یحیی صاحب در سینہ آتش زده
دود برد و آب گریانید انا لله وانا الیه راجعون سرمایہ تسلی این است که فردا ہم میرویم
والسلام مکتوب چہل و ہفتم صاحب من برخوردار عزیز الله معه
والده خود را بتعیہ فرنگ است برآورده اند این وصلت و بعید فان حرف کسی را گوش نمیکند
و درمیان فقیر و آن عزیز ربطی نمانده و از دنیا سیاحت جا بجا خود رفته اثری و خبری از او
از اینجا نیست فقیر تدبیر آوردن و طلبیدن والده آن برخوردار بہیچ معنی درست مگر
بد حاصل این شغل شود و اند جا از یغ نخواہم بود و آن مستور و بیتی مقلاست که بتحریر
راست نمی آید اگر باختیار خود می بود برآورده تا شما میرسانید . والسلام
مکتوب چہل و ہشتم معلوم است که برادر بہ تخط خود خطی نویسند منولیسنده
که میولیسد بگویند که لقب بعنوان حقائق و معارف آگاه موقوف دارد که در خصوصیت او شما
این لفظ گنجایش ندارد و سلیقہ تحریر مردم آنجا اسلوم تکلف ہمیزه و را دخل ندہند لیہذا این با منحور
بنولیسند که امیر حبیبی میرزا جانجانان مطالعه نمایند پس مطلب بنولیسد باعث تحریر آنکه میر محمود
صاحب از فرزندان خواجہ احرار قدس الله سره ہم میرزا دو فقیر و ہم قرابت با فقیر دارند
و مراہبای فرزندانہ ہمیشہ جمعیت بوده اند از گردش روزگار مقصد بود ب کرده اند بخدمت
خواہند رسید در و ایشان را غنیمت دانستہ لقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان
توجہ خواہند نمود . والسلام مکتوب چہل و نہم یاران طریقہ را الله تعالی
دریا خود مشغول و در بیان نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مستغرق دارد حال نتیجه

محمد شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگرچه بظاهر از علم و فضل خالیست اما
انوار حضرت الله باطن او معمور است و باوجود عیال مندی وجه معیشتی ندارد میخواهد که درینجا بود
اقامت نماید اگر وجه معاش قلیلی که در آن مقدار زندگانی مع علائق تواند کرد از سرکار
دنیاداران این مملکت بسعی شما میسر آید هم موجب اجر عظیم و هم سبب رضامندی دوستان است
و خدمت دینی وظیفه معاش صاحبزاده [illegible] صاحب فرزند حضرت
مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سرهندی رضی الله تعالی عنه که با علائق بسیار علاوه
روزگار وجه معیشتی ندارند و متعلقان در شاهجهان‌آباد بفقر بسیار اند موجب خوشنودی
پیران است شاه [illegible] از فقیر یاران طریقه که در دهلی بجمعیت اند نجابت مولوی عبدالرزاق
که ظاهر و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند رجوع نمایند صحبت ایشان را غنیمت
دانند عزیزان دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافته اند صحبت آنها هم خالی از فائده
نیست التفات را مصالح بسیار درکار است اگر فقیر در حق شخصی سفارشی می‌نویسد بقدر طاقت
سعی در آن امر می‌نموده باشند که برای شما مفید خواهد شد و تا شیراز [illegible] است والسلام

مکتوب سی و نهم

کاری که غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست
و یاران این طریقه پیش فقیر از مرادان آن [illegible] حق تعالی شما را بر اتباع سنت نبویه
علیه الصلوة والتحیه استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم [illegible] کافران سکنه
[illegible] خذلهم الله تعالی بلده مشهور که سرهند و بیران شده و مزارات حضرات علیهم الرضوان بی‌نهایت
رسید و صاحبزادهای آواره شهرها و دیارها شده اند جماعتی از آن طرف‌ها که از منسوبان حضرت میر
اسد الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می‌آرند اگرچه احوال آن ملک
و مردم آنجا مخفی نیست لیکن [illegible] گروه [illegible] اهل طریقه را اعتقاد [illegible]

زبان در خدمت ایشان مقصر نمی باید بود حضور مناسب در وقت که صدمهٔ غارت وجلای وطن
باین بزرگان رسیده است زیاده زیاده است والسلام **مکتوب پنجاه و یکم**
میان محمد اکبر از یاران طریقهٔ نقشبندی آنجا سیر سند تا نصف دائرهٔ امکان رسیده اند
اگر التماس توجه از شما کنند البته توجه بدهند و در امور مرجوعه و دنیوی ایشان نیز سعی نمائید
و از کلمهٔ الخیر تا مقدور دریغ نفرمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت رحلت
نزدیک رسیده عمر از هشتاد تجاوز نموده توقع ملاقات نیست که مرا طاقت سیر و سفر
نمانده و شما را فرصت نه والسلام **مکتوب پنجاه و دوم** فقیر از سیر امروهه
و مرادآباد فارغ شده است و قصد ما شاه جهانپور دارد انشاء الله تعالی عنقریب
میرسد دو سه مقام در بریلی کرده روانه پیشتر بشود و پنج و شش مقام در شاه جهانپور
نموده مراجعت بسنبھل نماید بعد از آن بدهلی میرود باوجود ضعف پیری این حرکت
ضعیف را بخود پسندیدن بنابر اغراض صحیحه اخروی است که جناب سید انشا اشتیاق اقدس
اشتیاق صاحبان ست از عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع آمدن باید داد
که فقیر را بعد ورود آنجا با عزه خبر کردن مقدور نیست که از ساکن احباب واقف نیست مبادا
که ملاقات میسر نگردد والسلام **مکتوب پنجاه و سیوم** حال مردم
اسعد و تباه ست خدا رحمی بر امت محمدیه فرماید علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریر
آنست که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم با همه ناتوانی و بی سامانی عزم
همت قوی بقصد سفر حج با جماعهٔ فقرا فرموده اند اگر عبور ایشان در آن حدود واقع شود و بسبب
اطلاع رسد استدراک دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را
از خدمت بهیچ وجه معذور ندانند که ذات شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی است

وکسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر و تعمیم سادک از جناب شیخ الشیوخ مرشد فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی قاسم علیخان اوصلهم الله تعالی الی غایته ماتمناه اطلاع باید کرد و ملکه رقعه فقیر از نظر باید گذرانید که تحریر علیحده درین باب درچنین وقت مناسب نمود والسلام

مکتوب پنجاه و چهارم

آنچه از سالم تدبیر معاش نوشته اند بجا است اما فقیر را طاقت حرکت و دماغ سیر و سیاحت سرگرم نمانده برای پرداخت یاران طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد دو ماه بدهلی میروم که متعلقان در انجا هستند و از هر طرف فتنه قصد دهلی میکند با این همه دنیا داران این حدود با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یاد تدارید که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل گفته ام که خانه سامان دبخشی یعنی فتح خان و سردار خان را در تمام عمر خود گاهی ندیده ام و ندیخان را که اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر حاضر شده بود صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی شناسم رابطه کجا سفارش معلوم و مید انم که شما درین دیار بیکار و بی معاش و عیالمند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی درحق چنین شخصے عبادت ست اما حقیقت این ست آنچه نوشته ام و دنیاداران تعلق بحال خودها درمانده اند و گرنه این خانه خانه شما بود والسلام

مکتوب پنجاه و پنجم

از خبر جانگداز رحلت میر سلمان صاحب چه نویسم که بر من گذشت یار رفت و ما چو نقش پا بخاک افتاده ایم ⁂ سایه میگیرد بیدکاش این نارسا افتادگی ⁂ الحمد لله ما هم بر سر راهیم و خبر فوت مغفوره مرحومه معالی بیگم از خط میر بکھو و میر محمد معین خان صاحب سلمه الله تعالی بیش ازین دل را داغ و جان را بر دماغ کرده بود و اندیشه ملالت بیگم جان صاحب زهره آب میکند بهر حال همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسی که در یاد خدا میگذرد غنیمت است

از لقوه یه بهائی انچه از سرف سردار خان بخشی را تو خرابی صوفیان خانقاه میرسید وا زیروز
چند در توقف افتاده بود مسرت حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف با میت جمعیت
مسود و در این امثال صوفیه هیچ جمعیت ست و ناسازی دل و دنانی یاران زمانه محل شکایت نیست
ماه دو ذو القعده قطع امید است عدم ورود احباب را یکی باید داشت وانچه در خدمت احباب
سعی بتقدیم میرسد اجر آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و کیفیت اقدمیر سلام حق اصحاب
که بجهه عارضه رحلت نمودند در کجا آسوده اند بنویسید چند نفس که باقیست حق تعالی در رضای خود
بگذراند و داغ رحلت باقی ماندها بدل در منزل برساند و فتوحات باطنی روز افزون است
درین بقعه هم ترتیب صد کس صبح و شام ترتیب میشود شما ملکه همه را خدا کافی است و رزق فتوح
موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کارساز است و درین مملکت خیر نیست منتظر
لطیفه غیبی باشید خدا میان شما را معزز و محترم خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود باتفاق دوستان و حال بعد
استخاره مستوره هر طرف میسر شود باید رفت دعا باید که طرفین از دعای خیر همدیگر غافل نباشند
میر محمد از چند روز اینجا آمده التزام حضور حلقه کرده فتح باب فیض او خوب نمی شود و معاودت شده
که آن بیراه و را از دهیر باز اند برای عذر تقصیر نوشته رقعه فقیر میرسد معاف فرمایند که حقوق کار
کریمان است و زود رخصت نمایند که عزم سفر وارد و نواب ارشاد و ثان غفور رحلت نموده
و آدمیت را انجا که بردند خدا بیامرزد و تنهائی ما را تماشا باید کرد و انچه یاران را جان در دل
می سوخت در بحر بود آخر از ناسازی طالع با آن هم ساختیم - مکتوب
پنجاه و ششم فقیر مع متعلقان بعافیت است و بدعای دوستان مشغول اما
اجابت دعا امد گره رفته است که یک شما را خدا خاطر خواه میسر سازد که امدل میکشید ان
مع العسر یسرا و عواقب امور شما بخیر میگرداند خاطر جمع باشید و ضعف در مرتبه ایست که حلقه در

حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگرچه خطی از زندگی نمانده اما حیات معنوی غنیمت است هم
از بهر وجود او دهم از برای دیگران در هر دم محل شمارا انقاعده طفره تا ولایت کبری خدا اکثار
رسانیده طرفه عفیفه خوش استعدادی است در عالم عقیدت واخلاص بیش از هر دو آن است
سیر یکهو تا مبادی کمالات نبوت رسیده اند و میان جگن قریب تمامی دائره امکان و سیر
خود شیخ مقرری است و حلقه درین ایام صبح و شام خوب میشود و هر دم خوش استعداد از مراجم
آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی بتمامی رسانند جامی شما خالی است
درین آخر عمر هجوم فیض و برکات بمرتبه ایست که در تحریر نمی آید الحمد لله علی نواله والصلوة
علی رسوله وآله از اشتیاق دیدن برخوردار درین کامیاب نشانی فرزند ارجمند میر عبد الله سلمه الله
نوشته ام که سست خدا او را بمقاصد اقصی در دین و دنیا رسانا دو از فرط محبت او خجالت میکشم
او ادای حقوق اخلاص او از ما نمی آید خدا کند که با لشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین
از خود جدا نکنم فدا او در دل میداند آداب آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگر مربا سر یک شما
کردن ظلمی است نمایان حق تعالی نسخه وجود شما را ازین هم صحیح تر گرداند و حقیر احمد وزیر که
و هم شوال است بتقریب تعزیت حضرت خانصاحب یعنی والد بزرگوار شما که جامع مراتب
مناقب بودند و از انتقال ازین عالم واقعی بیادگار گذاشتند در آن که حاضر اند و لیک شده بو
سه شبانه روز غرور احبت تعجیل خواهیم نمود تحریر عبارت تعزیت خال از تکلف نیست
که ما و ایشان بعلاقه هم عمری در وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم مسافر
حالا که وقت رجوع بوطن اصلی است نیز بفاصله چند نفس هم قافلہ ایم بعد ؛ امروز که از رفته
حرفیان خبری نیست ؛ فرداست درین بزم ز ما هم اثری نیست ـ والسلام
مکتوب پنجاه و هشتم ... آخرست و ... میر ... از ... و ... [illegible]

فاتر بسیر گرداند توقع ملاقاتها ضعیف ست اما از قوت الهی امید قوی ست و هم این ماه
حظ آن فرزند سه یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیز ست رسید فدا ایشان شده اجزای خیر دهد و قسم
میر محمد مکین خان صاحب مرحوم خبر شنیده بودم خدا همه برادران را بیامرزد و داغها که بر
دلها یادگار گذاشتند و رفتند اولاد آنها را خدا توفیق نیک دهد و همه این بسیار یاد می آید
و در حق مسند رو میر علی اصغر خداش بیامرزد چنها گذاشت و خواهر شد باید که باقی عمر را در یاد
الهی صرف نماید که اعتماد بر حیات نیست و فقیر سه توابع با کمال ضعف و ناتوانی زنده است
و هنوز قریب صد کس را هر روز وقت توجه میسر می آید و ما توفیقی الا بالله ـ والسلام

مکتوب پنجاه و هشتم

ذوق سخن از یاد رفته بعد عمر غزل تازه بر زبان گذشت و در سیتو مرقوم شد ۵ باین فرصت اگر حظ باشد ز سیر گلستان ما ⁂ که رفتن لازم
افتاده است چون آب روان ما ⁂ قفس دانیم و لب را چمن از ناچیه می پرسیم ⁂ که بیش
از بال و پر برداشته اند آشیان ما ⁂ نفس تا نکشم از سینه صد جا بگسلد تارش ⁂
چه زار و ناتوان کرده است آن سوکیان ما ⁂ والسلام

مکتوب پنجاه و نهم

الله تعالی بی غرض حاجت امور سرکار بسر انجام رساند ۵ سید هر بزوان مراد
مستقی + آنچه از تحریر فقیر بجانب نواب مذکور مرقوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف
غیر مفید دانسته اقدام نمود معاف فرمایند چرا که آن بزرگ خرید از جنس درویشی ما نسبت صحیح
او بلقیه دیگر ست و اخلاص او به بزرگان دیگر یک ایمای آنها به از صد دفتر فقیر ست آن
بزرگان را بخدمت آن مهربان هم معرفتی ست و آنچه از تائیدات مقالات حضرات از آن
مهربان بتقدیم میرسد اجر غزاء دهد و دارد تقبل الله منکم و جزاکم خیرا الجزاء
والسلام

مکتوب شصتم

ایام بکام صاحبان باد این هیچکاره از بس تنهائی

وگذاشتن از خورش دارد خود را باد صاحبان منید چنانچه باین روابط قدیم گاهی تکلیف امری

یا ایمای ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر امروز یعنی فقیر همشیرزادها دارم هر دو خصوصاً

کمالاتی ندارند خالی از آدمیت نیستند اما باقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند

یکی از آنها بحالت اضطرار گرفتار ست تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیز از جان ارشاد فهمان

بها در بعرض خواهد رسید فردا این برخوردار را که تمنای جاگیر سرکار بسیار دارد بخدمت

خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت باین تدبیر خواهد فرمود یقین ست که دستخط مناسب بلاتوقف

خواهند نمود و گرنه سماجتی در میان ست نه شکایتی یفعل الله ما یشاء و یحکم

ما یرید انقدر هست که رفاقت این نوجوان که باعث امداد و اعانت درویشانست تعویذ

بازو فتح و نصرت خواهند فهمید والسلام

مکتوب شصت و یکم

امرای این جهان

را باید که با سلاطین آنجهان یعنی فقرا با ادب باشند خصوصاً در اوقات استمداد و استعانت

که دل نیز ملتفت گردد و در چنین اوقات بی پروائی کردن و تحریر مطالب بعهده اوباش

گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میان است آداب واجب ست و اگر نیست رجوع دانا بیچه ضرور است

باهذا چون این امور طور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دعا گفته ایم

بیت

ز خلق گنده دماغی چگونه بردارم ✤ باین دماغ که از بوی گل زکام کند ✤ و سید انند که

فقیر به بشارت و استخاره مناسبتی ندارم اما تفاؤل از مسنون ست اگر چه از مصحف مجید به

فال زدن در حدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر کسی زند مضائقه ندارد و اشعار

آبدار سرکار از نظر گذشت درست و با مزه است و فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح نداشت

محمد باقر جاگیر مخلص قدیمی صمیمی سرکار بنابر عذرهای مسموع دور و مهجور از خدمت ست اما

در کفارت ان تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقرا حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان

لهٰذا این مکتوب بنام خانخانان خلف نواب محمد امین خان نوشته شد ۱۲

سید ... نیز بدان دیار ... که دیدن ... سید ... فال زدن ... دوستان ۱۲

او کالت ملتمس بدعاء و توجه میباشد والسلام **مکتوب شصت و دویم**
معلوم کرده ام که بعضی از کلانان اینجا با ایشان موافق اند و بعضی منتهی الهوس از عهده سستا
بضرورت آشنا را استمال ساخته بازی را از پیش باید برد و با حریفان رنگ مصالحه ریخته
نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که بسخت رسیده و در اخفای آن باید کوشید ورنه
بر جماعه مخالفان گران خواهد آمد و از سبک سری عرق حسد آنها خواهد جنبید و تخلل در کار خواهد
راه خواهد یافت و فقیر بر خلاف طبع و وضع که برنوشتم که از سر رشته تدبیر خود آگاه سازند تا
بناهای معهود قوی گذاشته شود احتیاطی این محل را کار فرموده و اخفا نموده اند ؎
مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ٭ ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
اسد یار خان که نفری اینانست اگر بحرکت اضطراری روزی چند از خدمت جدا شده
حقوق دیرینه او فراموش کردن و بیک جرمی که هزار عذر داشته باشند انتقام بعقوبت بر انتقام
کشیدن دور از شان کریمانست بلکه بعید از انصاف دم از دوستی سرکار برین آورد که دو
حرفی درینباب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس نیکنامی منظور است همراه جواب
این خط بنام خان سطور عنایت نامه مشتمل بر حسن جواب مرسل شود زیاده توفیق مهربانی
رفیق باد والسلام **مکتوب شصت و سیوم** بمیر مبین خانصاحب
خلف رشید سید حشمت خانصاحب که نسخه وجود ایشان بصحت اصول و فروع رسیده است
در سال استعداد شان باتمام و اکمال انجامیده باقتضای بشریت که اهل کمال را هم ازان
گزیر نیست خصوصاً ارباب عیال را با همه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر بر حقوق
خصوصیت قدیم رو بخدمت ایشان آورده و یقین است که بملاحظه مراتب عنایات بدوستی
و مطالعه حیثیات شخصی در علم ترمیم و تمیز دل نکاسته و جای آن هیچ سوالات نکرده

احترام آن سید والا نسبت اند بهم باکرام و احترام و بهمه جهت بر و انعام در پی شوند بیفت و بعد تیشنا
اگرچه از راه قدردانی که لازم بزرگی ست بتمهید شرایط به سید فقیر را هم با این همه جمل بند خواهند خرید
در باب حالات صاحب مشفق مهربان والا بزرگوار این نوجوان نوشتن فضول ست فقیر مطلع
احوال این خاندان عالیشان بسبب ملازمان نرسید و در رشد با این ربط قدیم نیز گرویدند از بی
این همه بی پروائی مینشد اگرچه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم ست و السلام

مکتوب شصت و چهارم

مخدوم زاده کمالات دستگاه میان احسان الله
احمدی را رخصت کردیم که بارعایت آداب رفاقت بودن در خدمت ارباب نسبت و جب طلب
فتوحات و دفع مضرات ست دانند یا ندانند کیلا بالخصوص میان ما چه در ایام معاش نه چیز التفات
ربانی توجه احسن مرعی داشته باشند که همین باعث خوشنودی فقیر ست و رضا این قوم سبب
ترقی در دین و دنیا است حسن ظن و صدق عقیدت ست یقین ست که میر سبحان کربلائی
صحبت دهم بملاحظه کمال نسبت طریقه ما را عزیزتر از جان ست مشمول الطاف خاص ابدی
و معلوم نیست که قدر میرزا احمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین
که بجان مخلص ایشانست و مرا عزیزتر از جان و در صفات شریفه از حیا و وفا و اخلاص و صدق
و صفا و حسن فراست و پاکی طینت نظیر ندارد تا آنکه حاکمان زمان کارهای عمده بسباحت تفویض
او مینمودند نظر بر وفای عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین ست که
از مراتب قدردانی و حق شناسی دقیقه فرو نخواهند گذاشت ان شاء الله تعالی وجود این
سید بزرگ مفتاح ابواب فتوحات خواهد شد هم نیز بهره و هم تاثیر صحبت میر مسطور تماشا کرده
و چند روز تهای بسیار کشید و مطلقا استطاعت ندارد در خبرگیری تاخیر ظلم است والسلام

مکتوب شصت و پنجم

فقیر تا به نیت صالحه تکلمی در امر معهود کرده با آنکه

خلاف طور من بود اکنون تکمله و تتمیم آن ضرور افتاد و اگرچه میدانم که ایشان با همه شعور
دور است بقبول مشورت ارباب اغراض خو کرده اند که بشنوی یا نشنوی من گفتگوی کنم
معلوم شده است که اقران و امثال آن بزرگ یعنی سلاطین دیگر بتوسط اعزه مراسلات
در امر معهود یعنی در امر خلافت با ایشان دارند بنابر مصلحت در جواب هر یکی بقبول و اجابت
پیش می آیند در عالم دنیا داری منافاة نیست یقین است که از استحقاق امر و عدم آن غافل
نخواهند بود و نسخه بندگی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته بقبول مطالب ما لا یطاق آقا را
تکلیف میکنند اقبال با آن نمیتواند کرد مگر دو کس یکی صفیه که بحکم نفس بهیمی خورد و خواب چند روزه
را غنیمت دانسته ننگ محکومی با وجود تهمت حکومت بربندد و دوم بیدار که از چنین کس چه توقع
است فرد است که باغوای سفهای نفاق محکم شده و عهد و پیمان بر هم خورده است ابتدا را
اگر تدارک عمل خواهد آمد همان بدنامی سابق در پیش است و اگر از حیا و وفا تغافل خواهند ورزید
مستور نه دوم را همین زالقی بقبول خواهد کرد شخصی که موصوف بعلم و دیانت و عقل دور است
باشد و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر شکل شما اسیر که بیر شناخته با خود یکی ساخته اقتضا که
نفس ملکی مقاصد نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیدن عبادت و سعادت
داشته بهر مطلبی که تکلیف کنند بملاحظه این مراتب اقبال بقبول فرماید اگرچه جست برنا به
و این خصوصیات امروز در این فرد خاص مجتمع است و منحصر و فقیر با همه بیگانگی از حال هر یکی
مطلع است پس بنای عهد این بزرگ ترنج باید داشت و کمر خدمت آنچنین عزیزی باید بست
والسلام **مکتوب شصت و ششم** فقیر از زردی آرزوی نواب یعنی عماد الملک
غجالتی دارم بخاطر است که وقت مراجعت بجانه از راه سهنه اکبر آمده بودم در منظر الوقف نموده
خبر رود خود برسانم و ایشان در شهر پاینده و یکه در روز ملاقات نموده فقیر را رخصت نمائید

بشرطیکه فقیر در قسمات جات هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدار از
نواب قبول نخواهم نمود راضی باشند یا نه اگر شما را میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته
اطلاع دهید تا حرکت بالفعل واقع نشود و از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف است خدا بر طریقه
حضرات شما را مستقیم دارد که اشغال دنیاداری و صحبت بیگانگان طریقه بلای عظیم است و
افسوس آنست که برای معاش معاد را دعا گفته اید و بدست نمی آید اگرچه بر وجه معاش بنای
معاد است اگر میسر شود مسموع شد که نواب وظائف قلیله رفیقان خود را که وجود هر یکی
از ینها فائده دیگر دارد بنابر غیر حاضری موقوف می نمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه
داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگوئید که شما بر دولتخواهی این قاعده را موقوف نمائید
که ضرر دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد قس علی هذا والسلام

مکتوب شصت و هفتم بسمع میرسد که مقربان نواب بتقریب اشخاص دیگر
از اقران و امثال آن بزرگ معهود که با او عهد و پیمان مؤکد بقسم و مبالغت با نواب و میان
می آرند در وقت خاص نواب را از بعضی متنبه ساخته جواب گرفته بنویسید اگرچه بر جواب
دنیاداران اعتمادی نیست که اینها آنچه در آن مرفه خود می بینند اگرچه آخر کار مضر باشد عمل می آرند
در عهد و پیمان بر طاق نسیان میگذارند و بنواب باید گفت که مسموع شده که بارها باعث کدورت
واقع شده است اگر نفس الامر چنین است آن معنی را تنقیح دانند و کارها از آن هند دیگر شده
که بیرون از دو درین عرصه کسی بنظر نمی آید و بازار ادرا آرزو ده نشانده اند و از گفته دروغگویان غرض پرست
و بان دریده کار را ضایع کنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بمردم همراهی
تا چیزی نخواهند داد حصول مطلب محال است و نیز بگوئید که تدبیری کنند که مردم را اعتمادی
بر قول و فعل شان پیدا شود تا امید دهیم رجوعی بایشان نمایند و نیز بگوئید که درین ایام عهد

با خدا باشد که بدین دین و دیانت، چه او در عدالت باتفاق خداپرستان آیتی است از برکت این
اگر آن صدق باشند زود دیگر از کار داشته و هر امری که در وقت است از تاخیر باز پس نشوند
و از قلت خرج و خزانه ناامید نگردند و قاضی القضاة حالی وجیه الدین خان که در علم کمال
دارد و در دیانت و عدالت نظیر ندارد با فقیر ربطی از برادری گذشته و پیش از این هم در باب
ایشان به نواب خبر گفته ام بعد تصرف بر مملکت بحالی ایشان اگر خواهد شد بودن فقیر در شهر
نخواهد شد که وجود قاضی آب رحمت است و آنچه معنی از نفسانیت نوشته ام بلکه محض الهی است
اگرچه یقین غالب بعد تصرف همه ملک صحبت ما و ایشان بر آن نخواهد شد که مناسبت مزاجی
در میان نیست لیکن کامیابی ایشان بشرطی که وجود شان از برای خلائق مفید باشد
مقصود ماست والسلام **مکتوب شصت و هشتم** خط شما رسید و از مضامین
وحشت آمیز گذشت بر من آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل بر نیت
صالحه است صبر کردیم و ار جا نفیر دیگر این بی اعتنائی که نواب با شما کرده اند گویی
با فقیر است می بایستی که هر دو مرد و بنا را آتش می کشیدم خوب شد آنچه شد حالا الحق مانده گذشتیم
از این قصه ما را هوس در در نیست خدا امید است که بجز اراده بر خلاف طور خود درین مقدمه تکلم
کرده ام حالا اتمام دست از این کار در رسد روند مگر هم نباید کشید و دندان بر جگر افشرده کرده ها
را باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد و اگر آزردگی نواب تا اینجا کشد که روزمره شما
هم موقوف شود بودن آنجا مباد نیست ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
بقدر وسعت حوصله را کار باید فرمود و با اندک حرکت نادانان از جا نباید رفت انشاء الله تعالی
الحق یعلو و خلیفه حزب الحبیب را سعی همه برادران میخوانده باشند و مشورسلطان مولوی عماد حسب
از فقیر اخبر از دوار بد سبب آن معلوم نیست و ایشان ملاقی و اشتند از بیان الهام فوق است

و همیشه سلام و اشتیاق و معذرت از طرف شان میشد سر این سلوک نیز نمی فهمم و فقیر که انیس روزبگ
روای معهود از خانهٔ فقیر برده روپی نزد خود را نموده خدا شناید که بهان فلاکت و افلاس
گرفتارست والسلام **مکتوب شصت و نهم** از خط شما که مشتمل بر احوال لکها داشت
بود و کم قرار بها داد و دیگر اخبار معتبر پی و صولی مطلقا معلوم نشد عجب کارست رفع دشمنان قوی که
در پیش ست و حفظ جان و آبرو سبب حصول مقصود منظور در چنین وقت بی صرف مبالغ توقع
جانفشانی از رفیقان تازه دور از اندازهٔ عقل ست اگر مبلغ گران در خزانه نباشد بقدر
و بمقدار ضرورت بمردم زری باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست رفاه یکطرف رقم
فاقهٔ خود باید نمود و ازینجا می الفان رعایتی بمردم میکنند و لیاجت رفیق میسازند و عزیزانی که
بگفتهٔ فقیر با همه بی سامانی این فتوح را گذاشته بیچ سفر کردند و نیم نانی و دم آبی نیابند بجز آفرین
نخواهند کرد اگر زر سید اشتم سرداران را که از هر قوم با ما ربطی دارند صرف میدادم و بفرستادم
چکنم ۵ بی زری کرد بمن آنچه بقارون زر کرد و ارشاد خان با این خوبیها و نجیبا درخان
بان دلیریها و محمد خان آفریدی شخصی ست که باندک سعی سرداران لشکر و بسیاری را با خود میکشد
و هنگامهٔ آنها را بر هم میزند اینها همه فاقهها کرده در پی میگشتند استطاعت سفر کجا دارند تا امداد
نشود و وعدهٔ موکد وصول روزمره بمیان نیاید کار مشکل ست و از قرابتیان خود چه نویسم
که با این ربط قوی کاهی از دولتخانهٔ ایشان متمتع نشده بر مکان افتاده اند اما اینها هر دو مکتوب
از طرف خود از نظر نواب بگذراند باندیشهٔ تاخیر جواب بنواب نمی نوشتیم ورنه روی سخن بجانب ایشان
سعادت خان را شاه ولیخان بزور همراه خود برده هنوز مراجعت نموده که ترددِ عفو تقصیر
نا کرده رسانیده شود والسلام **مکتوب هفتادم** اینجا آوازهٔ صلح نواب
و جات با نجیب خان گوشها پرست و آنچه از زر داران معتبر طرفین معلوم شد جات باز

بنا بر مصلحت خود بتوسط راجه بهادر سنگه و دلیر سنگه آشتی میکنند و ذکر نواب برای تنبیه ست
چرا که نواب خواه از بی سامانی واقعی و خواه از امساک مردم را جدا ساخت و در نظرها
سبک شده و از بی سامانگی کس را به نواب اعتمادی نماند دیگر یکدام مروت کسی طرف نواب
نگیرد و باید که نواب از فریب دوستان آگاه باشد چه جای دشمنان دیگر هر که از طرف نواب
در اینجا می آید اول اغراض خود را مقدم دارد و اعتمادی در هیچ وقت بر کسی نیست که [illegible]
عزیزان می نویسم دل تنگ شدم که انچه نوشتم احوال شهر تا اخبار محل از فقیر پنهان نمی[illegible]
و انچه واقعیست بفقیر میرسد هر چند مکرر ایما و اشارت کردم که نواب اند پیر خود در ایشان
می بینند نمی دانند و گرنه بیانی میگفتم که یاران تماشا میکردند مشکل آنکه اهل مشورت نواب
همه سفیها و همه غرض پرست اکثر از قوم سهل و انچه از شرفا اند منافق و بیخ فساد و بیهوده
بی اعتمادی اقامت کرده نه بر خیر او امیدی چنین دارند و نه از شر او بیمی تتبع تا کجا [illegible]
بعد ازین آشنائی و آشنا زادگی بر من دلسوزی آورد و گرنه مرا با دنیا و اهل آن چه کار
و درویشان شهر هم خوش نیستند از انها که [illegible] ها که نداده اند امروز با مخالفان
ساخته حریف شده اند و آنها که فائده با آنها نرسیده دل را بجهت عبث بسوزند چرا
با اضطراب قلبی توجه و دعا کنند که باجابت برسد و نواب از فرقه درویشان با هیچکس فر
دو من رجوع دارد و خود را جدا سن نگیرد و کسی نزدیک است که بر خود مراد افتد و دعاء خلق
در عهد ایشان از ارکشید نه باید دید چه میشود خدا ایشان را برسد ظالمان را مقهور و مطلوب
را راضی گرداند. والسلام **مکتوب هفتاد و یکم** شاه ابدالی در پشاور
رحل اقامت انداخته و تیمور میرزا پسر کلان خود را با افواج سنگین برای بندوبست
ممالک خراسان رخصت کرده اندیشه اصلاح مملکت پنجاب و ملتان که هر دو

در این ایام از نسق افتاده ده سردار دو غالب است که امکار از افواج خود گیرد و اگر
حاجت بحرکت خود او خواهد افتاد تا لاهور و ملتان خواهد رسید آخر ما کار از دست مرشد و ستار
ندارد و الوسات فراهم نیاورده فوج تا به هم همراه دارد و پولیس و مردم دهلی که عادت لغزا
دارند بی اختیار دست و پاچه میشوند و اینجا مزاحمت بسیاست و همین مناسب ست
که هفته از لاهور مقصد دهلی نکنند آبروی ما و شما کجاست پای گریز نداریم عمل برین آیت کرده ایم
ففروا الی الله بر دل مسلمانان بهرحال نور بالفعل خوب ست اما برای آینده خوب نیست
که آخر در آن حدود رفته معلوم میشود حسن خود کور سواد نسخه فقرم از معتبران مسموعه چنین معلوم
میشود که نواب را خوب شناخته ایم پس در صورت تشکر و شکایت چرا دعوی زوال العقد رفتهم
خود دریں باب نیاز شخصی از بعض آثار ما راضی از نواب گمان میکنند و دیگری نیاز بعض علامات
ناراضی تصور مینماید و هر دو از حقیقت کار غافل نفر اشکال آئینه اند گاهی که نواب بهر بختی که
باشند ملتفت میشوند عکس آن دریں آئینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض مینماید کو بعضے وردی
و غماز می باشد دریں آئینه صورت تنگی مینماید و مردم در گفتگو با معذورانند این میزان بهاید دارند
انشاء الله حرکت ایالت الزمین موزون باین میزان خواهید یافت اگر نواب سلیقه یار را
در می یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکرد و استفسار مصالح و مفاسد و استعانت
و استمداد مینمود توجه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار میبرد هم اما مشکل ست که آنچه حضرت
عقلا و شرعا را اعتبار نیست الحمد لله که آنچه لایق شأن ما بود یعنی توجه در امور ملکی و مالی
از ما بوقوع نیامد انتقید که برعایت خاطر اعزه زبان را باین کلمات آلوده ایم القصه الحال
کشیده ایم والسلام **مکتوب هشتاد و دوم** انچه از احوال و شهود نوشته اند
که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید متعارف دانسته اند

ده الوسات
فوج غیبیه

وارد دورد و نداین مردم باستماع خبر ورود فقیر احرام بسته می آیند از آدمیت عاری کمتر
آگاه اند و عوام علما را ایشان زیاده بپرستند فقیر نیز باجمله حرکت باین طرفها از برای مردم مستعد
مفید واقع شده از سنبهل و امروهه تا شاهجهانپور در جمیع منازل دسته دسته و جماعه جماعه
مردم از قوم روهیله اکثر و از مردم هندی کمتر اخذ طریقه علیه نموده و سند و متأثر گردیدند و جماعه
از ایشان همراه آمده اند بقصد رفاقت بدهلی برای کسب مقامات میروند و اکثر علما را اخذ و مشرف
بنسبت طریقه مصطلحه شده و برای آنهاکه همراه فقیر نمی توانستند بدهلی رفتن میر حسین خان که از مقامات
گذشته اجازت مطلقه یافته و در توجه کرمی بسیار دارد و اثنا قادین ایام از شهر برای دیدن فقیر
رسیده اند بجای خود درین بلا گذاشته ام مردم از صحبت این بزرگ زاده بسیار فیض میگیرند
و خیلی رجوع کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله بر آید بخاطر دارم که شما را هم
طالبیده بعض شهر باشند و بعض را به میر حسین خان تفویض نمایم ما را طاقت نمانده باهمه تنها
بر بعض بشمار توجه می افتد بهر سعادت و حافظ سرور خان را نیز توفیق دهد که روز بروز حسنه با
باشند که صحبت او حق بسیار بر ما ثابت کرده ثمره و نتیجه برگیرد. والسلام

مکتوب هفتاد و پنجم

بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان بجناب فضیلت و ولایت مآب
مولوی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی آن مروج شریعت و منور طریقت و نور چشم
دین و دیانت کثر الله امثالکم و لیسر آمالکم را سلامت دارد و شکیب و بدیدن شما بعینه شکیب و بدید فقیر
در وجود شما باعتقاد فقیر عزیزترین موجودات است و مصدر چندین انوار فیوض و برکات ذکر
از شما عزیزتر در امانت از هیچ جهت یعنی از اهل بیت شما مخلصتر نداریم و ما را درین اواخر تقریبی
تحریر و سفر دهلی که صحبت کسی خوش نمی آید پیم رسیده و با یاران حلقه هم [illegible] توجه می نشینیم و بس دلدار یاران
[illegible]

میگذارند و جنگ‌ها با کجا میبرند من دیوانه تاب این مکروه ندارم خبر و لگدار دست و لنوازند
آنچه بدل درد منزل رسانید بغیب کس مباد و علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود
که مثل شما صاحب کمال متکفل امور اخروی او گردید و از مرحاضه برخوردار احمد الله فقیر
سخت تشویش دارد که عمر طبعی فقیر اخیر شد و اگر نه از عمر خود با این برخورداری بخشیدم که بحجت
بسیار این نسخه نصیحت رسیده است خدا او را بعمر روزی کند و میر علی دنیا و حصه از نیست جنید
میر لنگ زند علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند ذکر لطائف خمسه جاری شده
و نفی و اثبات شروع کرده اند بخدمت میرسند در حلقه شما داخل خواهند شد توجه بر لطیفه
قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظور است ضرورست و هجوم طالبان والسلام فتوحات
ظاهری در تحریر نمی آید و شکر باطن نیز مرقوم نمیگردد و غم هر چه بشود یار سلامت مانده
یاران حلقه متوجه بمقصود اند و ترقیات میکنند و مخصوصان غائب در وصول فیوض و
برکات حکم حاضران دارند والسلام

مکتوب هفتاد و ششم

فقیر از طول تحریر بر شمار وزی زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را بزور رها آوردم و
دعای خیر در حق شما کردم تا خاطر جمع شد الحال که شما از در عذر در آمدید صاف تر شدیم
و معاف کردیم خاطر جمع دارید و در لطفی که فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکند که اگر خلاف
معقول گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم این نسبت ست تسلیم نمائید چه جای اظهار
حجت در مقابل حرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق اخلاص شما همه منظورست بنابر
خیرخواهی به نسبت تربیت اظهار ملالی اتفاق افتاد خدا تعالی مفید گرداند خبر ملالت
از واقعه مرحومه بعد انتقال رسید زهره را آب و دل را کباب گردانید خدا تعالی آن مرحومه را
بیامرزد و در برزخ توجه کرده الحمد لله که مشمول افضال و الطاف الهی ست از برخوردار

الحمد لله اندیشه داریم سلب غم و الم کرده میشود انشاء الله تعالی زود تسلی میشود آخر
نسبت طریقه و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد خاطر جمع باشد و با اخوان طریقه و اخوات
پانی پت همه سلام رسانند مکتوب مفتاد و هفتم برادر من عجب کاریست
که هر واسد از مردم پانی پت بر بیت شکایات شما می آید معلوم نیست چه عمل از شما راقع میشود اگر
راستی و دیانت شما باعث آزار مردم است از آن راستی بگذرید برای حفظ حرمت تبادل
هم خاطر مردم مرعی دارید که خلیفه و پیران طریقه بدنام میشوند برادر خاطر ایشان دیگران را
آزرده کردن و خود را بدنام ساختن با این کمالات ظاهری و باطنی خود دور از عقل است
انکار مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد است شما سیه آمده اند او شاه مراد توفی نیست
که با این مزاج که من دارم متمنی ام روی من رسد رقعه از کلادتی رسید که سید نقیب الله حسن
بر هلاک اند توقع حیات نمانده معلوم نیست که اجل فقیر در کدام طوق در زنجیر است که مبر
و یاران میسر شوند و تغییر این در حقیقت هیچکاره یعنی دلیل الله را با اختیار در دست میدارد
و عکس محبت او در مرآت قلب فقیر افتاده و گرنه در باطن هرگز نقشی از نقوش سعی کائنات
نمی نشیند و معرفت خاندان عالیشان این صاحبان که در عرصه آمده اند ما فقیر مشهور است
اما اهتمام اخلاص ایشان اینجا میتوان دریافت که جواب رقعات ما را نوشتند اگرچه کثرت
اشتغال عذر میخواهد اما من دیوانه را تاب این بی اهتمامی نیست و بحکم انصاف خطا
جواب سفارش نباید کشید که جواب این مراسلات بعمل آوردن است الحمد لله که درین قاعده
تقصیری راه نیافته جزاهم الله منظور ازین تمهید آنست که مخدوم زاده میان فضل علی
از یاران طریقه و میان شرف الدین آشنا زاده و آشنا کلمه الخیری از فقیر درخواستند
جواب دادن کفر آئین آدمیت بود ناچار دست تحریر زدم شاید که اثر کند و کار ایشان که

مقصود نظر است صورت گیرد والسلام **مکتوب هفتاد و هشتم** حضرت مردم عمل

بجانب پان پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در

دلجوئی و خاطرداری بمبالغه تمام بکوشید و در وعظ و نصیحت خشونت نکنید و باستمالت بسر برید

اگر فقیر را در قفا بگویند هرگز مقابله ننمائید و هرگز نه پرهیزید که خیر ما و شما درین ست مگر

کار از حد بگذرد و آنوقت بمشورت میر علی که با وجود خربیت ایشان طرفدار فقیر ست و نیز

مزاجدان ایشان هرچه مناسب وقت باشد بعمل آرید و اگر ایشان بخانهٔ کس بروند هرگز

مگذارید و در امور مباحه توسع ضرورست که مبادا از فرط سودا فتنه پیدا شود میر علی سودای

موروثی در سر دارد پس استمالت او هم ضرورست و اگر خواهید نمائید که مبادا از سودای والده

خود تنگ آمده در تر برود و دعا کنید که مزاج سودائیان بصلاح آید و فقیر را در بانی پت

از خبث و نفاق برادر شما خاطر جمع نیست که مرا از فرط محبتی که با خاندان شما هست تا تحمل

این مکروهات نیست ازین راه در قصد آنطرف مترددم و کسی شما را نخواهد گذاشت که کناره گیرید

چراکه عالمی بظاهر و باطن بداما[ن] شما آویخته است از اندرون دعا خواهید از شما بسیار صحبتی

اندیشی اقبال و طالع والسلام **مکتوب هفتاد و نهم** نفس قدسی تخص

علوی مهربان قدردان این هیچکاره محمد ان فرید الدین خان صاحب بقطع نظر از کمالات

خود قدر کمالات شما بسیار میدانند نسخهٔ مسائل طریقه از مولفات شما در خدمت ایشان بود

برای استکتاب گرفته و نسخهٔ دیگر درهمین باب که برای صحبه شریفه میان منیر صاحب تالیف

کرده اند درین سفر سنبهل از نظر گذشت برای مبتدیان بسیار مفید ست فرصت نقل در آنجا

نیافتم اگر مسوده آن پیش شما باشد ارسال دارید که نقل گرفته شود طومارها و مسوده رساله

تصوف بمعرفت مولوی غلام علی رسید و بمطالعه این مطالب و مسائل ارجمند مشرف شده

از مواهب عظمی و عطیات کبری دانست و تحقیق بعد توضیح کجا یافته میشود و خطها بر دو اشتم بارک الله
فی برکاتکم باید که رسائل صغیر و کبیر مصنفات خود در مجلدی جمع نمایید و تغافل نکنید و چهار مجلد
سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از آن حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث را بعاریت روزی چند
نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر شوق اتباع سنت بسیار مستولی است برای وزن
اعمال بمیزان سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده میشود بشرط آنکه انتخاب
بعضی امورات آن بفارسی برداشته من بدهید که اتباع سنت را به از وسیله نیست اگر اراده
تحریر تکمله شرح خلاصة السیر دارید نظر بر شان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد نادر...
جلد اول چهیده شود و نسخه شرح سفر السعادت موجود است اما میان مادر نبا و عده آنرا نخود هرگاه
شما طلبید به نسخ تری از نزدیک است آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته
و حواشی به خط مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق را می شناسم قدر آنرا بدانید و آب و تاب نگاه
دارید چنانچه هست هر چند حضرت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه سیف المسلول را امروز
حواله ایشان کرده و در رساله خلاصة السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش فقیر بود نیز
مرسل شده به ذا برسانند والسلام **مکتوب هشتادم** برخوردار احمد الله و محمد جمیل
رسیده و برعایت حرارت هوا چند مقام کردم بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت
مردم محل قرار یافت سواری و باربردار و مردم بدرقه شام یکشنبه که بست و سوم این ماه بود
بر دروازه فراهم آمده بودند که آثار ولادت در کارخانه پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت
کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را رخصت نمودیم چون باحم گنج رسید قریب
سوار روهیله از آن طرف می آمدند یکبار ریختند بر این هر دو جوان چون اینها مستعد جنگ
شدند دست از یراق اینها برداشتند و بقچه پارچه ها از محمد جمیل گرفته گریختند الحمد لله نیک

بملک دو بار در قفای آنها روان شد هرچند محمد جمیل مانع آمد فائده نکرد و بعد قطع مسافت
بسیار در جاییکه آن سواران توقف کردند این برخوردار بر سر آنها رسید لیکن طلب نمود اکثر
بجنگ رسید والحمد لله مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاهداشت و سجادگان
سواران انداختند که بر دلیری این آفرین کرده پارچها که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورده
حواله نمودند و رفتند و این برخوردار با وجود شدت آفتاب و جراحت مسافت شش کروه
طی کرده وقت عصر بفقیر خانه مراجعت نمود و یک زخم شمشیر بر شانه رسیده و صفت بخیه دوخته
اند مزاج خوب است و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این برخوردار موقوف داشته ان شاء الله
تعالی در یک هفته بهم می شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رستانه کرده هزار
آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت والسلام —

مکتوب هشتاد و یکم

سانحه درین ایام اینست که امروز که بست و نهم جمادی الاول
ست بعد زوال همشیره صاحب یعنی والده شما (بقای شما الله بقاها) رحلت نمودند همین وقت یک سریه آمده خبر داد
حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه پانی پت خواهند نمود اگر میسر
شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و امشب هرچه از ختمهای تهلیل و قرآن مجید و استغفار
حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدا تعالی رحمت کناد در باره ضعف ربط آن
مرحومه حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید انا لله وانا الیه راجعون اکنون تمنا این ست
که خدا ابو سعید را یعنی متعلقان ایشان را زنده دارد که مستوره بزرگ از ایشان در آن خاندان
نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده فردا پس فردا خبر انتقال این بسمع خواهد رسید شیخ معین الدین
بخدمت حاضر خواهد شد از توجه خرقه محروم نمانده و تاب از تنویر حاصل شده قطع مسافت
هنوز شروع نکرده مرد شکسته دلیست و ... رحم بر مردم محل از نا به نسبت طریقه کراز

مدتی در ادائی توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغیر یافته در انقطاع از دنیا
و اقبال بآخرت و محبت خدا و رسول او صلی الله علیه وسلم ترقیات نمایان معلوم شده و
و زندگی صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غنا و قرب معلوم میشود والسلام

مکتوب هشتاد و دوم هرچه بمردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال ایشان ست

انچه بر تو آید از ظلمات غم + هم ز بیباکی و گستاخی ست هم + اگر با بزرگان با ادب
و با خوردان بمهر و شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی باشما نمی تواند کرد و در اطاعت و خدمت
شوهر که فلاح دین و دنیا در رضای او تعالی موقوف بران ست باید کوشید و غضب و غصه را
باید خورد و زبان را از کلمات نالائق باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد ازین
کسی چه قدرت دارد که شما را رنجاند و از سفر حج کدام مسلمان را منع خواهد کرد
بشرط آنکه فرض شده و بر شما فرض نیست و اگر مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند الیه
توجه بدهید اجازت ست تاثیر خواهد شد از جناب پیران امید قوی ست و بذکر الهی جل شانه
و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مقید باشید و رعایت ذوی الحقوق و اخلاق حسنه
لازم گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد والسلام ـ

مکتوب هشتاد و سوم معلوم شد که اراده حج کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن
بمولوی احمد الله فرزند صغیر قاضی صاحب ۱۲
بعید نمود که باوجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اتلاف حق زوجه که بچندین غم و الم مبتلاست
اختیار کردن و مرتکب کبائر برای ادای مستحبی گردیدن از مثل شما با کمال مستبعد ست باید
که بر بکردیات زمانه صبر نموده مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضا را کار فرموده این خطره
را از دل بر آرید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد رسید و آزار درویشان نزد حق خوب نیست
و آنچه از ذهن محبت خود حق مهر باید نوشت شما خود نوشته اید حاجت بتحریر فقیر نیست باخدا

مشغول باید بود که قطع نظر از فائدهٔ اجر سعادت اخروی راحت دنیوی نیز درین ست
ست هیچ کنجی بی دد و بی دام نیست + جز بخلوتگاه حق آرام نیست + و از فقیر در تحریر
رسم عزاپرسی تاخیر از برای آن واقع شده که در خانهٔ حزن وا مانده و تعزیت کردن باعث
هیجان غم میگردد که تذکیر محاسن متوفی را متضمن ست در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم
مشمول فضل و کرم الهی باشیم و ختمها نیز کردیم خاطر جمع دارید و تهلیل هر قدر میسر آید بنام او خوانند
و از شکر ترقیات باطن که نوشته اید بجاست فقیر هم معلوم می نماید هر روز در حلقهٔ صبح اول توجه بشما
می شود و در سادات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد و از خوبی استعداد شما ست
و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجه بیاران لازم گیرید ان شاء الله فتوحات متواتر میشود
و شکایتهای ناپایداری کتابهای دوستی ست رقیمه مشتمل بر عذر عدم مراسلات رسید
و تقصیر بعفو انجامید و چون این بی پروایها خبر از اهتمامی اخلاص میدهد حوصلهٔ خصوصیت
آنرا بر می تابد بعد ازین آگاه باشید و امیدوار فتوحات دو جهانی از درگاه والسلام

مکتوب هشتاد و چهارم

بمولوی دلیل الله ... صاحب
آنچه نوشته اید که درین تنگدستی القصه نیک شده چه معنی دارد در تنگی اندک و فراخی بسیار هر چه میسر خواهد شد خواهم فرستاد
خدا تعالی فقیر را از خجالت نجات دهد که از توقع شفقت و اعتنا و وارید من از ناسازی
زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی وفا مینماید ان شاء الله تعالی رعایتها
خواهم کرد که شما را اشتغال والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران و تقید سبق
کتاب و توجه خدمت والد بزرگوار خود و رضای والدین و جد و سعی بکوشید
تا شما سواد و حفظ بهم رسانید یک شخص عذر را معتبر نمائید که جواب ما ما نبود
بهر کس از خانه گفتن مناسب نیست والسلام

مکتوب هشتاد و پنجم

خدا شما را هزار سال زنده دارد که بسلوکی مردم محل بپاس خاطر فقیر تحمل میکنید و مقدمه‌ها را
باصلاح می آرید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بشما خاطر جمع در اینجا بتربیت طالبان
حسنه مشغول باشم و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل در رعایت
خاطر میرزا شاه علی بکوشید خدا شما را زنده دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع ست
و فقیر قریب خوش آمد مردم محل خود را راضی بسفر حج برفاقت ایشان شده ام دوستان
هندوستان را بخدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت در هر جا خواهم بود خواهم رسانید
اگر خدا او را باز داشت فتوح هست وگرنه هرچه باد اباد آخر سفر طاعت ست و از غایت
تجسس و جدائی احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت
یاران دهلی خود معلوم ست در بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه از مردم
اینجا و جماعه از صوفیان شب و روز خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در
تدبیر دوا و غذا مشغول بود و تا کجا شکر اینها بگویم بفضل الهی طبیب و دوا همه میسر شد
عمر باقی بود ورنه توقعی نمانده بود خدا ملاقات روزی کند

مکتوب هشتاد و ششم

بحکیم محمد فاروق

احوال مردم شهر از بیماری عام و ناامنی تا کجا نویسد خدا از شیخ بنده و مورد غضب الهی
بر آورد که کسی در امور سلطنت نمانده خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده
بتعلیم طریقه و پرداخت احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول ست که ازین حرکت همین مقصود
بود الحمد لله علی احسانه باید که شما موافق گفته فقیر بر سر دلو رهی حاضر شده تسکین و تسلی
میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد نظر بحقوق فرزندی تقدیم خواهید رسانید
زیاده برین از شما امید ست و بر اعتماد آن بر خود و از خاطر جمع ست والسلام

مکتوب هشتاد و هفتم

بحکیم شریف خان

معلوم شد که تجهیز جنازه پادشاه بیگم یعنی والده حضرت

مولوی ثناء اللہ صاحب کردہ روانہ پانی پت خواہند نمود اطلاع باید داد کہ نماز جنازہ کجا خواہند خواند اگر در مسجد جامع بیارند این ضعیف ہم داخل ثواب نماز گردد کہ از شدت حرارت ہوا تاب حرکت ندارد و جماعۂ کثیر درین مسجد داخل این حسنہ خواہند شد والسلام

مکتوب ہشتاد و ہشتم

بعد حمد و صلوٰۃ از ہیچکارہ مجہول فقیر جانجانان صاحبان آنجا حضور میان ہدایت صاحب سلمہ الرحمٰن مطالعہ نمایند کہ تحریر ملاحظہ حفظ مشتمل تاکید طلب مولوی نعیم اللہ صاحب اوصلہ اللہ الی منتہی سفینہ رخصت مراجعت بوطن را وم اوسجانہ جلشانہ آنچہ در حق ایشان بہبودی اند بظہور آرد بوالدۂ ماجدۂ ایشان نوید این رخصت و سلام رسانند والسلام۔

بر حاشیۂ رسالہ مولوی غلام یحیی

بحمدہٖ و نفضلی علٰی رسولہٖ سر کردۂ علمائے فحول جامع معقول و منقول سید غلام یحیی اوصلہ اللہ الی ما تمنی کہ نسبت اخوت طریقت باین ہیچمدان یعنی جانجانان دارند بحسب ایمای این فقیر رسالہ مختصری در تصویر مسئلہ وحدت وجود و وحدت شہود تحریر نمودہ از نظر گذرانید نہ حق اینست کہ باین ہمہ ایجاز قدر کافیست و بیانی وافی جزاہم اللہ تعالٰی خیر الجزاء اما الغرض مسئلہ تطبیق مشرب دو فئۂ عظام کہ این ترفیق میان آن کشوفین اگرچہ خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمدہ است ای الاصلاح بین الفئتین العظیمتین فرحم اللہ عبداً انصف ولم یتعسف والسلام علی من اتبع الہدیٰ۔

ملفوظات

ایمان مجمل کہ ایمان آوردم بخدا و رسول و آنچہ پیغمبر از خدا آوردہ است دوست دارم دوستان خدا و رسول را و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بجہت نجات کافی است ہر مقلد

بدلیل ثابت نمودن عهده علما منحصر است و عامه مسلمانان بان مکلف نیند.
محبت ائمه اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برابر ضرورست و این
صراط مستقیم که فردا بصورت پل صراط ظهور نماید هر که درین جا میلی و اعوجاجی ازان صراط مستقیم
نیست فردا ازانجا باستقامت خواهد گذشت. یکبار رافضی بی ادب در جناب امیر المومنین
عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مارا محبت دین و احترام اصحاب سید
المرسلین صلی الله علیه وسلم بغضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر برکشیدم باضطرار تمام فریاد بر آورد
که بحرمت امام حسن رضی الله عنه از سر من درگذر دید چو شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب
فرو نشست و آن بی ادبی را معاف فرمودیم. تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشائخ
رحمة الله علیهم لازم ست در حق پیر خود اگر از راه نص و استفاده عقیده افضلیت نماید از فرط محبت
مستبعد نمی شاید و در حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات
و کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده و زبده اصحاب آن طریقه بان مقامات در واردات
رسیده از الوف هم زیاده شده اند و در آن مقامات هیچ شبه نیست که با قرار هزاران علما
و عقلا بتواتر رسیده عقیده تساوی با اولیا، یا افضلیت ایشان بر آن اکابر رحمة الله علیهم
نباید نمود که آن کبراء دین از مشائخ ایشان اند — عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن
درین وقت سخت متعذر است که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده
اگر بر طبق روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور بدعت اجتناب کرده شود
بسیار غنیمت است. السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة پس آنچه موجب رحمت الهی
باشد چرا حرام بوده و در حرمت مزامیر اختلافی نیست مگر دف در اعراس مباح گفته اند و نی را
مکروه روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در راهی میرفتند آواز نی بسمع مبارک رسید گوش خود

بند فرمودند و عبد الله بن عمر را بو داود العبد هم استماع امر نکردند پس معلوم شد که کمال
تقوی فرموده احتراز ازچنین آواز است بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول دارند و از
اجتناب از سماع پرهیز می نمایند که در جوازش علما را اختلاف است و ترک مختلف فیه اولی
همچنین از کمال تقوی ذکر خفی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند ـ

مسئله توحید وجودی از ضروریات دین نیست لسان شرع ازون ساکت ست صوفیه
علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبهٔ احوال محبت معذورند و بسیار ست
رسائل توحید و تخیل معنی لا موجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد ارباب معرفت وقعی
ندارد و یکی از علما در سامی دید که علمای صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه وسلم حاضراند
علما از صوفیه شکایت ها نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شایع نمودند
و در شرع خللی پیدا شده با کمال مداهنت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم این کار
را از غلبهٔ محبت که بجناب حق سبحانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند ـ یکبار فقیر را توجهی
واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش تمام کائنات در آن منتقش بود قول حضرت شیخ اکبر
رحمة الله علیه یاد آمد الاشیاء اعراض مجتمعة فی عین واحد دریافتم که عکوس
اسما و صفات در مرتبهٔ علم که باطن وجود ست امتیازی پیدا نموده و در ظاهر وجود منعکس شده
مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق ست ناگاه تنبیه ساختند
که فوق این مرتبه مرتبهٔ دیگر ست چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود
عالم الملک الودود پس معارف توحید در اثنای سلوک پیش می آید و علوم که بتاویل موافق
ظاهر شرع ست بعد ازان دامنگیر میگردد و از انکار یا اولیا که این علوم منقول ست یقین ست
که ازان ترقیات فرموده باشند الله تعالی هرگاه میخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و ازدیاد

کرامت فرماید افاضهٔ فیوض و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در واقعات پیدا شود گاهی
بعض لطائف آن بزرگ بصورتش متمثل گشته واسطهٔ برآمدن کارها می شوند و آن بزرگ را گاهی
اطلاع این معامله هم نمی شود شخصی نزد فقیر گفت که بار از مکهٔ معظمه کسی آمد گفتم من کعبه گاهی
نرفته ام گفت من شما را در مکه شریف ملاقات کرده ام و مسئله پرسیده ام که از پا و من رفته بود مرا ارشاد
گردید پس باید که اینچنین واقعات موجب عجب و مباهات نگردد زیرا که اینها برساخته اند
و در حقیقت دلیل امور او تعالی است او به الهامی تا به خویش را به او پرورده خرقه
درویش را به پیری و مریدی درین طریقه محض به صحبت و شجره و کلاه نیست بلکه تعلیم ذکر الهی
و حصول جمعیت و توجه الی الله و محبت مرشد ضرور است - اختیار اشتغال طریقه مجددیه
حصول غلبهٔ محبت الهی است گاهی فرط محبت حضرت احدیت باعث دوام ذکر بشرط آن
فرض طریقه دوستان خداست بترک جمیع مرادات کثرت ذکر هم باید دل را به ذکر کثیر مشغول باید
هرگاه در ذکر کیفیتی و بیخودی دست دهد حفظ آن باید و اگر رو ننماید باز ذکر
و افکار تمام باید شد و همچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت دوام پیدا کند -
اوقات را به ذکر و عبادت معمور داشته هر که خود را از التفات ماسوا پاک باید داشت توجه و همت
جز به مفهوم اسم مبارک الله که برآن ایمان آورده ایم هیچ نباید گذاشت تا کمال حضور راسخ
گردد و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که دل پریشان شود
دل را به حق سبحانه جمع باید و درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت
الهی است والا اصل کار حصول مرتبهٔ حضور و آگاهی است - دل سلیم از توجه بغیر پیدا
باید شد و واقعات و منامات چندان اعتبار ندارد درین باب اشتباه بسیار واقع می شود و
گاهی نور اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت درود و گاهی خدمت

ساوات نگاهی دریں حدیث گاهی تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله
علیه وسلم در واقعات ممنود میشود و همچنین بر رابطه مناسبت که بدست اولیا بصورت آن
اکابر متمثل میگردد و گاهی اخبار شهود و مغیبات را بصورت واقعه پیدا میکنند اینهمه
شعبده های دل را مردم می گفتند و در حقیقت هیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلی الله علیه
وسلم و دیدن اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و واقعات مطابق
نفس الامر باشد البته فوز عظیم است — و دیدن رسول خدا و رؤیت الهی که آنرا تجلی
صوری گفته اند نعمت خدای عز و جل است هر کسیکه باشد از مناسبت راسخه بشارتست ان
هنیئاً لارباب النعیم نعیمها در وقت غلبه خواطر التجا و تضرع بجناب الهی باید نمود
و صورت مرشد نصب العین داشته بواسطه او التماس ازاله امراض باطنی باید فرمود۔
صفت افتقار و انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و رفای خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت
چیست معراج فنا اندر نیستی ٭ عاشقان را مذهب و دین نیستی ٭ نظر بلند باید داشت و مجاری
امور از تقدیر دانسته لب بچون و چرا نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم
رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تقصیر میشد و اهل بیت او را ملامت میکردند
رسول خدا صلی الله علیه وسلم میفرمود هیچ مگوئید اگر مقدر بودی چنان کردی۔
حاصل اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه
لعلی خلق عظیم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف است بعثت لاتمم مکارم
الاخلاق از ورزش ذکر نفی و اثبات صفات بشریت کم شود و طریق آنست که هر ذمیمه
را جدا جدا در تکرار کلمه طیبه بکلمه لا چند روز نفی باید کرد و بجای آن حب خدا اثبات باید نمود
تا آن ذمیمه زائل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد غالب کرد نام

بجا آید مبدل گردد حق اینست که رذائل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر شود استیصال
و دائم ممکن نیست در حدیث وارد است اگر بشنوید که کوه از جا منقلع گشته تصدیق نمائید
و اگر بشنوید که کسی از جبلت خود برگشته باور نکنید. لا تبدیل لخلق الله امیر المؤمنین
عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من نرفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد
حالا در حمایت اسلام ظهور می نماید — بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم و رضا وصف
سالک میگردد و در فنای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عباد مسلوب میشود و در خود
فاعل حقیقی در شهود سالک نماند — توسط و حد اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظه
و اعمال و عبادات کار بس مشکل است جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر
صلی الله علیه و سلم منضبط گردد و تبعیت انبیا علیهم السلام بجهت تحصیل حد اعتدال است
در هر امر لیقوم الناس بالقسط نص قاطع است در غیاب آن دوام توجه بمبدا
فیاض آنقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردیده
ریزان میگردد — قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بعلت را دیدن
کارگذار رونده راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت استغنا و کبریا خائف بود و عذر
تقصیر را امید واثق وسیله قبول سازد و گناه اندک را بسیار داند و نعمت قلیل را بیشمار داند دوام
شکر و رضا لازم گیرد — کثرت درود هزار بار و استغفار لازم حال روندگان راه است
بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی است بر مسائل شریعت و اسرار
طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و انوار نسبت مع الله بعد
عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد ابواب سعادت است و دعای حزب البحر وظیفه صبح
و شام و ختم حضرات خواجگان قدس الله اسرارهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز

دو دو وازده رکعت هر قدر که آسان باشد بقراءت سورهٔ اخلاص یا سورهٔ یٰس و نماز
اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و فی زوال چهار رکعت بیک سلام
و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت عشا و سنت عصر و
تحیة وضو لازم باید گرفت تلاوت قرآن مجید یک جزو کلمهٔ تمجید و کلمهٔ توحید صد صد بار
و سبحان الله وبحمده وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیهٔ نوعیه که در حدیث صحیح ثابت
معین باید نمود اما درین اعمال حضور قلبی ضرورست ـ حصول فنا که علامت آن بی شعوری
از ماسوا و دوام توجه بخداست اگرچه درین طریقه زود میشود اما تحقق و تثبت آن مرتبه
عالی که نشان ماسوا و قطع علاقهٔ علمی و حبی از دل گردد بعد مدت دراز دست میدهد سی سال
از خدمت مشایخ کرام رحمة الله علیهم کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده از سی سال است
که بطالبان حق عز وجل طریقه تلقین می نمائیم شصت سال شده باشد که بتوجهات حضرت
سید رضی الله تعالی عنه بفنای قلبی مشرف شده ایم و درین مدت شغل باطن بجا تمام داشته
حالا آثار فنای قلبی چنانچه باید ظاهر میشود ـ آثار ظهور کمال فنا بارها تعین میشود که ما
ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر دران وقت کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود گویا
بر قبر آمده تحیهٔ سلام گفته است یکبار از ان حالت افاقت میشود و گمان می بریم که هنوز زنده
ایم و ازینجا جنت سفر بربسته ـ در وقت ظهور فنا آنقدر روید قصور غالب می آید که خدمت
و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مروحه جنبانی میکرد
بخشونت تمام منع کردند روز دوم هم حکم امر نمودند که برخیزید مروحه بجنبانید و فرمودند دیروز
وقت نهایت ظهور رسیده داشت بپنداشتم که شما از روی استهزا با دین نمائید پس بخشونت منع نمودم و دیگر
نسبت نهایت ظاهر است و تجلی عظمت و کبریای الهی بر باطن جلوه گر گشته اگر تمام عالم تعظیم

برخیزد حق این مرتبه ادا نکرده باشد ـ شناخت تجلیات الٰهیه که متصل بر بواطن ارباب
محبت و معرفت وارد می شود امری دشوار است نظر بصیرت تیز می باید تا کیفیات و تجلیات
جدا جدا معلوم گردد ـ بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرقع تصویرات
مختلف میگردد گاهی نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خود وی محظوظ میدارد
وگاهی نسبت مقامی دیگر بر تو انداز گردیده حالتی دیگر بروی دست می آرد اما پیران نسبت
متوسلان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و بیرنگی تجلی ذاتی
ادراک حالات سنوز میگردد که لطافت و صفا در جمیع مقامات سافله موثر گردیده کیفیات
را مستور می سازد واقعات و منامات که دل خوش کن اطفال طریقه بود نیز کم میشود آنجا
جهالت در جهالت و نکارت محض است در خلوتی نشسته تحفظ نسبت باطنی و دوام توجه
بمبدء فیاض باید پرداخت و اوقات با دای اعمال ظاهری معمور باید داشت که لزوم اعمال
سبب جمعیت و صفای نسبت و حضور و آگاهی است ـ از دوام مراقبه قوت در نسبت
باطن و اشراق ملک و ملکوت و منظر موهبت دلها را فراختی دست میدهد و از کثرت ذکر
تهلیل فنای صفات بشریت و از کثرت درود واقعات نیک و از کثرت نوافل انکسار
و شکست دلی و از کثرت تلاوت نور و صفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید است
در طریقه و محض تکرار لفظ سرمایه ثواب آخرت و مکفر سیئات است ـ ذکر نفی و اثبات
بحبس نفس کم از سه صد بار فائده نمی بخشد و زیاده هر قدر باشد مفید تر است حضرت
خواجه نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نمیفرمودند مفید میگفتند اما دوام ذکر و وقوف قلبی و توجه
بمبدء فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه هوش در دم اول
ذکر دل ضرور است چون ذکر قوت گیرد و آواز اسم ذات بسمع خیال رسد پس در هر نفس

توجہ وآگہی بذات الٰہی یادداشت با حفظ خواطر از باطن وبمجرد خطور خطرہ دل را باید
گرفت تا رسا درس و حدیث نفس ہنگامہ برپا نکند مانع از ورود فیض ہجوم خواطر است
کثرت اسم ذات مثمر نسبت جذبۂ الٰہی ست ونفی واثبات جہت سلوک وقطع مسافت را
فائدہ وارد ۔ ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبۂ ولایت محظوظ می نماید ودرکمالات
نبوت یافت جز نکارت وجہالت وصف باطن نیست اما ورمقامات فوق اگرچہ لطافت
وبیرنگی لازم ست فی الجملہ دست ادراک میرسد ۔ لطافت وبیرنگی نسبت مجددیہ سبب انکار
مردم میشود لہذا چون سیر سالک بکمالات میرسد مراتردد بخاطر می آید کہ مبادا ترک
طریقہ نماید انشاء اللہ تعالیٰ اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات سافلہ بمقامات عالیہ
بجواہیم رسانید مقصود با خدا بودن واتباع سنت نمودن ست وآن در ہر مقام حاصل ست
بر دو یقین وطمانیت از مبشر طلب کہ در مقامات عالیہ مجددیہ نقد وقت میشود اتصال
بیکیف مقصود پیدا میشود ست اتصال بیکیف بیقیاس ہست رب الناس را
با جان ناس و ہیچ ذوق وشوق وحضوری بآن نمیرسد ۔ راہ وصول بکمالات
قریب است کہ مسدود گردد طریق ولایات سلوک ماند درین آخر زمان استعدادہا نماند
سلوک مقامات کوتاہی نمود ومقصود رسیدن انہا متعذر گردید وپیش ازین قریب سی
سال شدہ باشد کہ سیر طالبان بسرعت بود وکشف ووجدان نیک داشتند فی الحال
اگر طالبی صادق از صحاب تغیر باخلاص وقدم در کسب فیوض طریقہ نماید بعد مدت
دراز بولایت قلبی یا فوق ان فائز گردد ومقامات عالیہ مجددیہ رسیدن سخت تعذر دارد
کشف صحیح کہ سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم میشود بسیار نادرست پس
گفتن بشارات برضا افتراست وسالک را مغرور نماید نمود تغیر حالات ورود واردات

و دوام توجه الی الله وجمعیت خاطر بتعمیر اوقات بوظائف عبادات عمده نعمای الٰهی ست نسبت
ارباب شوق وذوق تاثیر گرم و ... ارد واهل قلب را بسیار محظوظ می نماید و در جمیع طرق اهل
کیفیات وتصرفات همان نسبت مشرفیه جاذب فرما کر ارباب طلب ست لیکن از سینهٔ اهل الله این
جمعیت که بهره از کمالات نبوت ونوق آن رسیده اند وازین نسبت طریقهٔ مجددیه ست انوار آنها
هم آید و سالک زود ترقی می نماید تاثیر گرم که بتاب شوق می بخشند بسیار سعید ست ا ودر قرن اول
همه جمعیت وطمانینت بود کما لا یخفی لهذا اصحاب را از حرکات وتا یابهٔ مسیح سکر نیز که ... ونعره
لها از زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم پیدا شده علم مسائل ضروری آمدن یا
در صحبت علما با ستماع آموختن بجهت صحت عمل لازم ست . علم حدیث جامع تفسیر وفقه ودقائق
سلوک ست از برکات این علم نور ایمان می افزاید وتوفیق عمل نیک واخلاق حسنه پیدا می شود
عجب ست که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند واحوال رواة آن معلوم ست
و چند واسطه می رسد به نبی معصوم که خطا را بر آن راه نیست بعمل نمی آرند در روایت فتاوی که ناقلان
آن فتاوی ومفتیان اند واحوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و زیاده از ده واسطه می رسد
بمجتهد که خطا وصواب از شان اوست معمول گردیده است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
اختیار نکاح سنت انبیاست علیهم الصلوة والسلام ودیدن که سلاسل مشهور ست وجمله بعد یازده
اکثر اولاد از حلیه علم وادب معری می باشند وبسبب رواج بدعت در عقد نکاح خالی می اند عموماً
و تجرید در حق سالکان راه اولیست بانکه از رزق ساختن وبعبادات مولی پرداختن و دوری شهر
مشهور نداشتن وجمع ارث دوارث نگذاشتن دولتی ست پس بزرگ وشریف دو ... حدیث ست
قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اغبط اولیائی عندی لمومن خفیف الحاذ
ذو حظ من الصلوة احسن عبادة ربه واطاعه فی السر وکان غامضا فی الناس لا یشار الیه

بالاصابع وکان فی رقبته کهاتا فضرب علی ذلک ثم سد سیده فقال تحللت سبقت

قلت یوما کیف قتل ترانه رواه احمد والترمذی وابن ماجه - بارها مشرف زیارت حبیب خدا

صلی الله علیه وسلم دریافته ام و منامات کثیره بحال خود دیده و مرتبه اخیر که سعادت زیارت

آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمده فرمودند بیائید که ما دست شما را

خود را باهم چسپانیم تفسیر این خواب هیچ بخاطر نمی آید یکبار بجمال جهان آرای سرور کائنات

علیه افضل الصلوة والتحیات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برابر دراز کشیده ام و راحت

نفس مبارک بمن میرسد درین اثنا من تشنه شدم و پیرزادگان سرهندی در آنجا حاضر اند

آنحضرت یکی را امر باوردن آب نمودند چند عذر کردم یا رسول الله اینها پیرزادگان اند

فرمودند امتثال امر ما می نمایند پس عزیزی از اینها آب آورد و من سیر خوردم عرض کردم یا رسول الله

حضرت مجدد الف ثانی چه میفرمایند فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست

عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشته است فرمودند اگر چیزی یاد است

بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوب ایشان انه تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء

خواندم بسیار پسند نمودند و تحسینها فرمودند فرمودند باز بخوانید باز این عبارت عرض نمودم زیاده تر

تحسین نمودند و این حالت امتداد کشید وقت صبح یکی از عزیزان بیگاه آمده گفت من امشب خوابی

دیده ام که شما رویای خوبی دیده اید آن رویا کدام است فقیر این رؤیا پیش او گفتم بسیار متعجب شد

از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سراپا نور و حضور دریافتم از کیفیت های

این خواب که بهتر از امر بیداری ست تا چند روز هیچ عطش نمی ... بود - در منامی دیدم که در صحرای

وسیع چبوتره ایست کلان و اولیا بسیار در آنجا حلقه مراقبه دارند و در وسط حلقه حضرت خواجه

نقشبند و در زانو حضرت جنید قدس الله اسرارهما محلس نشسته اند و ما را استغنا از ما سوا

و بقیات نالات بنامر سید "الحمد لله" ہست ہمہ کس از انجا برخاستند گفتم کجا میروند کسی گفت
باستقبال امیر المؤمنین علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ پس حضرت امیر تشریف فرما شدند شخصی
کلیم پوش سر و پا برہنہ ژولیدہ مو ہمراہ حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بکمال
از عشق و تعظیم گرفتہ اند گفتم این کیست کسی گفت خیر التابعین اویس قرنی ست اینجا حجرہ ایست
در کمال نورانیت ظاہر شد ہمہ عزیزان در آن حجرہ در آمدند گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس
حضرت غوث الثقلین ست بتقریب عرس تشریف بردند۔ و تکلمہ فنا و بقا برنسبت
باطن ظہور می یابد و سالک بوصف بیخودی و استغراق موصوف میگردد و خود را در واقعات
مردہ می بیند و نسیان و بیشعوری لازم حال او میشود در ایامیکہ فقیر را فنای قلبی بتوجہات حضرت
سید رضی اللہ تعالیٰ عنہ دست داد و قطع علائق و زوال ہوا از دل گشت در واقعہ می بینم
کہ سر من از تن جدا شد اما کلمہ طیبہ بزبان جاریست و نیز دیدم گویا من مردہ ام تجہیز و تکفین
من می نمایند پس جنازہ برداشتہ بطرف مزار حضرت خواجہ قطب الدین رحمۃ اللہ علیہ برای
دفن میبرند و روح من ہمراہ ایشانست تا آنکہ جنازہ را در قبر نہادہ قبر را انچنانکہ اینجا ساختند
و من بر سر دیوار نشستہ ام منکر و نکیر بوضعی کہ در حدیث ثابت ست آمدہ دندان بر زمین
زدہ درون قبر در آمدند و جان مرا بالعرض علاقہ پیدا شد جواب و سوال کردہ رفتند و من در قبر
آرام تمام بخواب رفتم و نیز دیدم کہ من ازین جہان در گذشتم و مردم بعد تجہیز و تکفین میخواہند
کہ جنازہ را بردارند ناگہان جنازہ بہوا بر واز نمود و بردارندہ و مردم در قفای جنازہ میروند
و روح من با ایشانست درینوقت رباعی خود بیاد آمد رباعی مظہر تشوی حسن حیثیم وکوشی
نشوی ٭ سرمایہ جوش و خروشی نشوی ٭ باید کہ بپای خود روی تا سر گور ٭ ای جوہر
پاک با دوش نشوی ٭ از فرط محبت فقیر را بجناب امیر المؤمنین حضرت ابوبکر صدیق

رضی اللہ تعالیٰ عنہ ثابت است و سر منشأ نسبت علیہ نقشبندیہ ایشانند اگر بتفصیلات
بشریت پوشیده و در ضمن امثال مبتنی عارض شود و خود بخود در آنجناب پیدا گشته با التفات
ایشان بلغ که در حق مشوق یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بود عنایت بسیار بحال فقیر
نموده اند و تواضع فرموده مالائق این همه ستایش نیستیم ـ نسبت با جناب امیر المومنین حضرت
علی کرم اللہ وجہہ میرسد و فقیر را بازی تا آنجناب ثابت است ـ وقت عروض عارضه
شبابی توجه با آنحضرت واقع میشود و سبب حصول شفا میگردد و یکبار قصیده که مطلعش اینست
در مدح منقبت کاری امیر المومنین حیدر رضی الله نا گفت یدالله امیر المومنین حیدر * بجناب ایشان
عرض نموده بودم بوازه اظهار موده ـ محبت ائمه اہل بیت اطہار رضی اللہ تعالیٰ عنهم و سب یاران
و مرابا خلفاء راشدین و اتقیا است ـ جمع عملی بحر محبت این اکابر رضی اللہ تعالیٰ عنهم وسیله نجات
ما هم است گر و شعر ما را معنی در مدح بجا کی * نجات خود بولای بو تراب گذاشته
تمامی حضرت مجدد رضی اللہ تعالیٰ عنہ موافق کتاب و سنت است و جائیکه اعتراضات دارد
نموده اند ایشان خود جواب آنرا تحریر فرموده اند و انصاف که نیست و بسا لکن که ارباب
علماء بر آن گرفتها می نامید اند گرامی صادر شده تاویل دست می شود و بس
که در مبین یتیمها کرده میشود و از غلبه احوال مسامحات الفاظ معانی مشهوره بامر الهی
اظهار آن درکلام ایشان نیز جاری است ـ شیخ عبدالحق محدث رحمة الله علیه اگرچه در اوایل
حالی بر بعضی معارف ایشان اعتراضها نوشته اما در آخر از آن باز آمده بخدمت خواجه حسام الدین
خلیفه حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما نوشته که درین ایام صفائی نفیر نسبت بمیان شیخ احمد
سلمه الله تعالی از حد متجاوز است و حجاب بشریت درمیان نمانده قطع نظر
از رعایت طریقه و انصاف دیگر عقل کرا تمکین عزیزان و بزرگان بد نباید بود و نفس النفس

ذوق و وجدان و غلبهٔ حیرتی افتاده که زبان از تقریر آن لال ست سبحان الله مقلب القلوب
و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد کنند پس شنیده‌ام که حال چیست و بچه سؤال ست انتهی
و رسیدن آزار از بادشاه بایشان دلیل کمال متابعت ایشانست انبیاء کرام را علیهم السلام
یوسف علیه السلام در زندان اعتکاف داشتند و سید المرسلین علیه افضل الصلوة در محصبا آزردا
فرموده‌اند مخلصان در دفع اعتراضات و شبهات رسائل نوشته‌اند و بهترین رسائل رد شبهات
رسالهٔ مرزا محمد بیگ بدخشی ست که در مکه شریف تحریر نموده مهر مفتیان چار مذهب رسانیده.
فیض الهی بے نهایت ست و بمقتضای استعداد هر یکے از اولیا ظهور یافته الله تعالی متاخران
را باقتضای حکمت بالغه خود کمالات عنایت فرموده که از متقدمان آن همه علوم و فیوض مروی نیست
و در انبیا علیهم السلام تفاضل ثابت ست و در اولیا نیز تفضیل یکے بر دیگرے ثابت مقامات که حضرت
مجدد بآن امتیاز دارند از بسکه مستفیدان طریقهٔ ایشان بآن درجات و حالات رسیده‌اند و اقرار
آن علوم و کیفیات نموده در آن مقام اشتباهی نمانده که خبر متواتر مفید صدق و یقین ست
کسیکه بآن مقامات نرسیده استبعاد آن مینماید از جهل خود معذور ست ظهور خرق عادات شرط
علو کمالات نیست اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم باوجود علو درجات که هیچ ولی بآن تواند
رسید بکثرت خوارق عادات و نسبتها شوق و ذوق و جذبه و استغراق نبوده‌اند. حضرت حافظ
محمد حسن پیر حضرت سید نزد حضرت ایشان محمد معصوم رحمة الله علیهم بجهت استفاده رفتند
ایشان فرموده‌اند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند شما باینکار آمده‌اید باقرار گفتند بجهت
استغفار از انکار پس بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند. حضرت شیخ عبد الاحد استفاده
از پدر و عم خود نموده نسبت حضرتین را برابر میدانستند رحمة الله علیهم و در نسبت سعیدی و معصومی
فرق میکردند سفر نمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه دو دانهٔ تسبیح متصل امام واقع شود

اما اینقدر تعالی مارا امتیازی در نسبتهای حضرتین بهم رسیده دانست که در نسبت سعیدی استهلاک
و بیخودی که لائق مقام خلت است بسیار است و در نسبت معصومی صفا و انوار که مناسب
مقام محبوبیت است بیشتر در کمالات نبوت و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است
و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر و در بیانات مفصله حضرت مجدد و غیر ازین هر دو
صاحبزاده دیگر مشرف گشته رحمة الله علیهم — در اول که تلقین توبه بطالبان مینمودم
بر توبه نصوح تاکید و مبالغه میکردم۔ شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی عنه در خواب
دیدم بحال فقیر عنایت فرمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توجه دادند و برا حالت عجب
رو داد برخاسته مزامیر را بشکست و از نامشروع توبه کرد فرمودند طریقه توبه این است یعنی چون
نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود مینماید الان روز تعرض از استغفار حق توبه گذاشتم
گر توبه مجمل کافیست و توبه نصوح بوقت حاصل میشود — گروهی از دانشمندان از فقیر
پرسیدند که طریقه نقشبندیه را بر دیگر طرق چه مزیت یافته اید که اختیار کرده اید گفتم این طریقه منطبق بر
کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است نیز قطعی است از ممارست اشتغال این
طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از مطالب شریعت الزام این طریقه مر افزاید [illegible]
اما بصورت ملای خشک متهم شده از فقیر پرسید که بمزاج شما شورش عشق غالب است
و طبیعت با اشعار عاشقانه مناسب چنین طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع و رباب نیست و آواز
جهر و غیره کار نه چرا اختیار نمودید گفتم عقیدت و محبت متضمن حکمت بالغه جناب باریست
سبحانه گفت در طریقه رفتن ناچار نیست مرا از سوال متعاقبه ام منتسب آمد میخواستم که ریشش
گرفته به سنگی زنم لیکن غائب شد — شبی حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما
بوالهوسی برخاسته آواز نی بگوش ایشان رسید بر او نهج و انکار فرمودند ضربه بدست

مبارک ایشان آمده فرمودند مردم مارا بیدرد میگویند بیدرد ایشانند که بر ناشنیدن سماع صبر
مے نمایند ۔ بزرگے ازین طریقه در راهے میرفت آواز سماع گوشش رسید تاب نیاورده
نشست و شورش را ضبط نمود حدت گرمی کاسه سر را بشگافت ۔ گفت سماع مهلک است
ازین سبب حرام گردیده ۔ در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله
علیهما هر روز چهار صد کس در مجلس جهت استفاده جمع مے آمدند و موافق فرمایش طعامها پخته
میشد و با وجود اینهمه تنعم سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار این طریقه بر صحبت و توجه مرشد
یکے از ارباب این طریقه خواست که تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیوض طریقه
حاجت باینچنین اعمال نیست که بزرگان ما بنای کار بر دوام وقوف قلبی جمعیت مرشد
نهاده اند تجرد و زهد و مجاهدات شاقه خرق عادات و تصرفات ست و حاصل دوام ذکر و توجه
الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهر بین را نظر بر امور خرق عادات بود و
خواص معنی آگاه را مراد تصفیه قلبی و نسبت مع الله باشد ۔ حضرت محمد صدیق پیر حضرت
حافظ سعد الله رحمة الله علیهما بدیدن یکے از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه
رفتند وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاهری خود بتعظیم ایشان برنخاست اصحاب ایشان
ازین بے ادبی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا تصرف همنا ایشان
طریقه نقشبندیه از ایشان گرفت و بحالات نیک رسید اقربای او را رجوع باین طریقه ناپسند آمد
گفتند طریقه آبای کرام خود گذاشته طریقه دیگران اختیار کردید گفت خدا نه قادری است
و نه چشتی هرکجا مقصود یافتم بطلب آن شتافتم جنازه حضرت محمد صدیق رحمة الله علیه به سهرند
برده دفن کردند در راه وقت اذان جواب اذان از جنازه ایشان مسموع گشت ۔
یکبار زنے بے ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه ناسزا گفت ایشان صبر کردند

معلوم نمودند که غیرت الهی در صدد انتقام او بحرکت می آید یکی را از حاضران فرمودند که آن
بی ادب را سر جنگی نزند وی توقف نمودند ناگهان آن زن بیفتاد و بمرد و بآن متوقف خطاب نموده
عتاب کردند که خون او بر گردن تو شد اگر امتثال امر ما میکردی آن بی ادب جان نمیداد و سلامت
میماند — امتثال امر مشایخ بی توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها مضمر باشد —
شاه گلشن از خلفای حضرت شیخ عبدالاحد رحمة الله علیهما بکمال زهد و ریاضت موصوف بودند
میتوان گفت که محل غبطه سالکان خانقاه حضرت جنید اند رحمة الله علیه میگفتند که مرا بعد دو روز
اندیشه خوردن در طبیعت پیدا میشود، در وقت شدت جوع برگ درختان یا آنچه از پوست خیار
و خربزه می یافتند در آب پاک کرده میخوردند کهنه گلیمی بود که تا سی سال بر دوش مبارک خود
داشتند یکبار بجای افطار روزه در شدت گرما آب حوض طلبیدند کسی عرض نمود که در اینجا چاه
آب سرد و شیرین دارد فرمودند از چندین سال ما درین مسجد سکونت داریم هرگز در وهم ما نیامده
که در اینجا چاه است وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود یکبار شخصی صره زر نیاز بهدیه ایشان
فرستاد فوراً بر خاستند که برما حج فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمده گفتند سائلی سوال کرد
آن همه را بدو دادم فرضیت حج از ذمه ساقط گشت یکبار خواستند که ادای زکوة نماید که در ته
ادای هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود هرگاه نصاب زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب
هر دو در راه خدا داد تا که مقصود حاصل شد نصاب زر بچه کار می آید که خزینه فقرا ما باشد
سماع جا بجا از فقرا ما داری رقص و شغب داشتند و در دل یکی از اهل تماشا گذشت که اینها
بدعتیان کسی از اهل کمال خواهد بود یکی از ایشان نزدیک آمده گفت ببین خدا کسی این جماعه را
بحقارت منگر و توجیه آنکه درین گروه سواد بسی باشد به انکار هیچکس نباید نمود درین
صد معانی حقیقت جلوه گر است. نواب مکرم خان رحمة الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم

رضی الله تعالی عنه استفاده کمالات باطنی وارند ؛ روزی عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید
که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام عمر همانست
باقی وبال آخرت صحبت اوقات همان بود که با یار بسر رفت ؛ باقی همه بیحاصلی
و بیخبری بود ؛ در حمام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود و حد اسراف رسیده باشد
اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه با همه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان میخوردند
میفرمودند از برکات طعام ایشان آنقدر نور باطن می افزاید گویا طعام نخورده ام دوگانه
نماز ادا کرده شده ؛ از غلبه نسبت حضرت ایشان محمد معصوم در ظهور انوار نسبت تمام مستفیدان
ایشان نور شده بود و مثنوی ؛ از محبت مسها زرین شود ؛ از محبت تلخها شیرین شود
از محبت سرکه ها مُل میشود ؛ از محبت خارها گل میشود ؛ ایشان بجناب پیر خود نوشتند
که محبت شما به محبت خدا و رسول صلی الله علیه وسلم غالب است و موجب انفعال میشود
در جواب برنگاشتند که محبت پیر عین محبت خدا و رسول ست و سبب جذب کمالات الهیه
در باطن پیر پاک ست می شود ؛ شعر ؛ چون دیده عقل آمد احول ؛ معبود تو پیر تست اول
وقت انتقال نواب مکرم خان تبرک کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان
نور فراست دریافتند چشم کشادند که تبرک کلاه پیر من بیارید و سایه من هرگاه ؛ الهی ذات
ایشان لنت ؛ در انوار نسبت قدما نقشبندیه و انوار نسبت احمدیه فرقهاست و در کیفیات نیز
تفاوتهاست و اتفاق که پیر بحال مستفید خود دارد و از پیران پیر کم ظاهر شود کاینجا بسبب
قرب ابدان معتبر نیستی متحقق ست ؛ روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید و نواب
مکرم خان که در یکجا واقع ست رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه هر دو مزار فرمودند نسبت
هر دو بزرگ یکیست اما نسبت تمام فقیر و در مزار حضرت سید در نورانیت و لمعان امتیاز

دارد آنحضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه دو کس طریقه گرفتند یکے طریقه قادری اختیار کرد دیگرے طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان فرمودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده بصورت مثالی مریدخانمان خود را همراه بردند حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثال معتقد خود را با خود بردند رحمة الله علیهم ـ در توسل بجناب الهی هر یکے از سلاسل طریقه حبل المتین ست که بمراتب قرب فائز میگرداند مستفید اگر قیصر حاصل نمود از بہے سعادت دیگر از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقه علیه ایشان بسیار معلوم شد با هیچکس از اهل این طریقه ملاقات نشد که توجه مبارک آنحضرت بحالش مبذول نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود معروف ست منتلان در صحرا بوقت خواب اسباب و اسپان خود بحمایت حضرت خواجه میسپارند و تائید از غیب همراه ایشان می شود درینباب حکایات بسیارست تحریر آن باطالت میرساند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمة الله علیه بحال زائران مزار خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی التفات تمام مینمایند حضرت خواجه قطب الدین را در درگاه ایشان استغراق بسیارست حضرت خواجه شمس الدین ترک را التفات بما سوا نیست رحمة الله علیهم غرض ذوق نسبت این اکابر مرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال ست بلکه در مقابل نسبتهاے باطنی این عزیزان و قدمای صوفیه علیه میتوان گفت که با مردم ما را دخل درین راه سیره نیست ـ سر مزار امام بدر الدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه خود را توجه کردیم اثرے از نسبت ظاهر نشد بعد از امداد بسیار رفته رفته نسبت ایشان در لطائف ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند رفته رفته در مراتب قرب بطریق اصطفا فائز گردیدند همچنین ست احوال

شہیدان کہ در راہ حق دفعۃً جان فدا نمودند دفعۃً جذبات عنایات الٰہی ایشان را بمقامات
قرب فائز گردانید۔ حضرت شاہ ولی اللہ محدث رحمۃ اللہ علیہ طریقہ جدیدہ بیان نمودہ اند
و در تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند با اینہمہ علوم و کمالات از علماء
ربانی اند مثل ایشان در محققان صوفیہ کہ جامع اند در علم ظاہر و باطن و علم نو بیان کردہ اند
چند کس گذشتہ باشند۔ اولیاء رخدمت را ما می شناسیم و با نہا ملاقات می شود اما ظہار اینہا
مرضی الٰہی نیست۔ با قطب لشکر نادر شاہ ملاقات شدہ بود در یک معاملہ مہر قاضی لاہوری بایست
بادی گفتم در پاسی از زرہ زکا غذ را بمہر قاضی آنجا مسجل کردہ آوردہ گفت۔ قاضی را شغل بود
لہٰذا دیر آمدہ و الا در یکساعت رفتن و آمدن من می شود۔ یکبار مبلغی از زر برای انکاح دختری
فقیری درکار بود در نیم شب او در قلعہ رفتہ از بالین محمد شاہ بادشاہ کہ ہر شب صرہ ہزار روپیہ برای
صرف مساکین خلوت نشین زیر سر خود میداشت آن صرہ گرفتہ برداشت بادشاہ را خبر شد بیدار شد
اگر دزدست گفت من آنم کہ بواسطہ من از جان محفوظ ماندہ اید گفت زر دیگر طلب نمایم فرمود
ہمین قدر کافی است۔ ارجی اعمال با از غیر دوام توجہ بمبدأ فیض و محبت مشائخ کرام رحمۃ اللہ
علیہم فیستہ بیر کل برا کیفیتی دیگرست و جامع کیفیات نماز ست کہ متضمن انوار اذکار از تلاوت و
تسبیح و درود و استغفارست صحیح و اصیل ترین حالات کہ با حوال قرن اول مشابہ باشند
در نماز حاصل میشود اگر آداب آن کما حقہ بجا آوردہ شود۔ تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن
و رفع غیض قلبی ست ترتیل حروف و تحسین صوت خود کرد باید نمود و در جہر متوسط کہ در تلاوت قرآن مجید
کردہ میشود ذوق نہادست میدہد۔ در رمضان المبارک ترقیات نسبت باطنی بسیار واقع میشود
و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب ست و الا روزہ جز فاقہ بیش نیست جہد باید نمود تا رضای
این ماہ و ادای حق صوم حاصل گردد بعض از بزرگان این ماہ را بصورت مردی پارسا دیدہ پرسید

شنا از اہل صیام راضی میسر دید گفت با منامت حق صوم مرا خوش نمودند گر چہ ایشان نقشبندیہ رحمۃ اللہ علیہ کہ بعذر مرض روزہ نتوانستند گرفت اما از یہجہت انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم مردم مرا پسندیدہ آمد۔ انوار و برکات این ماہ متبرک از غرہ شعبان ظہور می نماید گویا ہلال فیوض این شہر طلوع نمودہ و از نصف شعبان چنان معلوم میشود کہ آن ہلال بدر تابان گردیدہ و انوار آن ماہ متبرک جہان را منور گردانیدہ و از شب غرہ آن شہر چنان در یافت می شود کہ آفتاب فیوض الہی از حجاب سحاب درخشان گشت۔ شب قدر بر سبیل ہدایت در شہر از شبہای او تار می شود بیست و نہم معین نیست مگر درین شب بسبب کثرت و ماو ناز کہ در مردم احیای این شب معمول ست برکات بسیار دریافت میشود و گاہی شب قدر درین تاریخ نیز میشود جمعیت و حضور این ایام فرخندہ تمام سال می شود از مجربات ست کہ اگر درین ماہ قصوری فتور راہ یافتہ در تمام سال اثر آن بماند تنبیہ شنیدم از زبان استاد خود کہ از حدیث شریف مستفاد میگردد کہ اگر این ماہ بجمعیت و طاعت میگذرد در سائر سال بتوفیق نیک و جمعیت محظوظ میدارد حضرت شیخ رحمۃ اللہ علیہ در ہر سال اعتکاف در عشرہ اخیرہ ماہ رمضان میفرمودند و کسانی کہ بمقامات اجازت طریقہ میرسیدند درین ایام بعطای خرقہ تبرک آنہا را سرفراز می نمودند تاکید میکردند کہ درین اوقات مردم در حلقہ مراقبہ البتہ حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بہرہ یاب گردند لہذا اللہ اکبر رمضان میفرمودند کہ از برکات صیام نسبت ہای عزیزان کثیر الانوار و پر از لمعان گردیدہ۔ افسوس کہ تمام سال چرا رمضان نشدہ اگر چہ در صوم ہر وقتی کہ باشد صفا حاصل است و از برکات این وعدہ اما اجزی بہ خالی نیست۔ لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد حضرت شیخ ارشاد می نمودند کہ معلومات و وجدانیات شیخ تمام صحیح ست و سر مو خلافی ندارد و کشف و وجدان فقیر با پیران کبار خود ہمیشہ مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر خطائی واقع شد کہ حضرت

شیخ ورثی بزرگی فرمودند نسبت شما تا بکمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمود فرمودند
درود ید شما حساب فقط است آنچه ما گفتیم صحیح است اما بعد چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند
کرده شما صحیح بود ما خطا کردیم فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل مینماید والا انوار آن
مقام در باطن سالک عیان می بیند بار متوقع الهام میشود و باز استفسار تعبیرات حالات او
میکند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات کیفیات در باطن او جدید رو داد بشارت
آن مقام میگوییم که نزاد آن مقام مناسبتی بهم رسیده است بعرض وقوف آنکه نسبت باطن
مثل اولیا مقامین حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر بر ذکر و مراقبه مواظبت کنی و یا مجاری
رفتار سنا پیش گیری از توجهات آن مقام تمتعات خواهی گرفت مستفیدان توجه ال الله
دا انقطاع عن ما سوا یا انواع و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتها نشسته بتعمیر
اوقات بوظائف و عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مبدا فیاض بخل نیست
قصور در همم سالکان است یکی از عطیات نامتناهی الهی درباره فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست
آنست که فقیر را بتوفیق کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تسلیک سالکان را تا نهایات
این طریقه از بزرگان این خاندان که در بوقت ارشاد طالبان مینمایند امتیاز بخشید خواطر قلوب
عزیزان زیاده تر از نشان میشناسیم که در چه باب خطور می نماید ما فقیریم مقدور مداوا نداریم توسل
بجناب پیران کبار سلب امراض می نماییم و بعنایات الهی اینها را شفا حاصل میشود یکبار فقیر از دهلی
بسفر سیر ختم الله تعالی در هر منزل از دست بیگانگان سامان ضروری مهیا مینمود ناگهان در راه
باران سخت ید نازل شد هوا سرد بود و رفقا ایذا کشیدند دعا نمود رحم الهی باران گرد بر گرد ما بارید
و ما با رفیقان خشک بمنزل رسیدیم آنچنان واقع شد در اوائل حال مردم را که طریقه از من گرفته بودند
از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ سعدالله

رحمة الله علیه از شهر رفیع پرسید ند که شما طریقه از که گرفته اید و کی گفت از زندگان زود با شیخ که در دیر...
آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا خیر آمد و سخت نا خوش شدم و دیدم که مشایخ طریقه تا حضرت ابابکر
صدیق رضوان الله علیهم از دو بر گشتند در و دو سه روز ملال کشید مزاج فقیر نازک است و غضب
در نهایت شدت و این معنی شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم تا الله تعالی
تیغ غضب ما کند فرمود ما اضرب غضب چنانچه باید رفته است و مغضوب علیه را البته ایذا
میرسد و نسبت باطنش تباه میشود بجرد غضب نسبت در مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرود می آید
و باندک رضا و خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بفوق میرود هر چند طریق اجابت دعوت
از طرق مسنونه است لیکن درین عصر زمان از فساد نیات دعوتان خیر الله عدم اجابت آن اولیست
زیرا که یاران زمانه بیشتر از ضیق معاش در حالت گرفتاری بسیار سعی در رد بلی مقدور نه ببینانت چه
بتکلف نموده می قرض کشیده ضیافت میکنند پس مشروعیت ضیافت اینطور معلوم و فقیر بیشتر
مضرتهای اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فراست دریافته ترک آن نموده که المؤمن
لا یلدغ فی جحر واحد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیره است
اول آنکه صاحب نیاز اشراف و نجیب باشد دوم آنکه با دنیاداران که محل شبه اند
چندان اختلاط ندارد سوم آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد چهارم آنکه حرام را از حلال
بشناسد پنجم آنکه از وام غضب و نهیب تازه وارد نشده باشد ششم آنکه
از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد با شیخ کامل که تعمیم قلب بما ندکه اگر حضرت این نیازی
قبول خواهند فرمود ما را ممنون و مرهون خواهند نمود پس اینطور نیاز قبول می نمایند زیرا که حق سبحانه
ما را فراستی عطا فرموده است که از راه آن اینطور دقائق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده قبول
نمیگرد و فقیر مشقی و مسیده را از جبین مردم می شناسم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال بآنکه مستور الحال

[illegible]

میباشند امتیاز میکنم فقیر از یاران خود نا امید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیا داران
دوم سوء اعتقاد با پیران لیکن لابد صاحب اختلاط با ایشان مضائقه ندارد بشرط صلاح
نیت و موافقت نسبت دنیا مبغوضهٔ حق سبحانه از وقتی که در عرصهٔ ظهور آورده نگاه بنظر رحمت
بسوی او نکرده اگر سکر و مقدار بر پشهٔ در نصیب کفار نمیرسید بلکه تمام و کمال در حصهٔ مسلمانان
خوان نعما میشد. الحمد لله که دنیاداران این وقت با فقرا سری ندارند والا ایشان را نه حال میماند
نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه هاشم کشمی در مقامات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه
میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی بالله
حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای روزگار آغاز نمود که با فقرا سری ندارند و حرمت این
طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای
الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانهٔ پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب
بود که هرچند اغنیا با ایشان راه ارتباط میکشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز مینمودند
و فقرای این وقت ما اکثر ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان التفات نمایند و راه محبت
و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان فتور تمام روی دهد
پس کرم الهی با این فقرا رسیده حافظ است. چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قدم گذاشته
حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آن جا سر نهاده و حضرت صدیق اکبر جائیکه
قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد جائیکه قدم
گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جا یکی آنکه
در وقت توجه گونه حرکت بدن میکنند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعض
اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت اثر توجه و قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد

ودر شما نفس رعایت سادات در توجه یاران بیشتر و بیشتر از این عمل تفاوت استعداد
طلاب معلوم میگردد و آنچه فقیر از بعض اذواق و مواجید خود ایشان را بسکینه محمول بر دعوای
کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه بتحدیث نعمت تفسیر بایست کرد بآیت کریمه و اما بنعمة ربک
فحدث اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید حق شکر آن تلف کرده باشد
مثلاً شخصی طویل القامت است در وقت بیان خود را قصیر القامت میتواند گفت واگر
گوید دروغ گفته باشد ۔

نصایح و وصایا

طریق ورع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی سبحان پیغمبر صلی الله علیه وسلم احوال خود
بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق است شایان قبول انگار و اگر مخالف است مردود
پندار بالتزام عقیده اهل سنت و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علما اقربا خردی
اندوزند در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر بفعالی حالا گاهی عمل آن تا از نور آن محروم نمانی عمل بسنت
اتباع حبیب خدا یا محبت رضا مولی اختیار کن و دل را از اعراض هر دو جهان بیزار
کن علامت محبت که آنرا در معرض بیع آری استطاعت از کیست که آنرا بخود منسوب سازی
بالتزام خلوت صفای وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد صفاست از اسباب دنیا
آنچه گیری مختصر گیر که حطام دنیوی را روز حساب در قفاست در عبادت و ذکر خدا خود را
گرم ساز عمل امروز بر فردا مینداز در صحبت مشایخ رسوخ عقیدت بیفزا که دوستی ایشان
خداست موجب قرب خدا در حضور پیر التفات بغیر منما در صحبت او بر نوافل طاعت
میفزا تا ممکن است اوقات بصبر و توکل بسر کن و از ناشایست التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را
بخدا سپار و موت الیقین و صدق و عدا را سرمایه خارت انگار و در دل تو اگر تردد نیست

غافل شده می باید که رزق و وقت معین خود می آید اگر اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث باسباب
سنت انبیاست علیهم السلام و بچه صبر کند دل را بر آن اعتماد نبود و منافی توکل سبیل رشاد
نبود در اسباب اموال فتور افراغ بال جمعیت خاطر ست و دلے وارسته در انتظار مقصود
تا خاطر با و آمیت متفرقه بال شود و در توجه و یکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشه گیر حرص
و طمع از دل برگیر آزاد زیار و اغیار نا امید باش دلیر و دانا بود و شان یکی شناس در هیچکس چشم
حقارت منگر و مرور الزمه کمتر فاصر مقر در راه طلب مولے کبر از مرتبه غرور از کف بیرون ده
از بیجا گرفته اند در بیشتر آشفته که آنچه در سر داری بنهی و از آنچه بر سر آید نجهی و از اندیشه وے
خود ابری تبرطاعت و عبادت خود منازه و دیده تقصیر و نیستی را سرمایه خود ساز - مخالفت نفس
چندا کر بود زیباست اما نه اندر که تنگ آید و نشاط شوق در طاعت بیفزاید - گاهے با او مواسات
باید نمود که رضا نفس مومن موجب ثواب میگردد یکبار نفس فقیر متمنی گردید آرزو کرد هر که مرا این
طعام بخوراند هر مقصود یکه دارد بر آید اتفاقاً در آنوقت کسے نبود که با او گفته شود باز بعد مدتے
شخصی که گفته التماس طعام کرد و شخصے در آنوقت حاضر بود بامر فقیر آن طعام مهیا نمود عقده
مشکل داشت که ناخن هیچ تدبیر وا نکشیده بود باین عمل حل گشت - طعام اگر به نیت ادائے شکر
با مزه سازند احسن می نماید که در صورت بیمزگی شکر از ته دل نمی بر آید - طعام لذیذ را با میزش
آب بیمزه ساختن نعمت الهی را بخاک انداختن ست پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب
تناول میفرمودند و اگر بعضی نمی بود دست باز می نمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست
رحمة الله علیهما که تلخی را شکر انگارند و گویند الصبر تجرع المرارة بلا عبوسة الوجه
شکر گو که محض بزبان بود شعبه صبر ست که تلخی آن در جان بود - بزیارت مزارات اولیا
در اوقات فرصت جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام را باتحاف ثواب تحفه فاتحه و درود بجناب

الہی وسیلہ سازد کہ سعادت ظاہر و باطن از کجی حاصل ست اما تبدیل آن بغیر تصفیہ قلبی و توجہ
اولیا حصول فیض متعسر ست لہذا حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ سرہ العزیز فرمودہ اند کہ خداوند
بروان حق سبحانہ از عبادت بہتر را ولیست و بر سوم متعارف از حرص و حرمان معتقد سباحتی کہ
امینی ستانم سوال خیمہ و فروش و بعد ہم حفظ مراتب از ازدحام مردم بکار گذارند خفیہ بارباب احتیاج
دادن اسرع ست بثواب در متابعت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم باقصی القوت و طہارت باطن
و بملازمت عقیدہ اہل سنت و جماعت از ظلمت ہوا و بدعت بدر آ و ہمیشہ احوال خود را بر کتاب
و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول و اگر بنو افتد مردود و ہر حدیث صحیح کہ از نظر گذرد و ہنجا مگس
بر موافقت عمل آن کوشش را لازم دان کہ ثوابی بر آن عمل نمایی اگرچہ در تمام عمر یکبار باشد
از نور آن محروم نمانی و از لزوم خلوت صفا وقت حاصل باید نمود - فقیر در نہایت العمر
کہ کسب نمودہ صفا وقت ست و کسیکہ جہت یافتہ از صفای وقت یافتہ در راہ طلب
سرگرم و مقید باید بود ست کہ کار مردان روشنی و گرمی ست + کار دونان حیلہ و بیشرمیست
ہرچہ گیر مختصر گیر تو ہرجا باش با خدا باش باید کہ قدر و مقدار خود نصب العین دارد و نا از مدح
مسرور و از ذم مکسور نباشد زیرا کہ بیشتر سبب تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبہ
خود است مثلاً مرتبہ الوزن یک سیر باشد و بیران الفقرا و یقین دارد در صورت آنکہ
نسبت منقصت یا منقبت بمرتبہ و مقدار او کند ہرگز متغیر از بیش نگردد چرا کہ وی یقین میداند
کہ من بقال یک سیرم کہ بدید ما انبکہ سیر سیر میگوید کافرست و آنکہ دو سیر میگوید فضول قدم بر جادہ
شریعت و طریقت مستقیم دارد و در صحبت مشائخ کبیرہ راسخ و استوار باش و در حضور بیرون توجہ
بغیر باید بود و التفات بکس نباید نمود اگرچہ التفات بجواب خطاب کس باشد چنانچہ نقل ست
کہ شخصی در حضور حضرت محمد صدیق قدس سرہ از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلا

جواب آن شاد و التماسات بود اگرچه چون آن شخص در مطالب بسیار مبالغه کرد حضرت شاه محمد صادق
جواب بهر به خود نموده فرموده‌اند که این بیت در جواب او بگو بیت من گم شده‌ام مرا مجوئید
از گم‌شدگان سخن نگوئید + راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد و اصلا محتاج و ملتجی
کس نباشد که در توکل نظر توجه بطرف حق است سبحانه و در غیر توکل بطرف خلق و چه معین بسوال
اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوحی که محل شبه نباشد نیز رد آن مقبول نه
و درین جزو زمان توکل صرف باعث بی‌جمعیتی است و راس المال صوفیه همین جمعیت است بقوت
کفاف قناعت ورزد و بقطع طمع قطع ماده تشویش بسازد و از اکل نعمای الهی بر این تعبیر دو چیز
که زندگانی بدان خوش میگذرد یکی هرچه موجود باید بر وقت مهیا میشود و دوم نهال طمع از زمین
دل مستاصل و ناپدید میگردد از یار و اغیار نومید باید بود و معدوم وجود ایشان برابر باید شمرد
تفرد و نومیدی از مطالب کلفت زدای من شد + هر کار لعبته آخر مشکل کشای من شد + تا توان
نباید و بهر آنچه افتقار منکر داگرچه ... باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود
بی اختیاری و دید قصور اعمال از لوازم این طریقه است — شعر — و انفعال جرم بهتر از غرور طاعت است
... مستظهر بودن از حقیقت بر نماز خود منازه + مخالفت نفس چندانکه تواند کند زیباست —
که نفس اژدرها ست این کی مرده است + از غم بی‌آلتی افسرده است + لیکن آنقدر مخالفت
و مراد نفس باو نباید کرد که تنگ آید و تاب تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد و از سبک ... راه
... اگر رخصت شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاری که مقصود بالذات است باز دارد باید که
... با او بسازد و به آرزو برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد چنانکه در
حدیث است بنده مومن بهرچه طلبید ساعت اورا بدهید بلکه با نفس بهرچه خواهد و تمنا کند آن کس که
اول او را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب والا باز وعده دهد اگر بایستد فبها و اگر باز ...

همچنین او را دیست ولعل داده تا آنکه مدتی آنرا فراموش کند چنان داند که هرگز نیاورده باز
نموده است و تخلل در اوقات مرا داده اند یکبار شکم سیر هر چه خواهم او را به هر حال لیکن مشتهی و مباح
باشد تا باز آید و گر آن نکند به تفحص فقیر جا به صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر حاضر شد و تمنا
شیر و برنج نموده گفت هر گاه این وقت مرا به شکم سیر خورانند هر حاجتی که دارد روا گردد فقیر چون این
قصه را از عزیزی گفتم آن عزیز بسیار تأسف نموده گفت اگر بار این معامله رو دهد مرا آگاه
فرمایند که خدمت او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق شد چون
آن عزیز را اطلاع کرده مزوده شیر و برنج مهیا کرده پیش من آورد آنرا خورانید بسیار خرسند رفت
آن عزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی
حاجت روا کرد و طعام بی مزه را از برای تحصیل شکر از مصالح گونه اگر با مزه سازند مضائقه ندارد
بلکه احسن می نماید و کسانیکه طعام با مزه و لذیذ را از غلبه آب بی مزه میکنند عجب می نماید زیرا که
از طعام بی مزه شکر از دل دا نخواهد شد مگر لفظا بر زبان آن صورت شکر است نه حقیقت آن بلکه
در حقیقت آن شکر از اشتباه بهتر است که معنی آن حبس النفس است لیکن آن مستلزم خلاف شکر
و منافی اتباع سنت است که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی از آن نیست و حق تلقی تجلی هر
آن طعام علاوه حق سبحانه تعالی ما را برد قائق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه
نموده است که اگر خواهد که جیب من برد طاقت ندارد مکر نزد و برکات آن امر دیگر است زیارات
مزارات متبرکه باید رفت و بوسیله ارواح پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی باید طلبید
و فاتحه نیز بارواح ایشان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیار است و فتوحات بیشمار۔

تنبیه بان بطریقت و صحبت شیخ مفید است و سزاوار نه زیارات قبور و مجاورت مزارات چنانچه
که مردم بزیارت مزار رسول الله صلی الله علیه وسلم سیر نمود بسعادت زیارت مشرف شوند

از جهت عدم مناسبت تمام از بهره مندی نصیب از کمالات باطنی آنحضرت باز مانده اند
فهم و حصول آن مقصود ... چون پای سفر در میان باشد مگر به لطیفه دیگر از اوقات
باید که بر عالم ... بمناسبت تمام وارد شد ... که مناسبتی ندارد بلکه ... خواهد بود زیرا که
از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات الهی از ارباب واسطه خواهد بود چنانچه حضرت
خواجه عبید الله احرار قدس سره با وجود آنکه صحبت نداشتند بلکه از صحبت خواجه علاء الدین
غجدوانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند اند ...
و اختلاط داشتند بواسطه کمال المعرفت و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را دریافته اند و در
آخر گفته اند که صحبت عزیزان وقت را غنیمت است اگرچه در مرتبه مردم ... باشند
که حضرت خواجه بزرگ میفرموده اند که آن بزرگان گفته اند که گربه زنده به از شیر مرده — قطعه
تا کی بزیارت مقابر * عمری گذرانی ای پسر * یک گربه زنده ... بهتر
ز هزار شیر مرده — حضرت خواجه علاء الدین ... باشد که حضرت خواجه بزرگ میفرموده اند
که مجاور حق تعالی سبحانه بودن اولی و اولیست از مجاورت خلق او عز و جل و این بیت بر زبان
مبارک بسیار گذشتی بیت تا کی گور مردان را پرستی * بگرد کار مردان گرد و رستی *
مقصود از زیارت مشاهد اکابر دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحانه
باشد و روح آن برگزیده حضرت حق وسیله کمال توجه بحق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق
باید که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق آنگاه پسندیده
افتد که مر خدای را عز و جل باشد بامعنی که آنرا مظاهر آثار قدرت و حکمت بیند و الا آن مذمت
است نه تواضع انتهی — بر رسمیات عرفی از عرس و غیره مقید نباید شد که در ارتکاب آن ...
بسیار است یعنی التزام خلاف حضرات این طریقه که از قید رسمیات خارج است و دوم

نیاز و در سر سخن چرا تا ان منزلتی ندارد و خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست ورد بر
این بزرگواران صحبت و یکدیگر و بر حسب جمعیت باطن ایشان از ذوق و مواجید استعاره را
اعتباری نه و در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال و ذوق را قدری نیست و اساس ایشان از اینجاست
که حضرت خواجه رضی الله تعالی عنه میفرموده اند که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه
عالیه نقشبندیه اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت نموده اند و اجتناب
از بدعت نموده اند بنابرین اگر دولت متابعت دارند و از احوال و ذوق هیچ ندارند خورسند اند و اگر
با وجود احوال و مواجید فتوری در آن متابعت احساس نمایند از اینجاست که سماع و رقص نمی پذیرند و احوال که
بر آن مترتب است اعتبار ننموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع نموده اند و ثمرات که بر آن مترتب است التفات ننموده اند
یکبار در ایام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله قدس سره حاضر بودند شیخ کمال که از مخلصان حضرت
خواجه بوده در وقت ختم طعام در حضور ایشان بسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد
بجد و جهد تمام منع فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت
خواجه [illegible] شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال
بردند [illegible] ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت است مکنید
ایشان در جواب فرمودند که نکنم آری این طریقه در منع جهر این همه مبالغه دارند از سماع و رقص
و لوازم آن چه گویند [illegible] احوال و مواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب شوند نزد فقیر از قبیل استدراج
است [illegible] استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و مشاهده
که در مرایای صور عالم بظهور می آید حکمای یونان و براهمه هند و جوگیان شریک اند علامت مقبولیت
کمال متابعت است با اجتناب از امور مکروهه و مشتبهه حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره
[illegible] برای تنبیه و تعلیم میگردید [illegible] وجد و سماع کرد در آن حین حالت بیخودی آمد

یکبار بر زمین افتاد و ضرب شدید بر دست مبارک شان رسید چون بوقت سبلت با نافت
آمدند مردم بعیادت هجوم آوردند فرمودند که ارباب سماع ما را بیدرد میدانند حال آنکه از سماع
یکبارگی حالم بآن نوبت رسیده بود که صفر بر رشته حیاتم منقطع کنند و مرغ روحم از قفس
عنصری بپرواز آید تا که کثرت میل سماع میدارند چه طور ندانستند که اسرفی رندلیس را عنایت
باید کرد که ما از بیدردان نیستیم یا ایشان لیکن مستور اند که در درد ورزی ما خبر ندارند اگرچه
در ظاهر همچو خاکستر ساکن و دریم لیکن آتشکده باطن ما از سوز درد و غم نمایان است سه
با همکس در میان و زهمکس برکران + سوختن و ساختن و بن فقیرست و بس + لهذا میل
او بوجد و سماع کمی آید و محذرات درد و غم را از کشان مخاص عادم نمی نمائیم زیرا که طریقه نقشبندیه
حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه که با اینهمه حزین بکمال گفت و وقار بودند و مهذب بر
سکون و استقرار لهذا بیشتر اوقات نگریزد و در دان سید است و از احوال باطن خود دیگران
را از دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخانه ایشان تشریف
فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که جابجا سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند
مهربان گفتند که گاه از دل پر درد آهی میکشیدند از اثر درد و حرارت و گرمی آن سقف
این خانه سوخته و سیاه شده است ع از درون شو آشنا و از برون بیگانه باش + اینچنین
زیبا روش کم بود اندر جهان + بندگی از طریقه نقشبندیه در راه معرفت ناگاه زخم تیر
سماع بر گوش هوش رسید و از دل بیرون گذشت از تاثیر بنال نشست و گفت سماع
بیت المال مهلک است لهذا حرام شد فقیر را در اجماع دلیل قوی بهم رسید که ارباب آن
اخبر ندا نه چنانچه صغرای این مقدمه بدیهی ست و آن اینست السماع یورث الرقة
والرقة تجلب الرحمة فالنتیجه السماع یجلب الرحمة با این همه ارباب سماع

فقیر را از منکران اذواق احوال آن سیدانند و حال آنکه حق سبحانه وتعالی
در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و ذائق عطا
فرموده چون پدرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگرچه در سلسله حضرات علیه
نقشبندیه ملتزمم لیکن بسبب شور مذاق طینت عشق و عاشقی نزاکتهای اذواق
و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرأت بر انکار احوال ایشان نمیکنم
که این بزرگواران بحکم السکاری معذورون در مقام سماع از ظهور وجد و حال و غلبه
سکر معذورند و ارباب صحو که از آداب در بار واقف و آگاه هستند حرکات و
سکنات ایشان بی قاعده نمیشود و علی الخصوص حضرات طریقه عالیه نقشبندیه مجددیه
که از اتباع نصیب وافر دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس
طریق اسلم در جنبات آنست که نه انکار آن دارد نه ارتکاب و قول حضرت
خواجه بزرگ هم همین معنی ست که نه انکار میکنم و نه این کار مرید را خاصیت
عکس می باید هر چند دور گشته دور نشود و قول شیخ الاسلام عبدالله انصار
هر که استاد تر ازحب دارد و بو از دور نجبد ناچشی سگ به از تو بود - اگر
کسی رجوع بطلب طریقه نزد تو نماید اورا کم از شیر درنده در حق خود تصور نباید نمود
از مواخذه فوت حق خدمتش ترسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی
خلاص باید کرد قطعه رخت واکردن بهان رخت از جهان بربستن است * در سبکباری
تجمل دفع حبابم کرده است * این قدر را غافل از اندیشه روز حساب * رحمت بیحد
و لطف بیحسابم کرده است * رستن از قید خودی مظهر بحق پیوستن است * قطره بودم بحر
یکبارگی شتابم کرده است * شعر * مظهر طلبی گر همان مصدر را هست *

گفته توز خود در سبیل الخیر پیغام است +

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوة فقیر جانجانان محمدی مجددی درحالتی که اقرار معتبر بحکم شرع صحیح و معتبر است وصیتی چند باحباب کرده میکنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرو نگذارند بعد ازان دکانی بر مزار من نچینند که در حین حیات هم ازین عادت برکنار بودم و نام فقیر را به بندگان خدا تعلیم نمی نمودم و دیگر این مخلصان مارا همین وصیت نامه کافیست که تا دم اخیر در اتباع سنت کوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالے را و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم ندانند و از رسوم و عادات درویشان متعارف و از اختلاط با دنیا داران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم وفقهم۔

فصل سیوم

در مکاتیب قاضی ثناء الله پانی پتی رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت بین الخالق والخلق و توحید وجودی و شهودی و مسئله جبر و قدر

و واجب نسبت ہست معلوم الانیة مجہول الکیفیة که مثل ندارد لیس کمثله شیء و مثل را چه گفته شود

والیہ کلمته حتی لا فی الذات، لا فی الصفات ولا فی النسب. لا فی الاعتبارات ولا فی

شیء من الاشیاء. بیت: چگونه بانوار مرغی رسانه + که اعنقا و وہم آشیانه

زعنقا ہست نامی پیش مردم + ز مرغ من بود آن نام ہم گم + و حق آنست که ممکن

در بقا ہم محتاج ست بعلت موجده خود که بقا عبارتست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن

وجود را در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه مقتضی باشد که اقتضاء حقیقت

باختلاف از منه مختلف نشود و زمانه لیه لیست موہوم اگر مقدار حرکت فلکی ہم بود نیز حقیقت

امکان را مقتضی وجود نمیتوانست کرد حال آنکه این ہم باطل ست که فلک حادث زمانی ست

قال الله تعالی فقضیهن سبع سموات فی یومین، کسانیکه فلک را متحرک

نمی انگارند بلکه کسانیکه فلکها ہم نبودند آنہا ہم زمانه خیال کرده اند از ہیچ تا شاید تفاوت

پیدا نیست غرضیکه ممکن در زمان ثانی ہم وجود را اقتضا نمیکند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن

ممکن نباشد واجب شود و قلب ماہیت لازم آید و آنچه میگویند الشیء ما لم یجب لم

یوجد و آنکه میگویند الممکن محفوف بوجوبین سابق و لاحق مراد آنجا وجوب بالغیر ست

یعنی واجب ست باقتضاء علت خود نه باقتضاء نفس خود که آن محال ست پس ثابت

شد که ممکن در وجود و بقا محتاج ست بصانع تعالی شانه تا وقتیکه بر ممکن از واجب افاضه

وجود میباشد ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان منقطع شود ہیچ اثری از ممکن

بر صفحه روزگار نیافته شود پس حال ممکن مثل حال زمین ست که بمقابله آفتاب روشن شده

تا وقتیکه مقابله باقیست و ستاره باقیست و چون غباری یا ابری بمیان آید و مقابله نماند

زنده بود و مقتضی اثر ہیچ از ماہیت او جان ست و جان چون کالبد + کالبد از وی

باید وجود الوجود پس بایمعنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که بر زمین تابد
ظل آفتاب میگویند نه بایمعنی که ممکن را با واجب مماثلت و مشابهت است چنانچه ظل را
با اصل که اینجا است هیچ مماثلتی و مشابهتی نیست بلکه بایمعنی که چنانچه ظل را هیچ تحققی با اصلی
نیست و وجود او همان وجود اصل است همچنان ممکن را وجودی متاصل نیست و وجود او همان اثر حق است پس
معنی اینکه گفته اند ممکن فی نفسها تحقق ندارد و وجود بمعنی مصدری که بر وجود ما سوی فایض است انتزاع گشته
چیزی بود منتفی نشده و ما به الموجودیه و منشاء انتزاع این وجود همان نسبت است که ممکن را با واجب بهم رسیده یعنی امر انتزاعی
بین المنتسبین پس وجود ممکن یعنی ما به الموجودیه نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس یا معنی از صفات او —

سوال وجود ممکن بدیهی است که یک صانع انتفا ندارد و هم او ممکن را بوجود مصدری انتزاع
کرده حکم بموجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شانه منشاء این انتزاع باشد
باید که منکر صانع انتزاع وجود نکند و حکم بموجودیت ممکن ننماید —

جواب این ملازمه ممنوع است یعنی هر که از منشاء انتزاع خبر نداشته باشد او انتزاع
نکند و حکم بموجودیت ممکن ننماید نمی بینی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آئینه می بیند گو نظر به ماه
آسمان نکرده است و از آن خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه در آب یا در آئینه همچنان
هر که ممکن را می بیند هر چند از فرط غباوت و جهل از وجود متاصل خبر ندارد حکم میکند بوجود
در ممکن غایة ما فی الباب که ممکن را وجود متاصل میداند چنانچه طوطی در آئینه صورت خود
را دیده آنرا وجود دیگر هم خود متاصل فهمیده با وی در سخن می آید پس ممکن را خارج و در خزینه
و هم تحقق و ثبوتی نیست و وجود این کثرت وهمی ما به الموجودیه واحد حقیقی است که از این
کثرت همان ذات حقیقی خالی نباشد و گردی بدامان تنزه او نرسیده چنانچه زید که
در آئینه خانه رود صورتهای متعدد پدیدار شود و همان زید یک زید است چنانچه بود

وهو الآن کما کان واعیان العالم ما شمت رائحة الوجود شعر

لا آدم فی الکون ولا ابلیس ✤ لا ملک سلیمان ولا بلقیس ✤ فالکل عبارة وانت المعنی
یا من هو للقلوب مقناطیس ✤ وچون منشاء این وهم و وجود این کثرت ذات واجب تعالی
شانه یا صفتی از صفات اوست نه فرض فارضان و نه اعتبار معتبران این وهم و تمیز متحقق
که به نفی معتبران منتفی نشود. ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار
یعنی ما خلقته باطلا لا یترتب علیه الاحکام والآثار بل خلقته دلیلا علی صانعه سبیلا الی معرفته
فانه من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانک عن کل ما لا یلیق بشانک فقنا عذاب النار المترتب
علی عدم العرفان والایمان تمت. و ما چون نسبت بین الممکن والواجب چنین متحقق شد
که وجود او بیان ذات مست لوازلت ولقد مست پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت
وهمی را عین واجب گفتند و عدم ذاتی او را در نظر نیاوردند و قائل همه اوست شدند و گفتند
رباعی همسایه و همنشین و همره همه اوست ✤ در دلق گدا و اطلس شه همه اوست ✤ لیکن
در مرتبه تنزیه را اهل مرتبه نا سبب میکنند و میگویند ✤ در انجمن فرق و نهانخانه جمع ✤ بالله همه اوست
ثم بالله همه اوست ✤ نهانخانه جمع عبارت از مرتبه تنزیه است و اگر کسی مرتبه تنزیه را
نفی کرده وجود را مانند کلی طبعی منحصر درین کثرت داند ملحد باشد. و صوفیه شهودیه که صحو اتفاق
بهم رسانیده و اند شهود وحدت حقیقی در کثرت وهمی حکم کرده همه از اوست میگویند و چون فرق
ملحوظ کرده شود دیده شد که وجود او ست ظاهر شد و قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه
وقوله علیه الصلاة والسلام اصدق القول قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل. دلیل است
برین مدعا چه از هالک و باطل معنی آنکه کان هالکا و یکون باطلا گفتن مجاز است و تکلف

ومسمی بتعینی ملتبا وراست که تالک وباطل فی الحال بل علی الدوام مخذو وما این نسبت
که ممکن را باواجب گفته شد بهوشید نزدیک صوفیه وجودیه وشهودیه است باصفات
واجبی یعنی با صیانت ثابته کمالات واجبی در حضرت علم باجمال وتفصیل ظاهر یافته اند
منشودگشته انها صفات را عین ذات میگویند لاجرم همه اوست گفتن بر انها گران نیامده
و منزه مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه را چون سنت کامله عطا شد وذات مقدس
را غنی عن العالمین دریافتند وصفات را در دو مرتبه دیدند عین ذات هم گفتند وشیون
واعتبارات تعبیر نمودند ونامد برذات هم گفتند چنانچه علماء سنت وجماعت شکر الله سعیهم
بدان قائل شده اند ومنشا ورا از آیات واحادیث همین است ممکنات را باواجب یکے از مراتب
ذات وصفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند عالمی دیگر برای ایشان ظاهر شد وسمی اظلال کردند
وآن اعدام اضافیه اند یعنی نقائض صفات الهیه بلکه عظمتها که ظاهر شد با و در حضرت علم
ثبوت وتقرر یافته ممکنات را باین مرتبه ظلال نسبت مذکوره ظاهر شد وحقائق ممکنات نزد
حضرت مجدد رضی الله عنه این دائره ظلال مشهود گشته اند لاجرم او سبحانه تعالی ورای الوراء
شد والا له هو کلمه برزبان شریف ایشان گذشته واز کمال ادب وتحاشی از مناسبت
درمیان ممکن وواجب تعبیر ازنسبت تألیف ومخلوقیت برزبان شان گذشته واز قول رسول
الله صلی الله علیه وسلم ان لله سبعین الف حجابا من نور وظلمة لو کشفت
لاحرقت سبحات وجهه ما انتهى اليه بصره من خلقه استنباط این مذهب
می نمایند شد —

سوال از تقریر سابق ثابت گشته که ممکن را باواجب نسبتی هست که آن نسبت سبب
... ممکن را معنی مصدری وفعلا نه همان نسبت ذات واجبی یا صفاتی از صفات او تعالی

وجود ممکن معنی ما به الموجودیة قرار یافته و لعلاقه همان نسبت در زبان شرع واجب را
خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب را اصل و ممکن را ظل می نامند
و چون بر مذهب حضرت مجدد الف ثانی رض ظلال ممکنات را آن نسبت نه با ذات ست
و نه با صفات بلکه با دائره ظلال ست و چون ظلال مغائر ذات و صفات باشند و اعدام
داخل مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد
و این محال ست و مخالف نص قطعی لا اله الا هو خالق کل شیء

جواب مراد از اعدام که داخل مفهومات ظلال اند نقائض صفات کمال اند مانند
موت و جهل و عجز و عمی و صمم و بکم که در مرتبه علم و تقرر یافته با ضداد خود یعنی حیات و علم
و قدرت و سمع و بصر و کلام بسبب مقابله منصبغ شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظه ملحوظ شده اند
و ظلال مسمی گشته اند و شک نیست که صور علمیه اعدام موجود ست از و رباب علم و امکان
و حدوث را در آن گنجایش نیست و مغائرة او با صفت العلم مغائرة اعتباری ست نه حقیقی
پس آنچه شما گفتید که چون ظلال مغائر ذات و صفات باشند و اعدام داخل مفهومات آنها
باشند لاجرم از ممکنات باشند این مقدمه ممنوع ست نمی بینید که صفات مغائر ذات اند اما ممکنات
نیستند و تعدد و قدمای مستقله محال ست نه تعدد ذات و صفات و مراد از مغائرة ذات و صفات
آنست که هر یک در تعقل جدا آیند و حمل یکی بر دیگری بالمواطاة صحیح نیست نه آنکه در خارج
هر یکی مستقل باشد و هر یک از دیگرے جدا توانند شد این قسم متغائرین را در اصطلاح اشعری
لا عین و لا غیر گویند و چون حال صفات با ذات دریافتی همین قسم حال ظلال ست با صفات
از درباب علم صحیح نبود نسبت مذکوره که مصحح نسبت خالقیت و مخلوقیت ست و هر چند
ممکن را نسبت با صفات حق تعالی بازنشال گفته شود و در حقیقت آن نسبت با ذات او ست

ودره لا تدرک له صفات و تلاول حجابی تا تجلی بیش نیفتد من قوله تعالی الله نور السموات
والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها
کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة ولا غربیة یکاد زیتها
یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء ویضرب الله
الامثال للناس والله بکل شیء علیم فی بیوت اذن الله الایه شجرهٔ مبارکه
زیتونه که سبب روشنی مصباح است کنایه از مرتبه ذات ست که شرقی و غربی
بودن ازان منتفی ست ویکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار کنایه از مرتبه شیون
واعتبارات ست که در مرتبه ذات مندمج ست ومصباح کنایه از مرتبه صفات ست که زاید
بر ذات اند وبسبب صفت ظهور آن نار گشته. وزجاجه کنایه از مرتبه ظلال ست ومشکوة کنایه
از عالم امکان ست تا حاصل آنکه نور شجرهٔ مبارکهٔ ذات بتوسط اضافات ذاتیه شیونات
مصباح صفات را انتشارات عکسیه داد وبتوسط مصباح صفات زجاجه ظلال را درخشان
کانها کوکب دری ساخته وبتوسط زجاجه ظلال که آن ست عالم امکان وظلمت کفر از مشکوة قلوب
و مصدر المومنین ظلمت ظلمات وشرک خفی از مشکوة قلوب العارفین برطرف ساخت
نور علی نور بمنصهٔ ظهور آمده قوله یهدی الله لنوره من یشاء عبارت ست از هدایت
کردن عارف بمراتب نور ومعرفت سریان نور ذات در جمیع مراتب شیون وصفات و
ظلال وممکنات وایراد اسم ذات در قوله تعالی الله نور السموات والارض دلیل
واضح ست بر آنکه ذات بحت کما بالوجود همه اشیا ست لا غیر مجدد وماله تقریر سابق
مذکور شده است که ممکن را آن نسبت با علت هم نرسد که ارتسم از ساقط ست ونیز
تنزلات لطیف ... [illegible] ممکن بذات ممکن اقربیت و معارف نحن اقرب الیه من حبل الورید

را انکشاف حاصل شد و قاعده که نزد عقلا مقرر است که از ذات شئ بشیئی هیچ چیزے دیگر
اقرب نباشد بعنوان شد در اصل ظل این قاعده منقوض است بلکه اصل ظل از ذات ظل
اقرب است پس باید دانست که چنانچه اصل ظل از ذات اقرب است همچنین اصل الاصل
بظل از ذات ظل و هم از ذات اصل اول و اقرب است و همچنین اصل اصل الاصل از همه اقرب است
پس ذات بحت واجب تعالی شانه بممکن اقرب است از شیونات و شیونات بوی اقرب اند
از صفات و صفات اقرب اند بوی از ظلال و ظلال اقرب اند بوے از ذات وی و آنچه
حضرت مجدد رض فرموده اند سبحانه و تعالی ورا الورا ثم ورا الورا است و نسبت عدم مرتبه
قرب مراد داشته اند نه مراتب بعد فان البعد فی الوجدان واقرب الی الرسوخ
والله تعالی اعلم محمد و ما چنانچه ظلال و صفات درمیان ذات بحت و عالم امکان
بیش از حجابهای تجلی معلوم گشت همچنین قدرت و ارادت عباد درمیان افعال اختیاریه عباد
و درمیان قدرت کامله و ارادت شامله الهی جل سلطانه بیش از حجاب تجلی مدرک نمیگردد
وازینجا مسئله جبر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت ارادیه بطش و حرکت ارتعاش
که بدیهی است مبنی است بر وجود قدرت بنده که حق تعالی در وی آفریده حجاب قدرت کامله
خود ساخته است نه بر انتفاء آن پس مذهب جبریه باطل شده و چون قدرت ناقصه بنده
بیش از حجاب تجلی نیست مذهب قدریه باطل شد و نسبت خلق بحق تعالی و نسبت کسب
سوی بنده که مستفاد قوله تعالی خلقکم و ما تعملون است ثابت گشت و چون ظهور
قدرت کامله درین حجاب تجلی مع الفعل ثابت میکنند پیش از فعل بنده ایشان توهم قدرت است
نه حقیقت قدرت۔

سوال آنچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان هیچ چیز وجود حقیقی ندارد تمام دائره

وہم ست پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت وہمی چہ معنی دارد۔

جواب بنا بر آنکہ آن بوہم متیقن ست لہذا آنرا قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موہوم
بوہم غیر متیقن ست لہذا آنرا توہم قدرت گویند۔

سوال مناط تکلیف باتفاق علما توہم قدرت ست نہ حقیقت قدرت پس اگر در قدرت
کہ مناط تکلیف واقع شدہ وہم غیر متیقن کالغایب الاغوال معتبر باشد تکلیف مالا یطاق
جائز باشد چراکہ وہم را در ممتنعات ہم جولانگاہ است و در ممکنات بطریق اولے پس توہم قدرت
بر حج بیت الحرم و زیارت بیت المعمور کہ در آسمان چہارم ست یکسان آمد فما الفرق بینہما۔

جواب اولا آنکہ تکلیف مالا یطاق جائز است اما تفصیلا واقع نیست کریمہ ولا تحملنا
مالا طاقۃ لنا بہ بر جواز و عدم وقوع آن دلالت دارد۔ ثانیا آنکہ مراد از توہم قدرت کہ مناط تکلیف ست
آنست کہ نظر بر جبر عادت قدرت متوہم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار عبد نظر بظاہر حال
محتمل باشد لہذا بر جبری عادۃ حج بیت الحرام مقدور بود فرض شد و زیارت بیت المعمور
فرض نشد اما اگر کسی بزیارت کردن بیت المعمور قسم خورد نزد امام ابی حنیفہ رح نظر بامکان حقیقی
یمین منعقد شود خلافا للصاحبین و نظر بامتناع عادی فی الفور حانث گردد و کفارہ لازم
آید و نیز نظر بظاہر حال ایمان آوردن بر ابوجہل واجب گشت و بترک آن کافر شد گر نظر
بر آنکہ در علم ازلی ایمان او مقدر نبود اگر ایمان می آورد انقلاب علم بجہل لازم مے آمد پس
ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود واللہ اعلم سبحان ربک رب العزۃ عما
یصفون و سلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین **سوال** در آیہ نور کہ مشکوۃ
بیان مسائل فقہیہ ساختہ اند یعنی قولہ تعالی فی بیوت اذن اللہ ان ترفع و یذکر فیہا اسمہ یسبح لہ فیہا بالغدو
والآصال رجال لا تلہیہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ واقام الصلوۃ وایتاء الزکوۃ یخافون یوما تتقلب فیہ القلوب

والابصار ليجزيهم الله احسن ما عملوا ويزيدهم من فضله والله يرزق من يشاء
بغير حساب وجه تشبیه چه باشد ونیز بعد ازان آیه فرموده والذين كفروا اعمالهم كسراب
بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى اذا جاءه لم يجده شيئا ووجد الله عنده
فوفيه حسابه والله سريع الحساب او كظلمات في بحر لجي يغشيه موج من فوقه
موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج يده لم يكد يريها ومن لم
يجعل الله له نورا فما له من نور ۔ وجه تعلق این آیت با سبق چه باشد ۔

جواب والله تعالی اعلم آنچه بر فقیر ظاهر میشود آنست قوله تعالی في بيوت
اذن الله الى آخره فیکمشکوة فیها مصباح نسبت بالظرف متعلق ست بقوله تعالی
يهدي الله لنوره من يشاء یعنی باوجود سرایت نور الهی از عرش تا فرش و بودن او
تعالی وجود ماهیات و قیوم اشیاء هدایت یعنی راه یافتن بمعرفت او تعالی علی العموم نیست مخصوص
است بهر کرا دیده بصارت کرامت فرمایند و هدایتش خواهند و آن هدایت منحصر ست در اتباع
شریعت والتزام مساجد که بیوت واجب التعظیم و مساکن اهل الله اند یسبح له فیها بالغدو
والآصال الایه دلیل ست بر آنکه عمده ترین حصول معرفت مصاحبت مردان خداست که بدوام
ذکر و آگهی موسوم اند رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله عبارت از دوام
آگاهی شان ست و انجا اشارتیست با آنکه تجافی عن دار الغرور و اجتناب از مشغول ساختن
مثل تجارت و مانند آن از اوصاف حمیده است هر چند ازینجا نهی از بیع و تجارت و مانند آن
مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت و بیع آنها را از یاد حق غافل نمیکند قوله تعالی ليجزيهم
الله احسن ما عملوا وعده نعمای بهشت ست قوله تعالی ويزيدهم من فضله اشارتست
بجانب مشاهده حق با دوستان خود قوله تعالی والذين كفروا اعمالهم كسراب بقيعة الآية

بیانست این معنا که در آیات کریمه اعمال ایشان متعرض آن نمی‌شود و تقدیر کلام آنست والذین کفروا اعمالهم
الله نوره و بیانش آنست که اعمال ایشان بر دو گونه است قسمی دوست که تنها هر دو مان حسن عمل می‌شود مثل صدقات
و صلات که محض نفع از ایشان ناشی شده در حق ایشان چون ایمان شرط قبول اعمالست نه اعمال منتج اعمال ایشان
مانند سراب است که از دور تشنه را امیدوار کند که سراب است که چون نزدیک بوی رسد بجز
حسرت دامنگیر او نگردد و قسمی بظاهر قبیح است مثل بت پرستی و ظلم مانند آن حال این قسم
اعمال ایشان مانند حال ظلمات است ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را پوشیده است
و ظلمت موجی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا همه ظلمات بعضها فوق بعض اشارت
بچهار درجه ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر عالم
خلق است و بمصاحبت ایشان در لطائف عالم امر سرایت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت
دریاست دوم ظلمت کفر سوم ظلمت معاصی و قبایح اعمال این هر دو ظلمت از آنهاست
ظلمت اول ناشی هستند چنانچه امواج از دریا - چهارم ظلمت موانع خارجی یعنی صاحبان
کفر تا آخرت دوری آرزو کنند و گویند یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا - یا لیتنی
و بینک بعد المشرقین فبئس القرین این ظلمتها ابریست که بالای آن سایه کرده
والله اعلم

مکتوب دوم نیز بحضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات

مجددیه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد
و آله و اصحابه اجمعین مولوی صاحب مشفق مهربان من سلامت رقعه سامی چندی روز پیش
ازین در تحقیق مقامات مجددیه بفقیر رسیده بود و چون فقیر مجال بر داشت و درین ایام کم فرصت
بود از نیت بجواب آن نپرداخته بود معاف دارند تا کنون متواتر دو رقعه دیگر رسیده

ناچار آنچه معلومات فقیر بود بسبب عنایت مشایخ دانستِ خود ترقیم نمودم اگر خطائی رفته باشد باصلاح فرمایند
ما کان منه صوابا فمن الله ومن مشائخی وما کان منه خطاء فمنی والمسئول من الله العفو
والغفران محققان طریقت چنین گفته اند که انسان مرکب ست از ده لطیفه پنج از ان از عالم
خلق ست عناصر اربع و نفس حیوانی که نسمی ست لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو
عضو سرایت وارد و ناشی ست از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرآت ست پنج لطیفه
عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک ست و بسبب مقابله و صفاء آئینه زجاجی آفتاب در آئینه
منعکس میشود و لون حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار میگردد حالانکه آفتاب از اوج خود
هبوط نکرده همچنین لطائف عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که مقر اینها فوق العرش
کریم قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا در شان اینهاست در این
آئینه نفس منعکس گشته و آثار اینها بتوسط نفس در بدن انسانی هویدا شده و آنچه در احادیث
وارد شده که ملک الموت روح انسانی را از بدن منتزع میکند و حله های از بهشت می پوشانند
یا مسوح از دوزخ می پوشانند اینهمه از احوال نفس ست که مرکب روح علوی ست پوشانیدن
لباس بدون جسم مقصود نیست پس باید دانست که تا لطائف عشره انسانی تزکی و تصفیه نشود
لائق تجلیات رحمانی نمیتوانند شد پس در طرق دیگر و ابتدا به تزکیه لطائف عالم خلق می پردازند
بریاضات و مجاهدات و جذب شیخ کامل مکمل بتصفیه لطائف بهم میرسد و لطائف عالم امر هنوز
مکدر و ظلمانی ست پس بتصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند
کوکب می بیند یا قمر ناقص یا تمام و شمس و مانند آن و آنرا سیر آفاقی میگویند بعد از ان سیر انفس
میکنند و به تزکیه عالم امر می پردازند و در طریقه نقشبندیه که اقرب طرق ست اول به تزکیه
عالم امر می پردازند و انوار شان در قلب و روح و سر خود و خفی خود می بینند و آنرا سیر انفسی

میگویند و سفر در بطن نیز گویند کریمه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم
نزد صوفیه کنایت ازین دو سیر است قدماء نقشبندیه بعد تزکیه لطائف امریه بتصفیه نفس
و عناصر می پرداختند و مجددیه باهم خلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات حق تعالی
موجود است و سوای او تعالی هیچکس و هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجدد رضی الله عنه صفات
ثمانیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود اند یعنی آنکه منشاء انتزاع شان
در خارج موجود است و صوفیه وجودیه صفات را زاید بر ذات نمیگویند و در خارج سوا ذات
هیچ چیز را اثبات وجود نمیکنند و گفته اند که حق تعالی چون ذات و صفات خود را اجمالاً
دانسته مرتبه اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه تفصیل علمی را واحدیت
میگویند و عکوس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم متحقق اند تعین روحی و تعین مثالی
و تعین جسدی گویند و این را تنزلات خمسه و حضرات خمسه گویند و چون عکوس و ظلال
را عین ذی ظل گویند که آن صفات اند و صفات را زاید بر ذات ندانند عین ذات دانند
لهذا قائل همه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات موجود نمیدانند میگویند
الاعیان ما شمت رائحة الوجود اما حضرت مجدد رضی الله عنه و امثال ایشان که بصیرت
نوریه دارند میگویند که صفات عین ذات نیستند بلکه زاید اند بر ذات آری ذات محتاج صفات
نیست اگر فرضاً صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام می شد پس ذات من حیث
الاظهار علم میکند آن را شأن العلم میگویند و کذا شأن الحیوة و القدرة و السمع و البصر
و الارادة و الکلام و التکوین صفات گویا فرع شیونات اند و عکوس آنها غرضکه اعتبارات
سمع و بصر وغیره که در ذات اند آنرا شیونات میگویند و صفات زائده را عکوس و فرع شان
و حکما و صوفیه وجودیه همان شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات میگویند

وصفات زائده ثابت نمیکنند و اعتبارات وشیونات باہم مرادف اند متغایر نیستند
وحضرت مجدد با وجود تغایر صفات از ذات ممکنات را که مصدر شر وقبایح اند عکوس صفات
نگویند و رتاستی میکنند از آنکه کناس خسیس را حاکی صفات مقدسات گویند مگر جماعه
معصومین یعنی انبیاء و ملائکه را مرایای صفات علیات میدانند و لہذا عصمت خاصیت
آنهاست و دیگران باین دولت مشرف نیستند بلکه آنها عکوس ظلال صفات اند عبارت
از اضداد صفات که در مرتبه علم موجود اند و بجہت تقابل ضدیت بانوار صفات منور
شده اند آن ظلال مرئیات و مبادی تعینات ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت
مجدد سوای ذات و صفات ثمانیه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارجی که ظل خارج حقیقی ست
حق تعالی عکوس ظلال را بوجود ظلی موجود ساخته و منشاء احکام و آثار بقدرت کامله خود
گردانیده و درین صورت همه اوست گفتن محض خطاست همه ازوست باید گفت و چون عالم
عکوس ظلال اند و ظلال عکوس صفات اند و صفات عکوس شیونات و شیونات مندمج در ذات
ذات حق تعالی از ذوات ممکن ممکن قریب ترست و هم از صفات که حضرت مجدد فرموده اند
که هر چند احاد المتغایرین از متغایر ثانی اقرب نمیتواند شد و عقل اقربیت بین المتغایرین
تصور نمیتواند کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت بظل از ذات ظل قریب ترست
و اصل الاصل نسبت بظل از نفس ظل و از اصل او قریب ترست و همچنین اصل اصل الاصل
اقرب ست نسبت بظل او از اصل او و اصل اصل او و اگر خواهی که مدعی را معقول سازی میتوانی
باین تقریر که بنای حمل ایجابی وجود موضوع شرط ست پس در وقت عدم موضوع حمل ایجابی
صحیح نیست و سلب بسیط صحیح ست در وقت انعدام زید زید زید صادق نیست و زید لیس
بزید صادق ست پس اول باید که زید را از علت خود نسبت بخود بعید که منشاء وجود او باشد بلکه

زنہ بیدکہ گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلت او مقدم است بر حمل ذات وی بروے
پس علت اقرب آمد از ذات او اینہمہ تقریبات برای اطمینان قلب مشکک ست واگرنہ
کریمہ نحن اقرب الیہ من حبل الورید برای ایمان بالغیب کافیست آری برادر
با وجود اقربیت واجب بنسبت ممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشتہ و حجاب میان
و ممکن غفلت ست از واجب و تعلق علم ممکن بغیر واجب خواہ علم حصولیست کہ بغیر عالم
تعلق دارد یا علم حضوری کہ بذات او تعلق دارد شاید کہ قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
حجابہ النور کنایہ باشد از علم کہ علم را بنور تعبیر میکنند وقولہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ
تعالی سبعین الف حجابا من نور و ظلمۃ کنایہ باشد از ہر دو نوع حجاب کہ حجاب غفلت
ظلمانی ست و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجب عبارت از دائرہ ظلال باشد کہ ظلال
اسمای الہیہ نورانی و ظلال اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالے انبیا را فرستادہ و اولیا را نایبان
شان گذاشت تا حجب از میان بردارند و آتش محبت در دلہای سالکان افروزند بیت
عشق آن شعلہ است کو چون بر فروخت * ہر چہ جز معشوق باقی جملہ سوخت * قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المرء مع من احب و چون محبت بیچون دست دہد بندہ را
با خدا قرب بہم رسد و این قرب کہ دست دہد مراتب غیر متناہی دارد لا یزال عبدی
یتقرب الی بالنوافل اشارت بدان است پس ہرگاہ بندہ را قرب بیچون بہم رسد در ظلال او را
در عالم مثال بصورت دائرہ ظاہر شود خود را در عالم مثال بیند کہ بعضی سیر میکند تا بجائیکہ
بدائرہ ظلال رسیدہ خود را واصل بدان دائرہ دانستہ میشود بلون ظلال بیمعنی مضمحل و فانی
در آن و باقی بجای آن بیند و ہمچنین بیند خود را کہ سیر میکند در اصول آن تا انتہای دائرہ
ظلال بقدر حوصلہ خود را مکتسب لہ واگرچہ آن دائرہ فی نفسہا بلکہ ہیچ دائرہ نہایتے ندارد

بیت — حسنش غایتی دارد و سعدی را سخن پایان ۞ بمیرد تشنه مستسقی و دریا
همچنان باقی — فنا رقلب و روح و سر و خفی و اخفی در ظلال اسماء و صفات الهی در همین
جا دست میدهد مگر اخفی را بالاتر ہمہ رسائی ست پس گردائره ظلال که مبادی تعینات ممکنات است
غیر انبیا و ملائکه سیر دراصول آن که اسماء و صفات اند واقع میشود که آن مبادی تعینات انبیا
علیهم السلام و وصول بدان بالاصالة مختص بانبیاست علیهم السلام و دیگران را حاصل نمیشود
مگر بوراثت و طفیل تبعیت این اسماء و صفات که مبادی تعینات انبیا اند بحسب ظهور نه بحسب
بطون و معنی ظهور و بطون آنست که اسماء و صفات را دو اعتبار است یکے قیام بذات تعالیٰ و آن
رو بحق ست و آنرا البطون میگویند پس و دویم اعتبار مصدریة آثار و حیثیت تربیت ممکنات و آن
رو بخلق ست و آنرا ظهور میگویند پس اسماء و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند و
وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت انبیا نام دارد و فنا رنفس درین موطن میسر میشود
چنانچه وصول بمرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا نام دارد و اسماء و صفات باعتبار بطون
مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علیا و ولایت ملاء اعلی نام دارد و بعد
این هر دو مقام وصول بذات بحت ست و وصول بدان مقام بالاصالة تعلق دارد با منصب
نبوت انبیاء کرام بسبب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه و اگرنه ولایت ملائکه فوق
ولایت انبیاست و اکمل تابعین از امتان هم بسبب کمال متابعت انبیا بدان درجه واصل
میشوند ثلة من الاولین و قلیل من الآخرین کنایه ازین مقام ست ارباب کمالات
ولایت اصحاب الیمین اند ثلة من الاولین و ثلة من الآخرین و ارباب کمالات
نبوت مقربین اند ثلة من الاولین یعنی من الانبیاء و قلیل من الآخرین یعنی
من امة محمد صلی الله علیه و سلم وهم الصحابة و کثیر من التابعین و جماعة من اتباع التابعین

وجماعة فی آخر الدهور لعد مجدد الدین لعد الالف سنة من الهجرة و کمالات نبوت تجلی ذاتی
دائمی ست بی پردهٔ اسماء وصفات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موجی ست
از دریای کمالات نبوت این هر سه دوائر باهم مثل بهره و استر ست و مثل مرکز و محیط نوعی ام
تفاوت در مرتبه دارند که بر اولی الابصار ظاهر میشود و لعد کمالات ثلثه انچه از مکتوبات قدسی
آیات حضرت مجدد رضه و حضرت الشان عروة الوثقی و از رسالهٔ اشراق التجدید حضرت دلیل الله
الصمد عبد الاحد رضه ظاهر میشود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت الشان شهید رضه استفاده
نموده شد دو راه پیش می آیند در تقدیم و تاخیر فسلیک آن هر دو راه بیران مناسب مصاحت
افتاد سیر می باید یکی راه حقیقت کعبه ربانی که آنرا سرادقات عظمت و کبریا و ظهور صرف بیچون
غیر مسبوق باید و بالا تر از ان حقیقت قرآنی ست که آنرا مبدء وسعت بیچونی تعبیر فرموده اند
• بالاتر از ان حقیقت صلوة ست که آنرا کمال وسعت بیچونی تعبیر فرموده اند بالاتر از ان
• تمام معبودیت صرف گفته اند و گفته اند که اینجا سیر را گنجایش نیست اینجا فقط سیر نظری ست
اگر میسر شود ع ما بدوست اگر ابهم نبودی + و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوة ست
که منتهای مقام عابدیت ست میفرمایند وقف یا محمد فان الله یصلی اشاره بدان
که فوق حقیقت صلوة جز لاشکاه نیست آن صلوة ست که از مراتب وجوب برای مرتبه
تنزیه صرف صادر میشود در راه دیگر لعد کمالات ثلثه دایرهٔ محبت ست که ظلت محیط آن آنرا ست
و آن مبدء تعین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت ست
چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز دائره ظاهر میشود که محیط آن صرف محبت ست
که مبدء تعین موسی کلیم الله ست علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت ست
چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز هم دائره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت ممتزجه ست

که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند و آن مربی و مبدأ تعین جسدی سرور انبیاست
صلی الله علیه وسلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت صرف ست که آنرا حقیقت
و ولایت احمدی گویند و مبدأ تعین روحی آن سرورست باعتبار نام پاک او احمد صلی الله
علیه وسلم و همین دائره محبت را چون باجمال بر ملاحظه خلت و محبت و محبوبیت صوفی متوجه
میشود سیر در تعین جسدی کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم در همین اثنا واقع میشود و بالاتر
ازین مقامات مبادی حقائق تعینات انبیا مقام لاتعین ست که آنجا سیر قدمی را گنجایش
نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود آن از خصائص سرور پیغمبران ست صلی الله علیه وسلم
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل اشارت بهمین مقام گفته اند
و بعضی صاحب دولتان از پس خواران سرور بالطفیل او علیه السلام ازین خوان نعمت
اوش عطا گشته ؎ اگر پادشه بر در پیر زن ٭ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ٭ عظمت
سرور انبیا ازینجا ظاهر میشود که از پس خواران او باین دولت مشرف میشوند حقیقت صوم
در پهلوی حقیقت قرآن و دائره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهرا سیف
قاطع موجبیت از اسما و صفات از قبیل ولایت کبری چون نفس را فنا اتم اتحاد و سیت
سید بهر لهذا نام او سیف قاطع شد والله اعلم درینجا دو شبه بخاطر میخلد که حل آن از مکاتیب
حضرات پیوست نیامده شبه اول آنکه حضرت مجدد و رضا را در ابتدا حقیقت محمدی صفت العلم
ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان فرموده اند بستر شان العلم ظاهر شده
بستر حقیقت جامعه ظاهر شده و در تطبیق درین مکشوفات چنان فرموده اند که گاه باشد
که ظل شئی بصورت اصل ظاهر میشود و بستر چون باصل میرسد آنگاه واضح میشود که آنچه
پیشتر ازین ظاهر شده بود ظل بود اصل نیست و لهذا صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی

ف حقیقت صوم

گفته بودم چون بشان العلم که مرتبی صفة العلم ست رسیدم دریافت شد که حقیقت محمدی
اجنبست پس چون بشان جامعه رسیدم که شان العلم جزویست از اجزای او دریافت شد
که حقیقت الحقائق وتعین اول وحقیقت محمدی همین ست ودر آخر مکشوفات ظاهر شده
که تعین اول تعین وجودی ست وپستر از آن ظاهر شده که تعین اول تعین حبی ست وشاهد
این مقال فرموده اند حدیث قدسی کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت
الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر برزده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و
ولایت ابراهیمی وموسوی ومحمدی و احمدی در دائره حب بتفصیل صدر بیان فرموده اند پس
ازینجا لازم مے آید که شان العلم جامع ظل التعین حبی باشد که سابق بصورت اصل خود ادا
نموده بود این روا نباشد که صفة العلم از صفات حقیقیه است وشان العلم عین ذات ست
متغائر اعتباری وصفة الحب از صفات اضافیه محال ست که اصل شان العلم با صفة العلم
باشد و شبه دویم آنست که کمالات نبوت عبارت ست از تجلی ذات بحت بی پرده
اسما وصفات بعد قطع مراحل سیر ورولایت کبرے وعلیا که سیر در صفات است واصول
آن واصول اصول آن ودر شیونات واعتبارات من حیث الظهور والبطون پس بعد قطع
مراحل صفات واستعداد بتجلی ذات بحت بی پرده اسما وصفات ترقی از ان مقام حیکم
دارد پس در ارادعباد آن تربت حقیقت کعبه عبارت از سرادقات عظمت وکبریا واین اضافت
بیانیه است یعنی عظمت وکبریا که سرادقات ذات اند۔

سوال عظمت وکبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم واسم الکبیر اند اطلاق سرادقات
بران از چه راه است۔

جواب در حدیث قدسی آمده۔ الکبریاء ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی

فیہما احدہما فی ناری ازار ورداء چنانچہ ساتر بدن انسان اند ہمچنین صفت عظمت وکبریا
الٰہی مانع اند از ظہور درک ابصار حیث قال لا تدرکہ الابصار لہٰذا اطلاق مرادقات
صحیح گشتہ آمدم بر اصل سخن کہ حقیقت کعبہ صفت عظمت وکبریاست وحقیقت قرآن و
صلوٰۃ وسعت بیچون ست کہ مصداق اسم الواسع ست آن نیز صفت ست وحقیقت صوم
عبارت از صفات سلبیہ است کہ صمد لا یاکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد ولم
یکن لہ کفوا احد ومحبت ومحبوبیت ہم از صفات اند بلکہ از صفات اضافیہ فوق آن
از مرتبہ کمالات نبوت کہ تجلی ذات بحت ست چہ معنی دارد مگر صوفی درینحالت رجوع قہقری
میکند این شبہ ثانی بجناب ایشان عرض کردہ بودم ارشاد فرمودند کہ فی الواقع حقیقت محمدی
وحقیقت احمدی از دائرہ صفات اند از ولایت کبرے لیکن شاید کہ حصول بعضے تفاصیل
موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لہٰذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد
لیکن در حل این ہر دو شبہ آنچہ بخاطر فقیر گذشتہ وآنرا بخدمت حضرت ایشان شہید ہم
عرض کردہ بودم وجناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیدہ تسلیم فرمودند وگفتند کہ شاید
ہمچو باشد وآن آنست کہ ذات حق سبحانہ تعالیٰ در خارج موجود ست وصفات ثمانیہ
او تعالیٰ نیز در خارج موجود اند ودیگر صفات ثبوتیہ وسلبیہ واضافیہ ہم در خارج موجود ست
بدین طور کہ منشاء انتزاع آنہا در خارج موجود ست چنانچہ گفتہ شود کہ در موطنی کہ زید موجود
دران موطن ابوت زید مر عمرو را ہم موجود ست بدین معنی کہ منشاء انتزاع آن دران موطن
موجود ست وہمی وعقلی محض نیست اگر فرض کردہ شود کہ تعقل وعاقل در جہان نباشد
زید را با عمرو نسبتی ست کہ اگر عاقل موجود شود حکم کند بابوت زید مر عمرو را حاصل آنکہ ذات
وصفات حق سبحانہ وتعالیٰ در خارج موجود اند وسوا ایشان ہیچ چیز دران موطن موجود نیست

پس چون علم حق سبحانه بذات او و صفات او اجمالاً و تفصیلاً متعلق شد پس در مرتبه علم هر ذات
حق تعالی موجود است و هم صفات حقیقیه و صفات دیگر ثبوتیه و سلبیه و اضافیه و لوازم آن
صفات هم در مرتبه علم موجود اند و ازان دائره ظلال ناشی گشته و از دائره ظلال دائره
امکان در مرتبه علم پدید آمده و در خارج ظلی بوجود ظلی نمودار گشته و ازین کثرت در وحدت
حقیقی که در خارج ست خلل راه نیافته ازین تقریر ظاهر گشته که ممکنات را سوا مرتبه علم وجود
ظلی و وهمی در خارج حقیقی گنجایش نیست و ذات و صفات الهی را دو موطن ست یکی موطن
خارج حقیقی و دوم مرتبه علم واجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست که
از حضیض باوج سیر رود و نه انقلاب ماهیت ست که ممکن واجب شود که این محال ست
بلکه عبارت ست ازان که بجذب انبیا و اولیا مجتبی بهم میرسد که بدان محبت بحکم المرء مع من
احب ملحق شده با ظلال اسما و صفات و ذات واجب معیتی پیدا حاصل میشود و ترقی دران
معیت در عالم مثال بصورت سیر مکانی متمثل میشود و کمال آن معیت بصورت وصول و حصول
و فنا دیده میشود و همچون بصورت چون بنظر کشفی دیده میشود چنانچه یوسف علیه السلام فراخی
در سنابل یابس سبعین قحط تعبیر فرموده بود و رسول اکرم صلی الله علیه وسلم حمی مدینه را بصورت
زن سیاه فام دیده فرمودند یعنی همچون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود. اکنون باید دانست
که دائره ظلال که آنرا ولایت صغری میگویند آنرا وجود نیست مگر در مرتبه علم واجبی اول صوفی
بدان واصل میشود که اصل اوست و دائره صفات که آنرا ولایت کبری و علیا و سیف قاطع
خوانند آن عبارت ست از صفات واجبی که در مرتبه علم او تعالی موجود اند نه آن صفات
که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت و اولی العزم عبارت ست از تجلیات ذات
بی پرده صفات لیکن آن ذات که در مرتبه علم موجود ست نه در خارج اول صوفی را مقتبساً بالکمال

بهم میرسد بستیر با صفاتی که در مرتبهٔ علم موجود اند نسبتر با ذات بحت که بهم در مرتبهٔ علم موجود ست
وآن منصب انبیاست چون از اینجا صوفی بطفیل پیغمبر علیه السلام ترقی کند او را صفیته بهم میرسد با صفات
اضافیه او تعالی که در خارج موجود اند از انجمله ست تعین وجودی و تعین حبی و خلت و محبوبیت که صفات انبیا اند
و از انجمله است مراوقات عظمت و کبریا دوست بحون که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلبیه که
حقیقت صیام اند لیکن با معبودیت صرفه که آنهم از دائره صفات ست کمال معیت بهم نتوان رسید
للمنافاة بین العابدیة والمعبودیة الا بجهة مقابلة عابدیة و معبودیت معیته بهم میرسد که آنرا سیر قطری
توان گفت و بالاتر از مقام صفات اضافیه و سلبیه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقیه است
که آن تشبیه بذات او تعالی تشبیه لاعین ولاغیر ست و بالاتر ازان مرتبه ذات ست که در خارج
موجود ست و این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجود ست آنرا مرتبه لاتعین گویند تا آنجا هیچکس را
جز لا انتها نیست که مسیته فرع محبت ست و محبت فرع معرفت و واجب برتر ست از انکه علم مخلوق
بوی تعلق گیرد سبحان من لا یعلم ما هو الا هو گر سرور پیغمبران صلی الله علیه وسلم و بطفیل
اولش خواران او در سیر نظری دران مقام ست استوی ای تمکن بالافق الاعلی اعلی نهایت
الامکان لتردد الحجاب ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی انجار که شگاه سیر نظر
صفات حقیقیه قاب قوسین و هنگام سیر نظر ذات مقام او ادنی ست چرا که در مقام نظر بذات منظور
قوس وجوبی ست لا غیر و در مقام نظر بصفات بوی از امکان باقیست لاحتیاج الصفات الی
الذات من غیر عکس باین التقریر هر دو شبه منحل میشود کر رجوع صوفی قهقری لازم نمی آید
و فرعیت شان العلم و شان الحیاة از تعین حبی نیز درست می آید که آن شان علم و شان جامع
در مرتبه علم متحقق ست و تحقق آن در مرتبه علم فرع عشق باست که بخارج موجود ست کنت کنزا مخفیا
فاحببت ان اعرف بران شاهد ست والله اعلم اصل قلب در دائره ظلال ست و اصل آن

نالک که مربی قلب ست در مقام صفات ست و مربی آدم ست چون فناء قلب در اصل او صوفی را
حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و حصول
مر روح تحقق بر ابراهیم و نوح علیهما السلام ست آن زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت آدمی و
نوحی و ابراهیمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود که تحقق موسی ست علیه السلام صاحب ولایت
موسوی هم باشد و چون خفی هم در اصل خود فانی شود که تحقق عیسی ست علیه السلام صاحب ولایت
چهارگانه شود و ولایت عیسوی هم او را باشد و چون اخفی هم در اصل خود فانی شود آن صوفی صاحب ولایت
پنجگانه باشد اخفی زیر قدم آنحضرت ست و اصل اخفی تحقق ذات ست علیه الصلوة والسلام ضمنیت از
مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارت ست از آن که یکی در ضمن دیگری باشد پس هر کمالیکه
متضمن بر وصف فاعل ست هم رسد بی اختیار متضمن بر وصف مفعول در آن شریک باشد چنانچه
ماهی کلان ماهی خورد را در شکم گیرد و هر جا که ماهی کلان سیر کند ماهی خورد هم بی اختیار در آن سیر
شریک باشد پس ضمنیت یکی ولی که در ولی دیگر را دست دهد آن را ضمنیت صغری گویند و هر کرا ضمنیت
با رسول کرم دست دهد او را ضمنیت کبری گویند ابوبکر رضی الله عنه را ضمنیت کبری بود لهذا
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود ما صب الله فی صدری الا صببته فی صدر ابی بکر
و رسول فرمود که من و ابوبکر دو سواریم در مسابقت اسپان سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد
ضمنیت کبری داشتند و حضرت شیخ میرزا صاحب رضی الله عنه را بالضمنیت خود بشارت داده بودند
بالضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند و ایشان شهید قدس سره و شان او بودند
ضمنیت کبری بتوسط لازم می آید و ایشان شهید این عاصی را بالضمنیت خود بشارت داده بودند
والله اعلم بحقیقة الحال و المسئول منه حسن العاقبة

مکتوب سیوم بنام میر شاه غلام علی صاحب در حل اشکال وارده

بسم الله الرحمن الرحیم در جذبه و سلوک و بیان طریق مقامات بعض

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین

حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقه میفرمایند نصف سافل این دائره یعنی ولایت کبری
متضمن اسماء وصفات زائده است ونصف عالی آن مشتمل بر شیون واعتبارات ذاتیه بعد از ان
اگر بمحض فضل الهی از مقام صفات وشیونات ترقی واقع شود سیر در دائره اصول آنها خواهد بود از گذشت
این دائره اصول آن اصول است وبعد از طی آن دائره فوق ظاهر خواهد شد واز ان دائره غیر از فوق
ظاهر نشد این اصول سه گانه اسماء وصفات که مذکور شد اعتبارات اند در حضرت ذات که مبادی صفات
وشیونات گشته اند تفصیل اسم الظاهر بود که یک بازوی طیران ست واسم الباطن هنوز در تحیر ست
سیر در اسم الظاهر سیر در صفات ست بے آنکه در ضمن آن ذات ملحوظ گردد وسیر در اسم الباطن نیز
هرچند در اسماء وصفات ست اما در ضمن آنها ذات ملحوظ ست در صفة العلم ذات اصلا ملحوظ نیست
ودر اسم العالم ملحوظ ذات ست در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتی ست که مراد از علم ست
فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن وقس
علی هذا سائر الصفات واین اسماء وصفات که باسم الباطن تعلق دارند این ولایت علیا ست
ولایت ملاء اعلی وفرق که در میان علم وعلیم ودر میان اسم الظاهر واسم الباطن نموده اند اندک
خیال نکنی حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط در گفت نزدیک ست ودر حصول دور ودر اثنای این
سیر واقعه نمودند که گویا براهی میروم واز بسیاری رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار نشانهای
شهری ظاهر شد وبعد دخول شهر ظاهر شد که این شهر از یقین اول ست که جامع جمیع مراتب اسماء
صفات وشیون واعتبارات ست ونیز جامع ست مر اصول این مراتب را واصول اینها را ومنتهای
اعتبارات ذاتیه ست در آن مقام ملاحظه نموده آمد که آیا این یقین اول حقیقت محمدی ست یا نه معلوم شد

که حقیقت محمدی همانست که بالاتر یافته و آن ظل این تعین اول ست و سیر که فوق آن شهود
واقع شود مشروع از کمالات نبوت شاهد بر این عبارت از مکتوب طریقه ولایت و خصم از جلد اول
انتخاب است و این کلام عزیز الکلام مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت از تجلی ذات بحت ست چرا که گر
صفتی از صفات زائده است پس باعتبار وجود بالانفس در نصف سافل دائره اولی از ولایت کبری است
و اگر از صفات غیر زائده اند که باعتبار خارجی از ذات ندارند و آن صفات را شیون و اعتبارات گویند
در نصف عالی دائره اولی از ولایت کبری ست صفات اضافی و صفات فعلی و صفات حقیقیه ثمانیه
که حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین اند اینهمه داخل صفات زائده است
و اصول اینهمه در دائره ثانی و اصول اصول آن در دائره ثالث و اصول اینهمه در قوس اند که آنهم
صفات باعتبار وجود للذات المقدسه در دائره ولایت علیا ست تا که ذات که در پس پرده صفتی
از صفات ست هم در ولایت علیا ست چنانچه شرح آن در تقرره العلم والعلیم بالا گذشت پس
باقی نماند برای نبوت ازین مقام مگر در مرتبه ذات بحت پس اند کمالات نبوت تجلی ذات بحت ست
لا غیر پس چون فوق کمالات نبوت و رسالت و اولی العزم حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات
عظمت و کبریاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که وسعت ذات بیچون ست و معبودیت
صرفه و خلت و محبت و محبوبیت و تعین حبی گفته اند و اینهمه داخل صفات اند بلکه از صفات زائده
بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات حقیقیه اند چرا که صفات حقیقیه زیاده از هشت
صفت نیستند و دیگر نگفته که صفت تکوین که صفت هشتم ست نزد اشعری از صفات نیست صفات
حقیقیه نزد او هفت ست پس البته حرج تفرقی لازم می آید و حل اشکال منحصر درین ست
که مراد از صفات اینجا تا کمالات نبوت وصل بدان میسر شود و غیر آن صفات اند که در ولایت کبری
و علیا گذشته لیکن استغراق و شمول صفات که در دائره اولی از ولایت کبری و علیا گذشته

واستغراق اصول آن واصل اصول آن و اصول اصول اصول آن نیز اجمال را باسکیت رانچه
آن مهربان از طرف خود در حل آن نوشته اند که دوست محبت دو قسم است یکے اضافی دوم ذاتی
و همچنین محبت او تعالی یکے بذات او تعلق دارد دوم بشیون و همچنین محبوبیت این تقریر هیچ فائده نمیکند
چراکه همه اقسام صفات داخل دائره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر و دائره
دیگر از ولایت کبری اند و بعین ورای المجموع شتی و نیز آنچه بتقریر حضرت شیخ الدین صاحب در تقسیم صفات
نوشته اند آنهم حل اشکال نمیکند این تقسیم صحیح است که صفات دو قسم است یکے ذاتی و امتیاز خارجی
از ذات دارند دوم گنجایش زیادتی ندارند لیکن قسم اول را که سه مرتبه گفته اند یکے مرتبه وجودها لانفسها
دوم مرتبه وجودها للذات المقدسه سیوم مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چراکه صفات
زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافی زیادتی است پس صفات زائده را دو مرتبه است
وجودها لانفسها و وجودها للذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه قسم ثانی است که زائده بر ذات
نیست و اینهمه اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا نه اند قسیمه بر ذات بلکه عین ذات اند و
شیونات اند همه در دائره اولی است از ولایت کبری من حیث وجودها لانفسها و در دائره علیا است
من حیث وجودها للذات المقدسه پس این تقریر حضرت صاحب در تحقی الله حمد که بالاتر کرده شد سیوم صفتی
خارج از ولایت باقی نماند مستفتی محسن در ضمن نوشته این بنده در جواب خط آن مهربان
فقیر همین تقریر کنز الهدایه مطالعه کرده از ان معلوم شد که سابق هم این اعتراض را اصحاب حضرت
ایشان عروة الوثقی در جناب ایشان معروض داشته اند و در مکتوب بجناب در جواب این صادر شده
یکے آنکه نوشته بود که چون مدار کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه
و حقیقت قرآنی بران چه صورت دارد حیثیت از کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت
تعلق دارد از تقریر نقل کرده اند تقریر هرگز گفته است و در کلام حضرت ایشان هم قدس الله سره الاقدس

معلوم نیست آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه است اولیس عبور از اسماء و صفات و
شیون و اعتبارات و تنزیهات و تقدیسات ست و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن
است که در مکتوبات بیان طریقه بتفصیل مذکور است لیکن در ذات بحت بودن آن سخن است چگونه این
معامله بذات صرف متعلق باشد و حالانکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه را که عبارت
از سراوقات عظمت ست فوق کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این
کمالات ثابت کرده اند و انجا که تحاشی فرموده اند که ذات الله وراء این وجود و عدم است و دیگر مکتوب آنجناب
باین عبارت صادر شده سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسماء و صفات و شیون و اعتبارات است
پس تفوق حقیقت کعبه را شان آن را که اعتبار مسجودیت است چرا آن و رای آن ملحوظ است بر کمالات نبوت
بچه معنی است جواب این نوشتن تفصیل میخواهد اینقدر بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسماء و صفات
و شیون و اعتبارات است که در ولایت کبری و علیا ثابت اند مشفق من از این دو مکتوب جناب
عروة الوثقی رضی الله عنه ذکر آن اسماء و اعتبارات غیر حل مشکل نمیشود چرا که بعد انقراض جمیع اسماء و صفات
و لابد تمام شیون و اعتبارات ذاتیه که همان ذات ست بملاحظه مبادی صفات و بعد ترقی از
تنزیهات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات بحت و آن کمالات نبوت ست پس نفی کردن ذات
بحت از ان مرتبه علیه همین محل اشکال است و مغایرت اعتبار مسجودیت و معبودیت و محبیت
و محبوبیت و دو سه است همچون و مانند آن از اعتبارات و شیونات که سابق در ولایت کبری و علیا
بیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بندد بهر حال جوابی که از پنها اشکالات تفصی بخشد
و تعبیر بدان ملهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی
معروض داشته بودم اگر آن حق و صواب است فمن الله سبحانه بفضله و احسانه و اگر خطا است
فمن نفسی المظلمة الدنیة الخاطیة اعتقاد کردن صاحبان برهان واجب نیست و تعبیر مرعی کمال نیست

.... سبا دله و مکاشفه منظور نیست حاشا و کلا و آنچه شاهد این از کلام حضرت مجدد
طلبیده بودند اگر شاهد این در کلام آنحضرت اعلی منزل هیبود من این جواب را نسبت بخود منکردم
حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم مهربان من در صورت اتحاد موطن تغایر
درمیان شیون و اعتبارات را مقدم از کمالات نبوت متاخره صورت نمی رود و باین تقریر که صفات
و شیونات و اعتبارات که در مرتبه علم تقرر دارند در ولایت متجلی میشوند و ذات بحت که هم در مرتبه حضرت
علم تقرر دارد در کمالات نبوت متجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد اینهم صحیح
اگر نفی کرده شود و گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن سخن است چنانچه حضرت
عروة الوثقی و حضرت مجدد رضی الله عنهما فرموده اند که این ماجرا ورتوهم منفی که عقاید متکلمان آن دیگر
بدا م انداوه هو سبحانه بعید وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء ذات الله وراء وجود و عدم است
اینهم درست می نشیند که در کمالات نبوت فی الحقیقة ذات بحت نیست بلکه حصه صفت العلم است که بذات
بحت تعلق گرفته و از آن حاکی است و بعد حصول کمالات نبوت سیری که واقع میشود در مراتب صفات
خارجیه واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه مثل وسعت و محبت و محبوبیت و تعین وجودی تعین
حبی و مانند آن و صفات ثمانیه حقیقیه خارجیه داخل دائره التعین اند آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست
اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز وراء الوراء است که وراء وجود و عدم است وجود و وجوب
هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه وراء اینهمه است العجز عن درک الادراک ادراک
آنچه حضرت مجدد رضی الله عنه میفرمایند که این وراء نیست نه باعتبار حجب است که حجب بتمامها
مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریاست معنی این عبارت در عقل ناقص چنان میگذرد
که حق تعالی از بنده اقرب است از حبل الورید است و حجابها که درمیانست از دو جنس است که رسول
پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم ان لله تعالی سبعون الف حجاب من نور و ظلمة حجابهای ظلمانی

حجاب غفلت ست کہ ناشی ست از کدورت لطائف عشرہ انسانی و حجب نورانی عظمت و کبریا او
تعالی و تقدس چون لطائف عشرہ را بسبع لطائف راجع میکنند پنجگانہ عالم امر و قالب و نفس پس ہزار
حجاب حصہ ہر لطیفہ از لطائف سبعہ است فنا نفس در ولایت کبری و فنا لطائف عالم امر در ولایت
صغری و کمال آن در دائرہ اولی از ولایت کبری و فنا نفس در ولایت کبری و علیا و کمال آن
در مقام کمالات نبوت و طہارت عناصر ثلثہ در ولایت علیا و معاملہ خاک بکمالات نبوت تعلق
دارد چون سالک تا آنجا رسید تمام حجب ظلمانی مرتفع گشتند پس باقی نماند مگر سرادقات عظمت
و جلال و رداء کبریا حضرت مجدد رضی اللہ عنہ میفرمایند بعضے از کمل مردان باشند کہ درون
سرادقات عظمت و کبریا بالطفیل انبیا علیہم السلام ایشانرا جا دہند توطن معہم باصول معہم [illegible]
این معاملہ مخصوص بہ ہیئت وحدانی انسانی ست کہ از جمعیت عالم خلق و عالم امر ناشی گشتہ و
درین موطن نیز رئیس عنصر خاک ست مشتمل است از سیر آفاقی و سیر انفسی و جذبہ و سلوک
و خصوصیت جذبہ نقشبندیہ و مجذوب سالک و سالک مجذوب استفسار نمودہ بودند ۔

مشفقا چون انسان مرکب از لطائف عالم امر و عالم خلق ست و ہر یک از آن بسبب
کدورت از مولای خود باوجود اقربیت بعید و مہجور گشتہ چون رحمت الٰہی تقاضا کردہ کہ آنہا را از بعد
درطہ بیرون کند و این عوارض کدورت را از آنہا دور سازد لہذا انبیا را فرستاد کہ مربیات شان صفات
الٰہی اند کہ دافع ظلمت و کدورت بدامن شان نتواند رسید چنانچہ کسیکہ آفتاب محاذی و مربی او
باشد ظلمت را در مقابلہ آفتاب چہ یارا لہذا انبیا بدرجہ ارشاد کہ ذات انسانی کردند یکے آنکہ
اعمال صالحہ آموختند چون اعمال بیشتر بجوارح و عناصر تعلق دارند لہذا اتیان اعمال
صالحہ بتصفیہ نفس و عناصر دست میدہد این را سلوک میگویند کہ سعی بندہ در آن دخل دارد دوم
آنکہ انبیا مربا بصفات اند لہذا در ذات ایشان حق تعالی تاثیر دادہ کہ از صحبت و مصاحبت

ف شرح سلوک

ایشان بے اختیار از لطائف محبان و مصاحبان شان کدورات و حجب بر طرف میشوند

چنانچه در مقابله آفتاب بے اختیار حرارت و انوار دست میدهد و چون کدورات حجب بر طرف

میشوند وصل حیوان دست دهد این را جذب میگویند باز صحابه کرام چون بکمالات ظاهری و

باطنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم بهره ور شدند در رنگ پیغمبر بر آمدند و در هدایت خلق نیابت آن سرور

صلی الله علیه وسلم نمودند و از صحابه این علوم و انوار قرناً بعد قرن و با ستان بوسائط میرسد

پس سلوک عبارتست از اتیان ریاضات موافق ارشاد پیر کامل مکمل که او را بوسائط از رسول

کریم والی واسطه رسیده و این منتج تزکیه لطائف عالم امر ست در طرق صوفیه چشتیه و قادریه

و غیرهم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مرید را اول بریاضات اربعینات و امثال آن و کلیات

سفر میباید تا تاثیر صحبت پیر کامل هم مدد ریاضات شان میباشد و اگر چند فقط ریاضت چه کار میکشاید

به برکت شان ریاضات نفس و عناصر مرید را مصفا میکنند و مرید طهارت نفس و عناصر خود را بیرون

از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل ستاره یا هلال یا ماه ناقص یا بدر کامل یا شمس اثر دیدن

انوار پیر مرید را بشارت فنا و تصفیه نفس و عناصر میدهد این سلوکست و این سیر را سیر آفاقی

میگویند که غایب از خود در آفاق می بیند بعده پیر کامل مکمل توجه بکار او میبرد که دران مرید را هیچ

عمل نمی باید به برکت توجه او لطائف عالم امر انوار حضیض ترقی کرده در اصول خود با فانی میشوند

و تزکیه لطائف عالم امر و فنا هر یک از آن در اصول شان دست میدهد این را سیر انفسی

میگویند و این جذبست و مرید که بچنین تربیت کرده شود و را سالک مجذوب میگویند

و درین سیر جذبی آنچه مرید می بیند از استتاره و ترقی و وصول با اصل و فنا همه در لطائف

خود در خود می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجه نقشبند رضا از جناب الهی طلب

کردند که راهی عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصل باشد لهذا حق تعالی حضرت خواجه

ف سیر انفسی

ف مجذوب سالک

رضی اللہ عنہ را بتقدیم جذب بر سلوک الہام فرمودہ چنانچہ حضرت مجدد رضی اللہ عنہ در مکتوبات
طریقہ فرمودہ کہ در طریقہ نقشبندیہ ابتدا از سیر قلب بودہ کہ از عالم امر است بخلاف سائر طرق
مشائخ کرام کہ شروع در تزکیہ نفس می نمایند و تطہیر قالب سفر بانید و بعد از ان بعالم امر عروج می
والی ما شاء اللہ اینجا عروج می نمایند از اینجاست کہ نہایت دیگران در بدایت این بزرگوران
اندراج یافتہ است و این طریقہ اقرب طرق گشتہ و حصول تزکیہ و تطہیر در ضمن این سیر ایشان را
بوجہ احسن میسر شدہ است و مسافت کوتاہ گشتہ لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصدا ضائع
دانستہ اند و بیکار مقرر کردہ اند بلکہ مضر و مانع وصول مطلوب بیقین نمودہ اند زیرا کہ سالکان طرق
دیگر بتقدیم تزکیہ بریاضات شاقہ و مجاہدات شدیدہ قطع بادیہ ہائے صورت عالم خلق نمودہ چون
شروع در سیر عالم امر می نمایند در انجذاب تجلی ہو اللہ اور وح انقدر بیاست کہ باین انجذاب
قناعت کنند و بیچونی آن عالم از بیچون حقیقی باز دارد و در مقام سالکے گفتہ کہ بیحال و حرا انجذابی
برسیدیم بخلاف بندگان این طریقہ علیہ کہ شروع از مقام جذبہ می نمایند و بعد والتذاذ ترقیات ضعیفا
التذاذ در حق ایشان در رنگ ریاضات و مجاہدات است الی آخر کلامہ رضی اللہ عنہ و این جماعہ را
کہ جذب بر سلوک مقدم میکنند مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند
یعنی مجددیہ کہ اینجا جذب و سلوک باہم خلط کردہ اند اینجا حل آن عبارت شدہ کہ در بیان مقامات
طریقہ واقع شدہ کہ مجددیہ باہم خلط کردہ اند واللہ اعلم چنانچہ ذکر نفی و اثبات بحبس نفس و ذکر
لسانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تلاوت قرآن و نماز نافلہ در مقام کمالات در حق اینجماعت
سلوک ست حاصل آنکہ صوفیان طریقہ نقشبندیہ مجذوب سالک اند کہ جذب را کہ عبارت است
ازبگماشتن پیر ہمت خود را بر ترقی مرید مقدم کردہ اند بر سلوک کہ عبارت ست از ریاضات و
فائدہ سلوک غیر از تصفیہ عناصر و تزکیہ نفس دیگر نیست و در عالم امر سلوک را تاثیر نیست صوفیان

دیگر طرق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی هر یست از حضیض امکان تا لطائف عالم امر در اصول خود فانی شوند و انها ترقی کرده با صول آن و اصول اصول آن رسند سیر عالم خلق که بسلوک مربوط است سیر آفاقی ست و سیر عالم امر که بجذب متعلق ست سیر انفسی ست و سیر صوفی را از حضیض امکان تا دائره ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیر یکه در دوائر ولایات است آنرا سیر فی الله میگویند مادامیکه در عروج ست و چون نزول میکنند آنرا سیر من الله بالله میگویند و عروج عبارت ست از استغراق صوفی در مشاهده ذات و صفات عالیات و انقطاع از خلق و نزول عبارت ست از توجه بسوئی خلق برائی تکمیل و ارشاد حضرت مجدد میفرمایند که اکثر گمان برده اند که در ولایت رو بحق ست و در نبوت رو بخلق و ازینجا توهم کرده اند که ولایت افضل ست از نبوت و حق آنست که هر کدام را از ولایت و نبوت عروجی ست و هبوطی در عروج هر دو را رو بحق ست و در هبوط هر دو را رو بخلق غایة مافی الباب در مرتبه هبوط نبوت بالکلیه رو بخلق ست و در هبوط ولایت بالکلیه رو بخلق نیست باطنش بحق ست و ظاهرش بخلق سرش اینست که صاحب ولایت مقامات عروج را ناتمام کرده نزول کرده است لاجرم نگرانی فوق دامنگیر اوست و صاحب نبوت مقامات عروج را تمام کرده هبوط فرموده است لهذا بالکلیه خود متوجه بدعوت خلق ست بحق جل و علا فافهم فان هذه المعرفة الشریفة مما لم یتکلم به احد - فنا نفس در طرق دیگر مشائخ بسلوک و ریاضات پیش از فنا قلب حاصل میکنند و در طریقه قدسیه نقشبندیه بعد فنا قلب چراکه اینجا سلوک بعد از جذب ست و از کلام حضرت مجدد رضی الله عنه معلوم میشود که آنچه از سلوک و ریاضات دست میدهد صورت فنا نفس ست حقیقت فنا نفس در ولایت کبری و کمال آن در فنا عناصر در کمالات نبوت ست -

مکتوب چهارم بشیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و حصولی

ن سیر الی الله نوشته

ن سیر من الله بالله

و فوائد دیگر بسم الله الرحمن الرحیم نحمده والصلوٰة والسلام علی رسوله محمد وآله
واصحابه اجمعین - شریعت وفضیلت پناه مهربان دوستان سلمه ربه بعد از سلام سنت الاسلام
واضح باد که خط سامی در استفسار چند مسئله رسید جواب آن انچه در عقل ناقص گذشته مرقوم میشود
اصغا فرمایند که علم دو قسم ست علم حضوری و علم حصولی - علم حصولی عبارت ست از حصول
صورة الشئ فی العقل یا صورت حاصله و بنا راین علم و منشار آن بر مشاعر و حواس ست
نفس ناطقه محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را انتزاع مینماید و قضایا
بهم رسانیده از صغری و کبری نتایج بر می آرد پس منشا ماین علم بر مشاعر و حواس ست و انچه علم
مغیبات بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از ان مبنی بر قیاس شاهد بر غائب ست مثلاً عمارات
واشخاص مکه و بغداد را بعبارات سماع اوضاع وکیفیات آن مشابه اوضاع وکیفیاتی که مشاهده
کرده است دانسته در میبابد حکم بحسن وقبح آن میکند و لهذا حقتعالے در دنیا لذات و آلام
آفریده و خود لذات و آلام اُخری گردانید تا از مشاهده ظاهر قیاس کرده جنت و نار را دریافته
وخوف وطمع بهم رسانیده امتثال اوامر و انتها از نواهی بجا آرند حاصل این کلام آنکه علم
حصولی منحصر ست بر آنچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و مستفاد از محسوس باشد
و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقات ست بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالے
ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من العلم الا قلیلا
آرے علم حضوری بروح متعلق میشود پس باید دانست که چون علم حصولی روح را ادراک نمیکند
ورنمی یابد ذات وصفات باریتعالے را چگونه دریابد که بیچون وبیچگون ست وبے شبه و نمونه
هرچند اسما وصفات الٰهی از قرآن وحدیث دریافته میشود ولیکن کنه آن هرگز نتوان دریافت
چرا که سمع مخلوقات عبارت ست از قولی که حق تعالے در دماغ میرساند نفس ناطقه بان قوت

استماع میکند بمیں تیسیر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن بسبب مجنس جسم و نفا
و صفات الہی را بصفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشابہتی در کنه حقیقت
نیست پس پاک ست حق تعالی سبحانه از ذات بیچون وتمثیل ست همچنین صفات او بیچون و بیمثل اند لیس کمثله
شیء لا فی الذات ولا فی الصفات ولہذا در اسماء الہی توقیف شرط ست بهر اسم و صفت که حق تعالی
خود را دست کرده و تسمیه فرموده سوا از آن اسم اگرچه در لغت معنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست
از ین بیانات واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او و صفات او بعلم حصولی ممکن نیست که حصول
صورت او ممتنع و غیر ممکن باشد که آن حق را صورت باشد پس قلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلم
العلمی و مگر که فوق علم حضوری باشد جائز تا که واقع ست حق تعالی بعلم حضوری مدرک میشود اما
درک آن ادراک بعلم حصولی نیست ولہذا صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنه فرموده العجز
عن درك الادراك ادراك و چون درک آن ادراک نباشد تقریر و بحث از آن محال ست
و ممنوع ولہذا علی مرتضی رضی اللہ عنه فرموده البحث عن سر الذات اشراک ای برادر بدانید
که علم ظاهر عبارت ست از علم حصولی که مستفاد ست از قرآن و حدیث و آن علمیت بشرائع
و احکام از عبادات و معاملات و علم است بمبدء و معاد و علم توحید باری تعالی و اتصاف او
بصفات کمال و منزه او از نقص و زوال بوجهی که علم حصولی بدان متعلق تواند شد و واجب ست
در ین مقام عنان داری و توقف قال اللہ تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب
و اُخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء
الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا اللہ والراسخون فی العلم یقولون
آمنا به کل من عند ربنا حصر راسخان فی العلم و درین مقام همین قدر ست که بگویند که آنچه
مراد ما است حق ست و دران گفتگو نکنند حق تعالی خبر داده الرحمن علی العرش استوی

ید الله فوق ایدیهم وایناما تولوا فثم وجه الله باید دانست که مراد خدا تعالی کو معنی استوا و ید و وجه برای حق
نیست بلکه کیفیت سمع و بصر حق تعالی و سلم و کلام و غیره بر ما واضح نیست ایمان باید آورد و تکلم
در کنه آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث بران ناطق است از عذاب قبر و وزن اعمال و صراط
وغیره که در عقل ما گنجایش نکند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید کوشید سه
نه هر جای مرکب توان تاختن که جاها سپر باید انداختن + فرقها باطله مجسمه و قدریه
وغیره چون پیروی عقل و پیروی متشابهات کردند در وادی ضلالت رفتند از قرآن ثابت است
که خلقکم وما تعملون ازین معلوم میشود که خالق افعال عباد خداست و با وجود آن استناد
عمل به بندگان فرموده ایمان بدان باید آورد و باید گفت لاجبر ولا تفویض بل امر بین
الامرین جبریه و قدریه پیروی عقل کرده در وادی ضلالت افتادند این بحث از علم ظاهر رفت
اکنون علم باطن چیست بیان کرده میشود ای برادر حق تعالی میفرماید که نحن
اقرب الیه من حبل الورید نحن اقرب الیه منکم آیات دلالت دارند که حق تعالی
از مخلوقات قریب تر است از انها با نها پس ایمان باید آورد که حق تعالی اقرب است با خلق و اقربیت
او با خلق نه اقربیت مکانی است که مستلزم جسمیت است بلکه اقربیت بی کیف که عقل را بدان راه نیست
این اقربیت عام است مومن و کافر دران شریک اند و یک قرب و اقربیت دیگر است که مخصوص
بخواص بندگان خدا قال الله تعالی ان رحمة الله قریب من المحسنین و در حدیث
صحیح قدسی آمده لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته
کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به الحدیث این اقربیت
درجات غیر متناهی است چنانچه لایزال بران دلالت دارد وقال الله تعالی وان الله
لمع المحسنین وقال موسی ان معی ربی سیهدین وقال محمد صلی الله علیه وسلم

لا تحزن ان الله معنا این معیت واقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند واین ولایت
که عبارت از اقربیت بی کیف ست مستلزم علم حضوری ست که بذات وصفات الهی متعلق
باشد وآنرا علم باطن وعلم لدنی وعرفان گفته میشود وجه استلزام آنکه چون شخص را با ذات خود
علم حضوری ست که محتاج حصول صورت نیست درهیچگاه درآن غفلت را راه نیست بخلاف علم
حصولی که دائمی نباشد وغفلت از لوازم اوست پس بحق تعالی وصفات او که اقرب از ذات
وی بوی البته علم حضوری متعلق باشد ۔

سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار هم در اقربیت عامه شریک اند گو از
اقربیت خاصه محروم اند پس باید که آنها را هم علم حضوری باشد ۔ **جواب** زنگ شرک ومعاصی
مانع علم حضوری اوست که او باوجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعید ست حقتعالی میفرماید
فبعدا للقوم الظالمین مولوی روم میفرماید ست رو تو زنگار از رخ پاک کن + بعد از ان
آن نور را ادراک کن ۔ **سوال** اسباب حصول ولایت وعلم لدنی چیست ۔

جواب ولایت که عبارت از قرب ومعیت ست ثمره محبت ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
المرء مع من احب متفق علیه ومحبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتبا که آنرا در اصطلاح صوفیه
جذب گویند یعنی محبت وکشش از جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس

شیخ کامل مکمل اعنی پیغمبر ونائب پیغمبر باشد دوم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد وریاضت قوله تعالی
الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب دلیل ست بر هر دو طریق جذب وسلوک وفضل
صحابه بر سائر امت دلیل ست بر آنکه صحبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصول بحق قوله صلی الله علیه
وسلم اتبعونی یحببکم الله وقوله تعالی لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل
حتی احببته دلیل ست بر آنکه اتباع رسول ونوافل موجب محبت ست ووسیله قرب غرضکه از تا

صحبت و صرف همت شیخ کامل مکمل و اعمال صالحه موافق تجویز شیخ حصول ولایت میشود

سوال فائده که مترتب بر حصول ولایت و علم لدنی باشد چیست - **جواب**

قرب الهی و تعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات و صفات اعلی فوائد است و دیگر فائده دوم آنست

که اعمال صالحه و اتباع سنت بلا اختیار مرغوب طبیعت او شود و مکروهات شرعی بالطبع مکروه طبیعت

گردد و کلفت تکلیفات شرعی او ساقط گردد حق تعالی در حق صحابه پیغمبر ما ولکن الله

حبب الیکم الایمان وزینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان

اولئک هم الراشدون فضلا من الله ونعمة رسول الله فرموده صلی الله علیه وسلم

لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به دیگر فائده آنست که ثواب طاعات او

برابر باشد و در یک رکعت نماز او بهتر از هزار رکعت دیگران باشد رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده در حق

صحابه لو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه یعنی اگر دیگر

مثل جبل احد زر در راه خدا خرج نماید برسد در ثواب یک سیر یا نیم سیر غله که کسی از اصحاب

خدا داده باشد ازین میان سابع شد که ظاهر شریعت و باطن تقاضد و تلازم است هر قدر که

شخص در استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب و علم باطن افزاید و هر قدر که در مراتب

قرب افزاید زیادت استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که آنچه جهال میگویند

که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد باطل و غلط است ان اولیاؤه الا المتقون ولکن

اکثرهم لا یعلمون **سوال** از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوری است

در بیان و تقریر نمی آید که آن از نوع علم حصولی است و حال است در قیل و قال نمی آید بیت

این مدعیان در طلبش بیخبر انند * آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد پس جماعت اولیاء الله

که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج و قرب و دنو و تدلی گفتگو کرده اند در باب

مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند آنجا ست جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیست
نه حضوری و بناء این علوم بر کشف ست و کشف عبارت ست از مطالعهٔ عالم مثال —

بدان ای برادر که مثل دیگر ست و مثال دیگر مثل عبارت ست ازانکه دو چیز از یک جنس باشند
و این در بارهٔ حقتعالی و صفات او محالست و مثال عبارت ست ازانچه بیان مراد کنند باو مثالی همچو
چنانکه گفته شود که بادشاه مثل آفتاب ست که عالم از نور روشن میشود و حالا که بدو از یک خفیس میشوند
پس باید دانست که در عالم مثال از واجب تا ممکن مادی و مجرد هر یک متمثل میشود یوسف علیه السلام سالهای خشکی
و سالهای بارش شخصی را که صورت گاوهای لاغر و گاوهای فربه بخواب دیده نشان داده بود و رسول
کریم تپ مدینه را بصورت زنی سیاه دیده که از مدینه بجحفه رفته و رمضان را بصورت ... خوش خورده
پس تا وقتیکه حقتعالی میخواهد که مرتبهٔ قرب و ترقی در ان بر یکی از دوستان خود منکشف سازد او را در عالم
مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات مینماید و صوفی مثالی میبیند که صورتها
از جای خود سیر میکند تا وقتیکه از دائرهٔ امکان خالی شده بدائرهٔ ظلال صفات میرسد خود را
بظلی از ظلال رسیده می بیند که در آن ظل داخل شده بعد از ان می بیند که همرنگ آن ظل میشود و خود را
دران فانی و با وجود آن ظل باقی می بیند بعد از ان از ظل ترقی میکند و باصل آن میرسد و در ان
فانی و باقی میشود همچنین در ظلال های بسیار و صفات و اسماء بیشمار فنا و بقا حاصل میکند ازین حال
مولوی روم خبر میدهد بیت هفت صد هفتاد قالب دیده ام * همچو سبزه بارها روئیده ام
درچنین حال صوفی را متخیل میشود که وجود من و وجود سائر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی
سوا ذات حقتعالی نیست پس یکی ازین جماعت در غلبهٔ محبت و در سکر و مستی است میگوید انا الحق
و سبحانی ما اعظم شانی و هر که ازین جماعه با وجود غلبهٔ محبت از سعهٔ حوصله مثل پیغمبران و ارث اوست
میداند که بنده بنده است و خدا خدا است و انچه می بینم صورت مثالی ست که در عالم خیال جلوه

سه جواب اندر که موشکی شتر شد ٭ فریق اول اصحاب وحدت وجود اند و فریق ثانی
اصحاب وحدت شهود کسی از بزرگی پرسید که منصور حلاج انا الحق گفته و بایزید بسطامی سبحانی
ما اعظم شانی گفته و سید المرسلین ما عرفناک حق معرفتک فرموده این تفاوت از کجاست
آن بزرگ جواب داد که حوصله منصور و بایزید مثل کوزه بود که در اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انبیا
مثل دریای محیط بود با وجود وفور آب در مقام عبودیت متمکن ماند و هل من مزید گویان طالب [illegible]
شد رب زدنی علما **سوال** از کلمات اولیاء الله که اکثر کلمات سرزده که ظاهر شرع مخالف آنست
در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد ـ **جواب** اگر ممکن باشد آن کلمات
را تاویل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سکر است
او را معذور باید داشت کلام السکاری یطوی و لا یروی مولوی سفر باید مثنوی
چون پری غالب شود بر آدمی ٭ گم شود از مرد وصف مردمی ٭ هر چه گوید آن پری گفته
بود ٭ پس پری را گرد کاری چون بود ٭ و اگر صاحب مقال از اهل صحو است بر قصور فهم
خود حمل باید کرد چنانچه در کلام الله و کلام رسول متشابهات اند همچنین در کلام اولیاء الله
هم متشابهات اند که عقل از ادراک آن قاصر است و چون دائره عبارات تنگ است و الفاظ
در مقابله معانی که در او زبان عوام میزان گنجید موضوع گشته و آن معنی که بر اولیا مکشوف
میشوند برای آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار باستعارات و مجازات تکلم میفرمایند و در آن درست
عوام نیستند ناچار معانی آن پی نمی برند هر کس که از معنی آشنائی دارد بجای آن پی می برد حاصل آنکه
انکار اولیاء الله نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان اوست باید ترسید که در حدیث قدسی
آمده من عادی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة دشمنی با اولیا دشمنی کردن است با خدا
لیکن بر کلمات شان که مخالف شرع باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری

عراقی قدس سره سفیر باید الهی اولیای خود را چه آفریدی که ظاهر شان سم قاتل است و باطن شان
تریاق نافع هرکه به ظاهر شان چسپید بموت ابدی گرفتار شد و هرکه بباطن شان پی برد حیات
ابدی یافت الهی اولیای خود را چه آفریدی که هرکه آنها را نشناخت ترا یافت و هرکه آنها را نشناخت
ترا نیافت مولوی روم سفیر باید مثنوی کار پاکان را قیاس از خود مگیر ✦ گرچه باید در نوشتن
شیر و شیر ✦ در نیابد حال پخته هیچ خام ✦ پس سخن کوتاه باید والسلام ✦ حضرت
قیوم ربانی قطب صمدانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین عربی
قدس سره فرموده که منکر شیخ در خطر است و معتقد کلمات شطحیه شیخ نیز در خطر شیخ را از اکابر اولیاء
الله باید دانست و کلمات شطحیه شیخ را به ظاهر آن فرود نباید آورد طریق اسلم همین است۔
نوشته بودند که در تفسیر قوله تعالی ثم دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی
اهل سنت و جماعت را اختلاف است صوفیه بر قرب حقتعالی حمل میکنند و بیشتر از ان قرب جبرئیل
مراد میفهمند حیرانم حکم تحقیق این امر بنویسند صاحب من باعتبار روایات حدیث در هر دو
عربیت قرب حقتعالی از این آیه فهمیدن نزد فقیر راجح تر است اما باعتبار حدیث پس اینجا جمهور
مفسران اصحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک و ابن عباس که رئیس مفسران است
واز جمهور شان من السلف قالوا دنا الجبار رب العزة فتدلی حتی کان منه صلی الله علیه وسلم
قاب قوسین او ادنی اگرچه عائشه رضی الله عنها و بعضی مفسران این آیه را حمل میکنند بر قرب
جبرئیل و منشاء قول این جماعت نیست مگر استبعاد دنو و تدلی و استوا در ذات حق سبحانه تعالی که این
چیزها از خواص جسم است و این استبعاد بیجاست لقوله تعالی منه آیات محکمات هن ام الکتاب
واخر متشابهات در قران مجید متشابهات بسیار اند الرحمن علی العرش استوی
ویبقی وجه ربک وید الله فوق ایدیهم و یاتیهم الله فی ظلل من الغمام

پس چرا این آیه را هم از آن قبیل نشمارند که تاویلات رکیکه قائل میشوند و اما من حیث العربیه پس
بجهت آنکه سوق کلام آنست که حق تعالی میفرماید وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی
علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی وهو بالافق الاعلی ثم دنا فتدلی
فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی پس علمه شدید القوی صفت ست
بعد صفت وحی را همه وحی بتوسط جبرئیل نیست بلکه بعضی بتوسط جبرئیل و در بعضی بی توسط
جبرئیل پس اگر شدید القوی جبرئیل مراد باشد بر هر فرد وحی شدید القوی صادق نیاید و نیز قول تعالی
فاوحی الی عبده ما اوحی صریح ست که مراد از شدید القوی حق سبحانه است نه جبرئیل والا
انتشار ضمائر لازم آید و آن در کلام فصحا مستنکر است و نیز دنو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم
نمیشود که پیغمبر از جبرئیل افضل بود و نیز هر کس که از دنو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گویا این
آیه نزد او حکایت از آن واقع ست که رسول کریم جبرئیل را بصورت اصلی او که شمس صدر متصل
جبل عرفات دیده بود و آن واقع حالی ست بخلاف سیاق الاوحی بر حی را لبد امداد حالانکه جمله ثم دنی
فتدلی که معطوف ست بر جمله علمه شدید القوی بسبب عطف صفت وحی نمیتوانند شد
پس ظاهر شد که مراد از دنو و تدلی قرب حق ست چنانچه مولوی روم میفرماید **بیت**
اتصالی بی تکیف بی قیاس ۔ هست رب الناس را با جان ناس ۔ نوشته بودند
که صوفیه اذا زلزلت الارض زلزالها را بر نفس انسان فرود می آرند و کریمه صم بکم عمی
فهم لا یرجعون و الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم
را که نوا یکسون در حق منتهیان میگویند حالانکه در حق کفار ست صاحب من
این گفتگو را هیچ اعتبار نیست نه تفسیر قران تفسیر قران همان است که مفسران گفته اند بر فن
اعتبار اعتراض نیست فرو شده خبار از عرب گفت الخیار عشره بده هم صوفی الشنید [illegible]

چون بہوش آمد مردم از وی پرسید گفت او از کان اخبار حشر دیدم بدیہم کیفیت الشراب و شک
نیست کہ چنانچہ بر کفار صادق ست کہ صم بکم عمی بل الکن فہم لا یرجعون عن آیاتہم
منتہیان از غیر حق صم بکم عمی انہم لا یرجعون عنہ تعالیٰ الی غیرہ و چنانچہ اعضا کفار بر زیان شان شہادت
خواہند داد کہ موجب تعذیب آنہا خواہد بود اعضا مومنان برای آنہا شہادت خواہند داد کہ موجب
تکریم آنہا باشد رسول کریم فرمودہ کہ تسبیح و تہلیل بعقد انامل بخوانید فانہن مسئولات مستنطقات یوم
القیامۃ نوشتہ بودند کہ متکلمان میگویند الایمان لا یزید و لا ینقص و در حدیث شریف
الایمان بضع و سبعون شعبۃ افضلہا قول لا الہ الا اللہ و ادناہا اماطۃ الاذی
عن الطریق تطبیق دران چگونہ باشد صاحب من چون رسول کریم ایمان را تفسیر
کردہ بقولہ علیہ السلام ان تؤمن باللہ و ملئکتہ و کتبہ و رسلہ و الیوم الآخر و تؤمن
بالقدر خیرہ و شرہ و نیز از احادیث متواترہ باجماع ثابت شدہ کہ اعمال داخل ایمان نیست
بمعنی آنکہ اگر شخصی ایمان دارد و اعمال صالحہ ندارد و مرتکب کبایر ست آخر کار او بہشتی ست لہذا
ابوحنیفہ رحمہ اللہ گفتہ الایمان لا یزید و لا ینقص یعنی نفس ایمان کہ عبارت ست از اقرار باللسان
و اعتقاد جازم بقلب دران زیادت و نقصان متصور نیست چراکہ در اعتقاد اگر ذرہ ریب و شک ست
ایمان نیست و اگر ریب و شک نیست ہم درست ایمان ست این حصر دایر ست بین النفی و الاثبات
پس دران زیادت و نقصان را گنجائش نیست لیکن چون از احادیث کثیرہ و از آیات قرآن زیادت
ایمان و نقصان مفہوم میشود قال اللہ تعالیٰ الذین آمنوا زادتہم ایمانا و ازدادوا ایمانا مع
ایمانہم و ان اللہ لا یضیع ایمانکم و نحو ذلک لہذا شافعی رحمہ اللہ و اکثر محدثین میگویند کہ الایمان
یزید و ینقص چنانچہ امام بخاری در صحیح خود باب الایمان یزید و ینقص نوشتہ ست لیکن نزد
فقیر این نزاع گویا نزاعی ست لفظی چراکہ فقط اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نزد فریقین بالاتفاق ست

از خلود فی النار و سبب دخول جنت است ولو بعد التعذیب و زیادت نورانیت هم ایمان و کثرت ثمرات مترتب
مترتب شدن بر آن باتفاق از اتیان اوامر و اجتناب مناهی ست پس تنازع لفظی شد و صوفیه علیه
میگویند که ایمان را صورت است و حقیقت صورت ایمان همین اقرار است و تصدیق بالقلب و حلیه او
اعمال صالحه است و اجتناب از مکروهات شرعی و از فضول مباحات و حقیقت ایمان تصدیق و ایمان
و اطمینان نفس ست و دلیل بر تصدیق و اطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت گردد
حسن بصری رضه که سر سلسله صوفیه کرام است گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوراخ اژدها است
پس محالست که آن شخص در آن سوراخ انگشت گذارد و اگر شخص انگشت در سوراخی نهاد پس معلوم شد
که او را بر بودن مار در آن سوراخ یقین نیست پس معلوم شد که هر که گناه کبیره میکند او را بر وعیدات
شرع یقین کلی نیست و هر که او را بر وعیدات شرع یقین نیست کامل است ایمان ندارد و چون این وجدان
دریافته میشود که با وجودیکه بفضل الهی بر شرایع و صدق رسول یقین قلبی ست و منها صدور معصیت میشود
پس ازینجا دریافته میشود که منشاء کفر باقی ست آن نفس ست که اماره است بالسوء هرچند حق سبحانه تعالی
بفضل عمیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب برای دخول بهشت و نجات از دوزخ مقرر فرموده و ایمان مقید
قبول نمود لیکن ایمان نفس هم مطلوب است و برای مراتب قرب شرط قال الله تعالی یا ایها الذین
آمنوا آمنوا بالله و رسوله ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر مطلوب است پس ایمان اول
ایمان قلب ست و ایمان ثانی ایمان نفس و قال سبحانه یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک
یعنی من غیره راضیة یعنی بکل ما اراد مرضیة فادخلی فی عبادی یعنی فی الذین قال الله تعالی
فیهم لابلیس ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و ادخلی جنتی شاید که مراد ازین جنت
جنت ذات باشد که در حدیث آمده ان فی الجنة جنة لیس فیها حور و لا قصور یتجلی فیها ربنا
ضاحکا چون نفس ایمان آرد اسلم از شیطان صادق آید و رذائل نفس از کبر و حسد و حقد برطرف گردد

پاک گردد و اگر محاسبه بر ارادهٔ نفس باشیست قال الله تعالی ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه
یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و در حدیث وارد شده و اجماع امت
بران است که معاصی که بجوارح تعلق دارد از اراده کردن حساب و عذاب نشود تا که صدور آن عمل
نشود و از اراده کردن طاعت ثواب یابد و از عمل کردن آن ده چند ثواب یابد پس مراد از ما تخفوه فی
انفسکم درین آیه رذائل نفس است والله اعلم ای برادر ایمان آوردن نفس بدون توجه شیخ کامل
مکمل صورت نه بندد مولوی روم میفرماید بیت نفس را کشته تغییر از ظل پیر + و اسن آن نفس کش را
سخت گیر + نوشته بودند که صوفیه میگویند که اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در عاقبت
سود مند خواهد بود صاحب من کسیکه اگر باین معنی گفته باشد که مطلقاً سود مند نخواهد شد پس غلط گفته
بلکه ازین قول کفر لازم می آید و اگر باین معنی گفته باشد که آنچه صوفیه آنرا سود و بهبود خود میدانند ازین محروم خواهد بود
پس گنجایش دارد ایمان مجازی برای دخول جنت است و ایمان حقیقی برای وصول بخالق جنت فاین هذا
من ذلک لیکن ایمان مجازی هم با حلیه اعمال صالحه اگر در گور برده شود غنیمت است ع هنیا لارباب
النعیم نعیمها + وللعاشق المسکین ما یتجرع + بیت آسمان نسبت بعرش آمد فرود + ورنه
بس عالیست پیش خاک تود +

مکتوب بجیب شیخ محمد قاضی مذکور بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله والصلوة
علی رسوله نوشته بودند که بعضی کلمات صوفیه اهل شرع تکفیر صوفیه میکنند چنانچه مولوی
روم میفرماید مثنوی چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد + موسئی با موسئی در جنگ شد + چون به بیرنگی
رسی کان داشتی + موسی و فرعون دارند آشتی + و همچنین مولوی عبدالرحمن جامی میفرماید بیت
همسایه و همنشین و همره همه اوست + در دلق گدا و اطلس شه همه اوست + و همچنین جا جا اعتقاد باید کرد
مهربان من مردم که تکفیر میکنند و بر مراد قائل اطلاع نیافته لب بطعن میکشایند بیجا میکنند اول مرام

اما ال را باید نسبید لعبارات حکم باید کرد ایچنین مقالات مبنی بر وحدت وجود ست که همه اوست میگویند هم
از دوست ست در انجمن فرق و نهان خانه جمع بالله همه اوست ثم بالله همه اوست و با یمعنی نمیگویند
که زید هم خداست و عمرو هم خداست نعوذ بالله منها و نه با یمعنی که حق تعالی بنفس کل اشیا ست و اشکال
ممکنات افراد او اند این هردو قول کفر صریح ست و انکار وجود حق تعالی نعوذ بالله منها بعض جهال
کلام بزرگان را بر همه اوست باطلاق خود حمل کرده با الحاد میروند و بعضے زبان طعن بر بزرگان میکشایند و در حقیقت
صوفیه وجودیه حق تعالی را بوجود حقیقی موجود میدانند سوا خدا کسی را موجود نمیدانند و عالم را در مرتبهٔ وهم
میدانند لا اله الا الله لا موجود الا الله میگویند و درینجا چند اعتراض وارد میشوند یکے آنکه این مذهب
شبیه است که حقائق موجوده محسوسه را موهوم گفته شود و فرق در مذهب سوفسطائیه و درین مذهب
چیست دوم آنکه استدلال بر وجوب واجب از وجود ممکنات کرده میشود و لهذا در کتب عقائد اول مسئله
حقائق الاشیاء ثابتة مینویسند پس اگر عالم ممکنات موجود نباشد استدلال بر صانع فوت میشود
سوم آنکه ربنا ما خلقت هذا باطلا منافی این قول ست چرا که موهوم باطل و ناچیز ست
چهارم آنکه بالفرض اگر عالم موهوم باشد و حق تعالی موجود پس همه اوست گفتن چگونه راست آید که اتحاد
موجود با موهوم محال ست و معنی این ابیات و امثال آن چه باشد — جواب ازین اعتراضات آنست
که فرق در میان مذهب سوفسطائیه و درین مذهب آنست که سوفسطائیه عالم را موهوم بتقسیم میگویند
که منشا تحقق آن اصلا نیست و لهذا استدلال بر وجود صانع فوت میشود و صوفیه وحدت حقیقی یعنی
وجود واجب را منشا توهم کثرت که عبارت است از عالم امکان میدانند چنانچه شعله جواله منشا توهم
دائره میگردد و چنانچه زید اگر در آئینه خانه در رود عکوس او در آئینه های رنگارنگ باشکال و الوان
مختلفه ظاهر شود پس شک نیست که شعله و زید در خارج موجود اند و دائره و عکوس آئینه اصلا تحقق
و ثبوتی ندارند و معهذا آن دائره و عکوس دلیل اند بر وجود زید ربنا ما خلقت هذا باطلا صادق ست

چراکه عالم را در مرتبهٔ وهم برای استدلال بر وجود خود پیدا ساخته و معهذا صوفیه باستدلال کار ندارند
حاصل استدلال حصول علم حصولیست نه حضوری کسی بر وجود خود که آنرا علم حضوری متعلق است محتاج
استدلال نیست مولوی روم میفرماید مثنوی آفتاب آمد دلیل آفتاب ✤ گر دلیلی بایدت
ازوی رو متاب ✤ پای استدلالیان چوبین بود ✤ پای چوبین سخت بی تمکین بود ✤ لهذا این جواب
همه اعتراضها مضمحل گشته مگر اعتراض چهارم و جوابش آنکه همه اوست گفتن خالی از تجوز نیست
چراکه چون تحقق دائره شعله و عکوس زید که در آئینه حاضر ظاهر گشته اصلا نیست مگر همان شعله و زید
پس اگر آنرا بالمجاز عین زید گفته شود و عین شعله گفته شود هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش
دارد که آن موجود است و این موهوم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل ما سوا میشود لهذا ازان تحاشی
نموده به عینیت قائل شده اند و اگر نه مراد ایشان آن عینیت نیست که مستلزم کفر باشد نعوذ بالله منها
پس معنی بیت مولوی جامی رحمة الله علیه معلوم شد که مراد مولوی جامی رحمة الله علیه آن نیست
که معترض فهمیده است حالانکه خود مولوی میگوید بیت ز عرش ذات او تا فرش هر چه هست ✤ همه
خیال ازان برتر است ✤ و معنی بیت مولوی روم قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق است
با صفت او چون او بی رنگی خود اسیر رنگ شد یعنی در مرتبه وهم بکثرت تعلق گرفت موسی با موسی
در جنگ شد یعنی از مکنونات افراد متعدده و متکاثره برآمد موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم از یک حضرت اند
چه بر یک منشاء مظاهرات اند و با این احکام و احوال مختلفه دارند مراد در جنگ شدن همین تکثر و اختلاف
است چون به بی رنگی رسی کان داشتی ✤ موسی و فرعون دارند آشتی ✤ یعنی چون صوفی
در وقت مراقبه مستغرق مشاهده وجود حقیقی می شود و دران وقت موسی و فرعون هر دو از نظر او ساقط
میشوند و تعدد و تکثر مطرح نظر او نمیباشد ازان وقت خبر میدهد که موسی و فرعون دارند آشتی و از همین
حالت مولوی روم قدس سره خبر میدهد ع علم حق با علم صوفی گم شود ✤ این سخن کی باور مردم شود

یعنی آنکه صوفی متوجه ذات بحت میشود در آن وقت صفات الهی هم منظور نمی باشد پس علم وی آید
که علم حق که یکی از صفات حقیقیه حق است و انفکاک او از ذات محال است در آن وقت نه علم وی
انهم ملحوظ نمی باشد پس در علم صوفی گم شده نه نفس الامر **سوال** از این تقریر امکان صحت
مسئله وحدت وجود ظاهر شد لیکن دلیل بر این دعوی چیست - **جواب** این جماعه بر این دعوی هر چند دلائل
مذکور کرده اند و در آن کتب و رسائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل ایشان کشف است لا غیر صوفیه
شهودیه میگویند که این جماعه که همه اوست میگویند در غلط افتاده اند و منشاء غلط ایشان دو چیز است
یکی سکر عشق و مقتضای عشق آنست که غیر محبوب از نظر محب مستور گردد و هر سو که روید جز ذات
معشوق که در خیال او مستقر است شهود میگردد در عشق مجازی هم این صورت ظاهر میشود دوم
آنکه وجود ممکن در مقابله وجود واجب بمنزله لاشی است و لهذا علما وجود را کلی مشکک میگویند عقلا
الممکن فی نفسه لیس وله من علته ایس و رسول کریم صلعم میفرماید اصدق القول قول لبید
الا کل شیء ما خلا الله باطل + یعنی عدم ذاتی اوست و وجود او مستعار است از حق جل وعلا
پس وقتیکه بحکم قوله تعالی ان تؤدوا الامانات الی اهلها انسان تصور کند و یقین داند که وجود
ممکنات ذاتی شان نیست مستعار است در وقت غلبه این تصور ممکن را البته از وجود خالی خواهد یافت
و خواهد گفت لا موجود الا الله چنانچه زیدیکه برهنه بود و پارچه عاریت پوشیده است اگر آن پارچه را
بغیر نسبت کند و در این ملاحظه استغراق نماید البته خود را برهنه خواهد دانست و چنانچه شخصی نظر خود
در آفتاب دوخته باشد البته روشنی چراغ در نظر او تاریک خواهد بود و این دید اقرب بصواب و اوفق
بکتاب و سنت و اجماع است **سوال** فریق ثانی صوفیه که قایل وحدت شهود اند میگویند
که در خارج حقیقی غیر از واحد حقیقی هیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظلی بوجود ظلی موجود اند این
چه معنی دارد **جواب** این جماعه که عالم را ظل و عکس تعبیر میکنند بالمجاز میکنند و نیز آنچه

الآنچه جهال میگویند که درمیان شریعت وطریقت ویا شریعت وحقیقت تضاد است این از نافهمی
انهاست معنی شریعت وطریقت وحقیقت نفهمیده اند شریعت در لغت معنی راه راست لهذا
راه عام را شارع میگویند ودر اصطلاح اهل اسلام شرع عبارت است از جمیع ما جاء به النبی
صلی الله علیه وسلم که راهیست موصل بخدا وموصل بجنت وهمین است صراط مستقیم که حق تعالی
سوال کردن آن تعلیم فرموده بقوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت
علیهم واین راهیست که حق تعالی همه انبیا را به تسلیک آن امر فرموده قال الله تعالی
شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم
وموسی وعیسی ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه
الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب یعنی این شریعت که برای تمام رسولان
مقرر کرده ایم وبه پیغمبر علیه السلام بدان وصی کرده ایم آن شریعت آنست که دین را درست کنید
وتفرق روا ندارید یعنی همت خود را یکسو دارید یعنی قبله توجه جز واحد لاشریک نگردانید آنچه
امر کرده بدان امتثال نمائید وآنچه منع کرده از آن اجتناب کنید ودر امور مباحه هر کاری که کنید
برای خدا کنید وبا هر که دوستی گزینید برای خدا وبا هر که دشمنی گزینید برای خدا وخوف وطمع بجز وی
از کسی نکنید عن ابی امامة رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب
لله وابغض لله واعطی لله ومنع لله فقد استکمل الایمان رواه ابو داود وعن
انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب
الیه من ولده ووالده والناس اجمعین متفق علیه وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ثلث من کن فیه وجد بهن حلاوة الایمان من کان الله
ورسوله احب الیه مما سواهما ومن احب عبدا لا یحبه الا لله ومن کره ان یعود

فی الکفر بعد ان انقذه الله منه کما یکره ان یلقی فی النار متفق علیه وقال الله تعالی
قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها
وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله
فتربصوا حتی یاتی الله بامره ازین آیه واحادیث معلوم میشود که مسلمان کامل وقتی شود
که غیر خدا دیگرے محبوب ومقصود ومنظور خاطر او نباشد همین معنی اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه
کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه هست یعنی گران ست بر مشرکان انچه بسوی آن
میخوانی تو ایشان را یعنی قبله توجه یکی ساختن بر مشرکان ثقیل ست پس کسیکه غیر خدا را می پرستند
از بت پرستان وآتش پرستان آنها شرک جلی دارند وکسیکه باوجود ایمان وتوحید قبله توجه او واحد نیست
او نیز خالی از شرک خفی نیست واو را مومن کامل نتوان گفت الله یجتبی الیه من یشاء و
یهدی الیه من ینیب یعنی هر کرا خدا میخواهد برگزیده میکند خواه بلا واسطه مثل انبیا یا بواسطه انبیا نائبان شان
وهدایت میکند خدا کسی را که رجوع می آرد بسوی او یعنی بجذب وسلوک این دولت ایمان حقیقی میسر میشود
ازین تقریر واضح میشود که شریعت محمدی که همان شریعت سائر انبیاست همانست که آنرا فقرا طلب
میکنند وحاصل میسازند وآنرا در اصطلاح حقیقت میگویند یعنی حقیقت شریعت ست نه چیزے دیگر
که آنرا جهال متصوفه شریعت ساختند ازین واضح تر میگویم که شریعت عبارت ست از ما جاء به النبی
صلی الله علیه وسلم وآن چهار چیز ست یکم اقرار کردن بزبان دوم اعتقاد دل بحقیت انچه قرآن
وحدیث بدان ناطق ست سوم تحسین اخلاق یعنی ازاله اخلاق رزیله از کبر وحسد وحقد وجزع
وحرص وریا وسمعه وبخل ومانند آن واتصاف باخلاق حمیده چون توبه وزهد وتوکل وقناعت
وصبر وشکر ورضا ومانند آن چهارم اعمال جوارح موافق کتاب وسنت کردن از امتثال اوامر
واجتناب مناهی اقرار بزبان فقط بدون این سه چیز دیگر لاشی محض ست واین سه دیگر که اهم است

هریک را صورتیست و حقیقتی حقیقت اعتقاد آنست که بمنزلهٔ استدلال وارد بعلم حضوری
لایزالی برسد امیرالمؤمنین علی مرتضی رضی الله عنه میفرماید لو کشف الغطاء لما ازددت
یقینا و ابوذر غفاری رضی الله عنه گفت اسهرت لیلی واظمأت نهاری فتجلی المنظر الی
عرش الرحمن بارزا تا که در بند استدلال ست شبیه با یونانیان و امثال ایشان در بحث و
جدال ست گاهی مغلوب و گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فنای نفس دست دهد و اگر نه دعوی
محض ست علما رنا هر اخلاق سیئه را بد می‌دانند که آیات و احادیث بدان ناطق ست اما خود را
ازان پاک نمیکنند کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون شیخی از اولیا علیهم الرحمه با
ابن سینا در مجلس خود گفت که ابن سینا ادب ندارد این سخن با ابن سینا رسید ابن سینا کتابی
از تصانیف خود در بیان اخلاق و آداب نزد آن شیخ فرستاد و گفت من در باب آداب تصانیف
چنین دارم شیخ گفت که من نگفته ام که ابن سینا ادب نداند بلکه گفته که ادب ندارد و دانستن
چیزی دیگرست و اتصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت اعمال جوارح آنست که رسول کریم صلی الله
علیه وسلم فرموده ان تعبد ربک کانک تراه یعنی با دوام حضور و این بدون فنای قلب
میسر نشود پس حقیقت همان حقیقت شریعت ست لا غیر فقط اقرار بزبان کردن و تصدیق با قلب
نمودن و فرائض بظاهر بجا آوردن و از محرمات منهیه در پرهیز کردن صورت شریعت ست و حقیقت
شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هدایه و صحیح بخاری و امثال ایشان خارج نیست لیکن
از خواندن آن جز صورت بدست نمی آید و بحقیقت آن نمیرسد عقیدهٔ اهل سنت و جماعت که
افعال العباد مخلوقة لله تعالی اگر باین مسئله حق الیقین حاصل شود طمع و خوف از غیر خدا زایل
نگردد و عقیده اهل سنت چنین ست و معتزله میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد مخلوق
خدا اند پس مخلوق مخلوق مخلوق اند ولو بالواسطه عنه عوام الناس در مقام تسلیم سلاطین امرا

ازینجاست اعتزالی هم در غلط اند سوای آنچه حقیقت شریعت است الا غیر پس معنی
قول بعضی که گفته اند کل حقیقة ردته الشریعة فهی زندقة چیست —
جواب آنکه در عالم مثال بعضا اشیای بصورت غیر مکانی متمثل میشوند چنانچه در مکتوب
سابق نوشته ام و رویت عالم مثال را که آنرا صوفیه کشف تعبیر میکنند از قبیل رویا در منام است
ازینجا رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الرؤیا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزءا
من النبوة و احیانا در صور مثالی بسبب بعضی عوارض اشکال میشود و لهذا در کشف غلط می افتد
و گاهی در فهم و تعبیر آن غلط واقع میشود لهذا اولیاء الله گفته اند که آنچه بکشف معلوم شود آنرا بمعیار شرع
باید سنجید اگر موافق شرع است قبول باید کرد و آنچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد و زندقه
باید دانست و آنچه شرع ازان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد و احتمال غلط لهذا اولیاء الله کسی را
مرید نمیگیرند تا بتکمیل علم ظاهری نپردازد تا در زندقه نیفتد و خلاف شرع اعتقاد نکند و نیز صورت
شریعت بدون حقیقت بیروح است باید حقیقت بصورت دست دهد شریعت و حقیقت چون
روح و بدن است بدن بی روح جماد است و روح بی بدن بیکار چون بحقیقت شریعت رسد گفته شود
اولئک هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم یعنی
برای ایشانست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و رزق کریم در جنت رزق کریم آخر
مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت دریافتی معنی طریقت دریاب طریقت در لغت نیز
راه را گویند اینجا مراد راه تحصیل حقیقت است بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه وسلم
که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بسیف و سنان و زبان و جنان و تاثیر نفس
شریف از باطل بسوی حق رهنمونی فرموده و بکریمه انک لتهدی الی صراط مستقیم مبشر
شده هرگاه شخصی مسلمان میشد در اول صحبت بقدر استعداد باطن آن کس بنور هدایت و

کمالات ولایت منور و مملو شدند چنانچه آئینه در مقابلهٔ آفتاب منور شود بعد ازان لنا ر و صحابه را استعداد
از کلام شریف استفادهٔ علوم ظاهری می‌نمودند بعد ازان در صحبت شریف آنحضرت بسبب
ریاضتها از مهاجرت از اوطان و اهل و عیال و جهاد مع الکفار و بذل النفس و الاموال و قیام لیالی
و صیام ایام ترقیات بعیده میسر می‌شدند کانوا رهباناً باللیل و فرساناً بالنهار در شان ایشان است
لهذا جمیع صحابه از سائر امت افضل‌اند بهترین اولیا بعد ولی از صحابه نرسد کسی از عبد الله
بن مبارک که از کبار تابعین است و از مجتهدان دین و کبار اولیا پرسید که عمر بن عبد العزیز و اویس قرنی
بهتر باشند یا معاویه جواب داد گفت الغبار الذی دخل انف فرس معاویه خیر من
اویس القرنی و عمر المروانی و تفاضل درمیان صحابه باهم زیاده ازانست که تحریر توان کرد
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجةً من الذین
انفقوا من بعد و قاتلوا لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر و المجاهدون
فی سبیل الله غرضکه صحابه کرام تمامهم جامع کمالات ظاهر و باطن بودند و بمرتبه بودند که کسی
بدان مرتبه نتوان رسید حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند و فانکه کل اوست و اهم
نرسم بهاء این بس که رسد ز دور بانگ جرسم بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر
و باطن کردند و بر همان نهج استفاده و مصاحبت و مکالمت از السنهٔ مکرمه و نفوس شریفه
صحابه نمودند همچنین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابه بتاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
نرسد و همچنین تاثیر صحبت تابعین بتاثیر صحبت صحابه نرسد بعد ازان تاثیر صحبت بغایت ضعیف شد
پس بعد قرون ثلثه برخی از اکابر دین متکفل علوم ظاهری شدند و برای استنباط احکام شرعی
از قرآن و حدیث قواعد عربیه از صرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای دریافت معانی
لغوی وضع نموده و قواعد اصول مرتب ساخته تدوین علوم و عقاید و فقه کردند و برخی از اکابر

ودین از علوم ظاهر بقدر ضرور که فرض عین بود اکتفا کرده و فرض کفایه بعهده دیگران گذاشته در آن
تقلید قبول کرده برای فائده استفاده حقائق شریعت و کمالات باطن کمر همت بستند و برای آن
قواعد مقرر نمودند و آنرا طریقت نام نهادند و آنهم مستنبط است از شرع و آن تقلیل طعام و تقلیل منام
و تقلیل مخالطت با عوام و مصاحبت با ارباب قلوب زکیه و نفوس مرضیه و کثرت ذکر و دوری از خلق
و اتباع سنت و ترک بدعت و اجتناب از فضول مباحات و مشتبهات و ترک مالایعنی قال الله تعالی
واذکر اسم ربک وتبتل الیه تبتیلا رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلا
و این امور که مذکور شد همه از احادیث نبوی ثابت اند قال رسول الله علیه السلام من حسن
اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه وقال علیه السلام من حسب کلامه من عمله قل کلامه الا فیما یعنیه
العزلة خیر من جلیس السوء والجلیس الصالح خیر من العزلة وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
خیر مال المسلم الغنم تتبع بها شعف الجبال یفر بدینه من الفتن و در فضائل ذکر و اکثار
آن احادیث بسیار اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر الله حتی یقولوا مجنون
و چون از نصوص قطعیه ثابت است افضل الذکر لا اله الا الله همین ذکر نفی و اثبات مروج طرق
است فراهم نموده پس ارباب وحدت وجود معنی لا اله الا الله لا موجود الا الله ملحوظ میدارند تا وجود
ماسوی الله که در وهم مستقر شده است از نظر ساقط شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و ارباب توحید
شهود لا مقصود الا الله ملحوظ میدارند تا نفی مقاصد نمایند و غیر از واحد حقیقی قبله توجه و مقصودی
دیگر در شیء باقی نماند و میگویند که هرچه مقصود است معبود است چرا که عبادت عبارت است از کمال
تذلل و هرکس برای حصول مقصود در تذلل قاصر نمیشود پس تا نفی مقاصد نکند توحید در عبادت صورت
نبندد و نوشته بودند که نقش مهر مولوی روم مسمی بابیات نفس اژدرهاست این کی مرده است
از غم بی آلتی افسرده است + صاحب من این بیت در حق صوفیان نیست

درحق مصاحبان کمال است نوشته بودند که در متقدمان صاحبان کمال اندک بودند در
متاخرین بسیار شدند صاحب من این سخن محض غلط است صحابه کلهم صاحب کمال بودند
و در قرن ثانی و ثالث بسیار و متاخران اندکی مختلط بودند قال الله تعالی والسابقون السابقون
اولئک المقربون فی جنات النعیم ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین وانهم غلط کرده‌اند زیرا که نسبت
بزمان سابق بیشتر اند لیکن اصحاب کمال همیشه بودند و همیشه باشند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل امتی کمثل الغیث لا یدری اولها خیر ام آخرها نوشته بودند
که مولوی روم میگوید آتش است این بانگ نی و نیست باد مراد ازین آتش چیست از فرقه
کدام است صاحب من مراد از مولوی کامل است که از مرآت نفس خود نمایست و بانگ نی
تاثیرات انفاس شریفه اوست و آتش عشق و محبت الهی است و افروزنده خداست جل وعلا —
نوشته بودند که میگویند که جهاد اکبر جهاد با نفس اماره است و کشتن او لازم است و در کریمه
لا تقتلوا انفسکم منع از قتل نفس است صاحب من عجیب سوال راهی نوشتن این شان
شما بعید است و کشتن عبارت است از ازاله رذائل نفس و متصف ساختن او بصفات حمیده گویا
آن نفس که صفات سبعی و بهیمی داشت رفت و نفسی دیگر متصف بصفات ملکی و روحانی پیدا آمد پس بنا
لا تقتلوا انفسکم را چه مناسبت و مخالفت با نفس اماره جهاد اکبر است رسول الله علیه السلام چون
از غزوه تبوک یا غزوه دیگر باز آمد فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر و قال الله تعالی
وجاهدوا فی الله حق جهاده مراد ازین جهاد اکبر است و قال الله تعالی ونهی النفس عن الهوی
فان الجنة هی الماوی اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک و در حدیث قدسی است
عاد نفسک فانها قامت لمعاداتی نوشته بودند در شان گرفتن نفس تکلیف است

ودر شرع تکلیف نیست اینهم غلط در شرع تکلیف مالایطاق نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کن فی الدنیا کانک غریب او کعابر سبیل وعد نفسک من اصحاب
القبور وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدنیا یوم ولنا فیها صوم عائشه رض میفرماید ما شبع
آل محمد من خبز الشعیر یومین متتابعین حتی قبض متفق علیه لیکن رهبانیت مبتدعه باید کرد
رهبانیه مسنونه باید کرد رسول صلی الله علیه وسلم از گرسنگی سنگ بر شکم می بست وپایهای مبارک
از قیام اللیل متورم شده بودند مردم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک
وما تأخر فرمود افلا اکون عبدا شکورا نوشته بودند که چون درمیان علم ظاهر وباطن
انطباق بود تعارض است صاحب منصور وسلخ عین القضاة چرا بوقوع آمده صاحب من از بنواقعه
خلل در سطا لقیت حال ظاهر وباطن نمیشود چرا که انا الحق گفتن باتفاق علماء ظاهر وباطن کفر است موجب
قتل بشرطیکه در حالت صحو وهشیاری گوید وحکایت از نفس خود کرده بگوید واگر شخصی در حالت مستی وبیهوشی
اگرچه از خوردن خمر باشد که حرام قطعیست این کلمه بگوید کافر نمیشود وقتل او روا نیست کذا فی کتب الفقه
فکیف اذا کان السکر بامر مشروع بل بامر مرغوب اعنی حب الله سبحانه پس علماء ظاهری که در آن وقت
بودند اگر میدانستند که این کس این سخن در بیهوشی میگوید وخبر از خود ندارد یا حکایت میگوید چنانچه کسی تلاوت
قرآن بخواند انی انا الله لا اله الا انا وباوجود همین فتوی بقتل او داده اند پس بنا بر تعصب فتوی داده اند
پس مخالفت آن علماء صوری با علماء باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر وباطن نیست واگر همین بر علماء ظاهر
آن زمان معلوم نبود ودانستند که این سخن باختیار این کس صادر شده است در آن صورت علماء ظاهر
معذورند وماجور که حمایت اسلام کردند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا وبعضی اکابر نقل میکنند که
همان فتوی مهر کرده برای آن کرده که دانست که اگر من برین فتوی مهر نکنم عوام خواهند دانست
که فتوای علماء ظاهر باطل است ودر شرع این سخن گفتن جایز است در آن صورت در اسلام کار تمام خلل آید

والفتنة عظیم رجمیز و قتل نفس برای رفع فتنه عظیم مضائقه ندارد الفتنة اشد من القتل نوشته بودند
کلام خیر نیست که آنها حصول ممکنند لیکن در ریشان و فائده آن جمعیت بعد دانی کلام و مکتوب سابق
و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست و حصول ایشان حقیقت
اسلام و حقیقت عبارت از مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب در دار الجزاء والله اعلم - چه خوش است بیت
عربی ست لیتک تحلو والحیوة مریرة * ولیتک ترضی والانام غضاب * ولیت الذی بینی و بینک
عامر * و بینی و بین العالمین خراب رباعی فارسی آنکس که ترا شناخت جان را چکند *
فرزند و عیال و خانمان را چکند * دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی * دیوانه تو هر دو جهان را چکند *
خرق عادت را نزد اولیاء الله هیچ قدر و مقدار نیست مثل جوز و مویز لعب طفلان میدانند و آنرا باعث
منقصت خود و عیب میشمارند و میگویند الکرامة حیض الرجال باعث شنعت آن بود که درین
حظ نفس است و موجب شهرت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بحسب امرء من الشر ان یشار الیه
بالاصابع فی دینه او دنیاه و تحصیل حظ نفس در دنیا موجب نقصان اجر است در آخرت قال الله تعالی
اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا رسول صلی الله علیه وسلم بر بوریا خفته بود و نقش بوریا بر بدن مبارک
ظاهر شد عمر رضی گریست و گفت یا رسول الله قیصر و کسری و آن قومها و آنها دشمنان خدا اند و تو
رسول الله باین حالت رسول فرمود فیم انت یا عمر اولئک قوم عجل الله طیباتهم فی حیاتهم الدنیا
من میخواهم که برادران خود را که انبیا و رسل بودند تنها بهمین حالت گذران کرده اند ـ
صاحب متن اظهار معجزات مر انبیا را ضروریست که ایشان دعوت کفار واجب است که ایشان بدون معجزات
ایمان نمی آوردند و اولیا دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شرع و تحصیل حقیقت آن لهذا
کرامت ضروری نباید کرامت از اولیا در بعضی احیان مقتضای حال صادر میشود بی اختیار ایشان آنرا
مثل حیض زنان پوشیده میدارند و اکثر اولیا که ظهور کرامت از ایشان بیشتر شده وقت مرگ حسرت کرده

جز اظهور این کرامت از ما نشد. والله اعلم بالصواب۔

مکتوب هفتم بمولوی نعیم الله بهرائچی در تحقیق معنی قیومیت و شرح معنی عشق و محبت با فوائد دیگر

مولانا صاحب مشفق مهربان من سلامت۔ بعد
از سلام سنت الاسلام و اشتیاق ملاقات بهجت آیات واضح رای باد الحمد لله که فقیر تا تحریر رقیمه
بخیر و عافیت ست و احوال مستوجب شکر الهی حق سبحانه تعالی آن مشفق را بسلامت و بر مسند ارشاد
فیض گستر دارد فقیر ذات شریفه را غنیمت میداند و دعا خیر میکند کثر الله امثالکم و بارک الله فی
برکاتکم مبالغ مرسوله بخدمت بی بی صاحبه حضرت والده مرشد و خدمت صاحبزادی عالی نسب
صبیه شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد در حق ایشان بسیار دعا کردند حضور صاحبه حضرت صاحبزادی
که هرگز توقع این فتوح نداشتند کسی از ارباب طریقه توفیق خدمت ایشان ندارد بلکه کم کسی از ایشان
و از احوال ایشان واقف ست از ینجهت بسیار خوش شدند و شکر الهی بجا آوردند مشفق من همشیره
ایشان صحبت گرامی والد بزرگوار خود نیافته ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند
همشیره کلان ایشان صاحب کمالات سنیه بودند و مقامات و بشارات علیه داشتند لیکن اینهم نقد
پاک ست که ایشان هم غیر از نماز و تلاوت قرآن از دنیا و اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده
دارند فقیر را آنچه میسر میشود خدمت ایشان میکند دیگر هیچ وجه از معاش ندارند حق تعالی دوستان را
توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دانند ان شاء الله تعالی این نیاز شما بسیار قبول افتاده
که اگر متوجه جناب حضرت شیخ عز شده بشنید گمان میبرم که از نوازش آنجناب حظ بر دارند۔
مشفق من شوهر صاحبزادی برادرزاده حضرت شیخ خواست روزی این صاحبزادی بادل مجروح
من حکایات ایشان شوهر ایشانرا بخشونت پیش آمده همان شب حضرت ایشانرا در خواب دیدم که مرا
در بغل کردند و بر پیشانی من بوسه دادند و بسیار مهربانی فرمودند۔ آن مشفق در مقام حقیقت محمدی

علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام متوجہ باشند خوب ست در ہر مقام کہ قوت ہم رسد از رفعت معتبر تر ست

حضرت نوح علیہ السلام را حضرت ابراہیم علیہ السلام در مقام خلت رفعت دارند لیکن چون

قوت در آن مقام حضرت ابراہیم راست ایشان را افضل میگویند و خلیل اللہ ملقب باشند حق تعالیٰ

میفرماید وتلک حجتنا آتیناہا ابراہیم علی قومہ نرفع درجات من نشاء ان ربک حکیم

علیم ووہبنا لہ اسحق ویعقوب کلا ہدینا ونوحا ہدینا من قبل ۔ اب نوح علیہ السلام را

منت بر ابراہیم شمردہ اینجا مفسران میگویند کہ چنانچہ فضل اولاد موجب منت واحسان بر پدر

فضل آبا ہم ہمین حکم دارد مشفق من اگر در حقیقت احمدی متوجہ بودہ باشند معاملہ [illegible]

[illegible] اللہ [illegible] وما ذلک علی اللہ بعزیز از مقام قیومیت استفسار فرمودہ بودند

مشفق من عالم تماماً ظلال دائرہ صفات اند کہ ست و ظل را وجود و قیام نیست مگر باصل

خود قیام عالم بظلال ست وقیام ظلال بصفات ست کہ اصول شان ست وقیام صفات بشیونات ست

وقیام شیونات باعتبارات لیکن عالم ذات نیست آنچہ ہست ظہور صفات ست در مظاہر مختلفہ ومراد از آنچہ صوفیہ

میگویند العالم اعراض مجتمعۃ فی عین واحد ہمین ست چون ظلال را وجود مستقل نیست ناچار

باعراض تعبیر کردہ اند بالمجاز و از ہمین اسلوب [illegible] معیت او چہ جان ست و جان جان

[illegible] کہ لب اندر وی بگیرد آب ۔ این ہمہ گفتگو از تنگی عبارت ست ورنہ حدیث در صفات الٰہی قیم السموات

والارض ومن فیہن آمدہ کنایہ از ہمین ست در ذات تعالیٰ ق والقرآن المجید [illegible]

حق تعالیٰ باشد یعنی قیام جمیع اشیا بحضرت ذات ست تعالت قسم بقرآن مجید [illegible]

[illegible] بل عجبوا ان جاءہم منذر منہم [illegible] دیگران در گذشتہ تعجب میکنند [illegible]

از جنس ایشان [illegible] حق تعالیٰ بعضے بندگان خود را کہ بطفیل [illegible]

ہر مرتبہ کمالات نبوت میرساند [illegible] مناسبت [illegible] و تجلیات ذاتی [illegible]

چنانچه آفتاب را نوراز افاق موهوب عطا میفرمایند کہ قیام وجود و تو ابع وجود این کس بآن ذات موهوب میباشد وقیام ذات موهوب بذات واهب الوجود ومرکز کمالات نبوت کمالات رسالت و مرکز کمالات رسالت کمالات امرکز کمالات اولی العزم قیام قیومیت بآن مقام اخص الخواص را ہم رسائی نیست الا ماشاء الله پس اگر شخصے را حق تعالے بآن دولت سرفراز فرماید در آن وقت قیام تمام عالم کہ حکم اعراض دارند بذات موهوب او میباشد وقیام ذات او بذات حق جل وعلا هر کس را کہ حق تعالے این دولت میسر فرماید حسنات اهل السموات والارض گویا همہ اجزاء و اعراض حسنات او میشوند ذالك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم ؎ آنکس کہ سر حقیقتش باور شد خود او ہتر از سپہر پہنا ور شد ملا گوید کہ رفت احمد بفلک مه سر بگوید فلک باحمد ور شد صلی الله علیه وسلم قلمی فرموده بودند کہ چند کلمہ وعظ ونصیحت باید نوشت مشفق من هر چند از نوشتن عرض خجالت می آید وما زیانه قوله تعالے اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون وقوله تعالے یاایها الذین امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون اران باد میبار ولیکن نظر بر آنکہ مقصود ازین آیات امتناع از امر معروف وانتها از منکر نیست بنا بر امتثال امر شما نوشته میشود گر مانع ... نوشتہ بہ ہوسی۔

بسم الله الرحمن الرحیم ای برادر بادشاه ، نقیر و خاکسار ہمہ بنی آدم از یک جنس ہستند باوجود این اگر بادشاهی عظیم الشان کثیر العطایا والاحسان منبع الفہر بآن فقیر را لیسوی خود بخواند و در استوقع انعام واحسان و قرب منزلت ورفع شان فرماید و آن فقیر از آن بادشاه رو گردانیده و صحبت کناسی بخس اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت علاوه برین در صورتیکه در حضور چنین بادشاه اگر لهو و لعب واده باکناس اختلاط نماید بکبر و قہر بآن سلطان السید مقتضی قتل آن نادان نقیر باشد پس برین قیاس باید کرد کہ رب العالمین بآن صفات جلال وجمال وعظمت

کمال از جلال وجمال ورحمت ونعمت وغیر آن باجمال تعبد از آن که این ملاحظه برده بر سوی متوجه
میشد وحق تعالی با عظمت وکبریا وجمال وجلال در دل او متمکن میگردید، نگاه بار دوم مراقبه
ان الله علی کل شیء علیم میفرمودند چون صوفی مشق این ملاحظه میکرد واین دید بروی مستولی
میشد بار سیوم مراقبه انه سمیع بصیر ارشاد میکردند که حق تعالی حاضر وناظر ست چون
این دید بروی غالب میشد چهارم مراقبه معیت میفرمودند وهو معکم اینما کنتم تا کمال ملاحظه
معیت بیچون نماید چون این دید بروی غالب میشد بار پنجم مراقبه اقربیت دلالت میفرمودند
نحن اقرب الیه من حبل الورید چون ملاحظه اقربیت بکمال میرسید بار ششم مراقبه محبت
ارشاد میفرمودند حق تعالی میفرماید یحبهم ویحبونه تشخیص کرده واین دید مستحکم شود که الله تعالی
دوست میدارد وخیلی که او را محبت با خدا حاصل شود خواهد شد پس معلوم شد که همه مراتب ومشق این همه
مراقبات مراقبه ذات بحت میفرمودند سه مراقبه اول در دائره امکان ست ودر اول
ولایت صغری وبعد فنای قلب در ولایت صغری مراقبه معیت ست ودر دائره اولی از ولایت کبری
که پس از فنای نفس مراقبه اقربیت ست وبعد فنای نفس در دائره ولایت کبری وعلیا مراقبه محبت ست
که نفس مطمئنه راضی ومرضی ومحب ومحبوب گشته ودر کمالات نبوت ملاحظه صفات از نظر ساقط میشود
وذات بحت ملحوظ میباشد این همه گفتگو برای ارباب علم وبصیرت ست این کلام طویل که نوشته آمده مستفاد
از حضرات مشائخ ست ورسول کریم صلی الله علیه وسلم در حدیث جبرئیل علیه السلام بدان اشاره
فرموده در جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربک کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک کافی ست
یعنی بیان ارباب علم وبصیرت ست که هر کس را که نسبت جبلی باشد ملاحظه شهود یراک کافی ست یعنی
بر هر کس که این دید مستولی باشد که حق تعالی بر من حاضر وناظر ست او از محسنین ست از عبادت
مسلمانی ودار معصیت محترز خواهد بود والله اعلم یکی از دوستان بفقیر نوشته که اکثر اولیاء الله عشق را

اعلی مراتب حب نوشته اند و بسیار مرتبه عشق نوشته اند و امام محمد غزالی رح گوید چو عشق گردد
حب را بر عشق ترجیح داده و بعضے بچہ مرتبہ گفته اند الفت و مودت و محبت و عشق و شغفت تعریف
حب و عشق و تحقیق در بیاب آنچه نزد صاحب باشد نوشته شد فقیر در جواب آن خط که نوشته بود نقل آن
بخدمت سامی هم فرستاده شد اگر پسند آید منظور فرمایند بسم الله الرحمن الرحیم
از حب و عشق نوشته بودند صاحب من معنی حب در تفسیر قوله تعالی ان کنتم تحبون الله

تعریف محبت

فاتبعونی یحببکم الله امام محی السنه بغوی نوشته که حب المومنین لله اتباعهم امره و ایثارهم
طاعته و ابتغاؤهم مرضاته و حب الله للمومنین ثناؤه علیهم و ثوابه لهم و در حقیقت این تعریف
محبت نیست بلکه مقتضای محبت است و در تفسیر بیضاوی گفته ان المحبة میل النفس الی الشی
لکمال ادراک فیه بحیث یحملها علی ما یقربه الیه و در حقیقت این تعریف محبت مجازی
است تعریف محبت ذاتی نیست و نزد فقیر حب عبارت است از اشتغال قلب محب بمحبوب بقسمی که باز دارد
او را از توجه بسوی غیر او و یاره نباشد او را از توجه و دوام بسوی او و همان معنی من قولهم العشق نار تحرق
ما سوی المحبوب یعنی یقطع عن قلبه التوجه الی غیر المحبوب فیجعله نسیاً منسیاً کان لم یکن فی
الوجود غیر محبوبه حتی یسقط عن نظر بصیرته نفسه کما لا یخفی و غایت این تعریف محبت بنده است
و حق تعالی از قلب و اشتغال قلب منزه است پس محبت حق تعالی عبارت است از انس سابق
که مقتضی باشد جذب بنده را بجناب خود تا نگذارد که متوجه بسوی غیر او شود پس محبت بنده فرع محبت
خدا است و لهذا حق تعالی در آیه یحبهم و یحبونه محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرده و لفظ

تعریف عشق

عشق در کلام خدا نیامده است و در کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم کمتر آمده و در کلام الله
والذین آمنوا اشد حبا لله آمده و اشد حبا لله عبارت است از افراط محبت و عشق هم عبارت
افراط حب را می گویند کذا فی القاموس پس باین اعتبار میتوان گفت که گرچه عشق در قرآن آمده است لیکن

در زعم فقیر اگر در فرط محبت محبت بر عقل غالب آید و عقل و حواس را بیکار سازد آن فرط محبت را
عشق گویند نه مطلق فرط محبت را پس سکر و مستی در عشق لازم ست و این از تنگی حوصله است و اگر
حوصله وسیع و استعداد شخص عالی باشد هر قدر که محبت زیاده تر افراط کند عقل بجای خود باشد و حواس
بیکار نشود و لهذا بر حق سبحانه تعالی یحبهم صادق می آید و ودود از اسمای الهی ست که بمعنی محب است
و عاشق گفتن بر وی تعالی صادق نمی آید چرا که محال ست که محبت دیگر صفات الهی را بیکار سازد
و لا یشغله شان عن شان و نیز انبیا و اصحاب کرام و ائمه اهل سنت و بعضی از اولیاء امت که حوصله
آنها وسیع و استعداد شان بس عالی ست محبت آنها اگرچه اشد و قوی ست لیکن عقل و حواس
آنها را برهم نمی سازد و سکر و استغراق شان نمیگیرد و منصور بیچاره از تنگی حوصله منجر گشت و انا الحق گفت
و سرور عالم صلی الله علیه و سلم عبارت سبحانک ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق
عبادتک لب بکشود و لهذا انبیا علیهم السلام بخلیل الله و نجی الله و حبیب الله موسوم گشتند و
بعاشق الله موسوم نشدند مگر اولیاء الله مدح و ستایش عشق میفرمایند و عشق را مرتبه اعلی از حب
میگویند بجاست که عشق عبارت از فرط محبت ست و فرط محبت الهی از نفس محبت اولی و اعلی ست
و لهذا حضرت مولوی روم میفرمایند **مثنوی** هر چه گویم عشق از آن برتر بود ✱✱ عشق امیر المؤمنین
حیدر بود ✱✱ شیخ امام حجة الاسلام محمد غزالی رحمة الله علیه چندان تعریف و مدح آن نکرده و گونه
هیچ از سکر او مفهوم میگردد در آن مقام نظر او بر سکر است که از لوازم عشق ست از تنگی حوصله خبر میدهد
و فرط محبت خدا سراسر ممدوح و محمود است لیکن اگر با صحو باشد از عشق بهتر باشد **مشفقا**
در راه خدا جمله ادب باید بود ✱✱ تا جان باقیست در طلب باید بود ✱✱ دریا دریا اگر بکامت ریزند
کم باید کرد و خشک لب باید بود ✱✱ مقتضای فرط محبت آنست که امتثال امر خدا بر مقتضای
طبیعت خود مقدم دارند بغوی در معالم التنزیل از سعید بن جبیر روایت کرده که حق تعالی روز قیامت

ایشان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید که اینها محبوب و معبود شما بودند شما همراه ایشان در دوزخ
بروید آنها از ایشان بیزاری ظاهر کنند و رفتن در دوزخ قبول نکنند آنزمان حق تعالی مومنان کامل
را فرماید که بپاس شما در دوزخ خود را بیندازید آنها بمجرد حکم خود را در دوزخ اندازند دوزخ بر آنها برد
و سلام باشد و منادی آواز کند و الله بی امتحان است حبائی که کافران باکراه در دوزخ انداخته شوند
لیکن اگر با فرط محبت سکر و مستی باشند خوف عذاب و طمع ثواب در میان نمانند ولهذا منقول است که
رابعه بصریه در دستی آب و در دستی آتش گرفته میرفت پرسیدند که کجا میروی گفت میخواهم که دوزخ را
ازین آب سرد کنم و بهشت را ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف دوزخ و طمع بهشت نکنند
بلکه خالصا لله عبادت کنند و جناب انبیا علیهم السلام اگرچه فرط محبت داشتند رابعه بیچاره از آن بوی
نشنیده بود و با آن همه هرگاه که رسول صلی الله علیه وسلم در قرأت قرآن بر آیت عذاب گذشتے
تعوذ میفرمود و هرگاه بر آیت رحمت رسیدی سوال میکرد و حق تعالی مدح مسلمانان میفرماید
که تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقناهم ینفقون پس تفاوت
رتبه قرینیس در روایات سعیین جنیست شخصے که سکران و مست باشد برای امتثال امر خدا خود را در
دوزخ اندازد در دوزخ و عذاب در خاطر او محو و فراموش باشد و خائف نبود چندان دشوار نیست
و شخصے هوشیار است و عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسان است و با وجود آن بنا بر امتثال امر
محبوب خود خود را در دوزخ اندازد عجب کاری است بقول ریخته گوے ٭ تک تیغ تلے کہہ تو ستم کو کہ سر
کی ہر دم مرے ٭ بیمار کی یہ ہمین ستم ہر کار رہے ہر مرے ٭ و شغاف نام چیزیست که غلاف دل است
و قول تعالی قد شغفها حبا صیغه ماضی مرجع شغف راجع است بسوی یوسف و حبا تمیز است از نسبت
یعنی قد شغف حب یوسف زلیخا یعنی محبت یوسف شغاف قلب زلیخا را دریده اندرون قلب
او متمکن شد و مثل طاب زید علما یعنی طاب علم زید لیکن در ایهام نسبت و تمییز مبالغه است

لیکن تنصف مرتبه از مراتب محبت نیست و اگر کسی تعلق خاطر را بیخ نام نهاده باشد اصطلاح ست
و لا مشاحة فی الاصطلاح و در حقیقت محبت را مراتب بسیار ست منحصر در پنج نیست ۔

مکتوب هشتم بحریری از سادات در باب تجویز لعن یزید پلید

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین وصلی الله تعالی علی خیر خلقه
محمد وآله واصحابه اجمعین در باب لعن یزید علمای اهل سنت و جماعت را سه قول ست امام اعظم
ابوحنیفه کوفی رحمة الله علیه و بعضی اکابر از ان منع کرده و امام احمد بن حنبل رح و اکثر محققین مثل ابن جوزی
آن را جائز داشته و ملا سعد الدین تفتازانی رح در شرح عقائد نسفی همین قول رفته و جماعتی درین
ماده نظر بر ادلهٔ فریقین سکوت نموده اند و در بعض البته احتیاط وقت اشتغال ست بے فائده و
دلیل قول حضرت امام اعظم آنست که امام احمد بن حنبل و بخاری از ابن عمر روایت کرده که رسول صلی الله
علیه وسلم را شنیدم که میگفت اللهم العن فلانا و فلانا فی دعائه عند الاصحاح اللهم العن ابا سفیان اللهم
العن الحارث بن هشام اللهم العن سهیل بن عمرو اللهم العن صفوان بن امیة نزلت
لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون قال البخاری فتاب
علیهم کلهم وروی البخاری عن ابی هریرة نحوه وجه استدلال آنکه حق تعالی رسول خود را از لعن
کفار منع کرده فرموده که درین کار سخن گفتن و بد دعا کردن نمیرسد اختیار مرا راست اگر خواهد اینها
اسلام آرند و توبه شان قبول کند و اگر خواهد بر کفر مصر دارد و اینها را عذاب کند چه اینها ظالم
اند و در بعضی روایات مسلم آمده که رعل و ذکوان اهل بیر معونه چون از ان ممر و ر شدند کردند منذر بن عمرو
انصاری وغیره هفتاد کس را از قراء صحابه رضی الله عنهم اجمعین قتل کردند آنحضرت صلی الله علیه
وسلم یک ماه قنوت خواند و برایشان لعن میکرد تا آنکه این آیت نازل گشت و از لعن ممنوع شد و در روایتی
که جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و گفت یا محمد صلی الله علیه وسلم ان الله ما بعثک لعانا ولا سبابا انما

هناك حجة ليس الله مرائه من عمى الآيه يعنى تو اى خداى براى لعن بسيار فرستاده است بامور حسنه
در مناده است و در نهج البلاغه که از صحیح کتب و اخبار ست مرویست که چون امیر المؤمنین از اصحاب خود
شنید که اهل شام را لعنت میکنند فرمودند انی اکره لکم ان تکونوا سبابین یعنی من مکروه میدارم که شما سب
کنندگان باشید و وجه قول جواز لعن آنست که ابن جوزی روایت کرده که قاضی ابو یعلی در کتاب خود
معتمد الاصول بسند خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتم به پدر خود که ای پدر مردم گمان میبرند
که ما مردم یزید را دوست میداریم احمد گفت که ای پسر کسیکه ایمان بخدا و رسول داشته باشد او را
دوستی یزید چگونه روا باشد و چرا لعنت نکرده شود بر کسیکه خدا بروی در کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن
کجا بر یزید لعنت کرده است احمد گفت فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا
ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم یعنی قریب ست که روگردانی کنید
شما ای مردم و فساد کنید در زمین و قطع ارحام کنید آنها که چنین کنند لعن کند ایشان را خدا و کر کند گوشهای
شما را از شنیدن حق و چشمهای ایشان را کور کند از دیدن حق امام بغوی گفته که سبب حسن شریکها
و فرا گوی معنی این آیه چنین گفته اند که قریب است که روگردانی کرده شوید شما بر مردم یعنی سلطنت یابید
و فساد کنید در زمین بظلم و قطع ارحام کنید و گفته که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شده و بنی
و عباسیان که در سلطنت خود ظلمها کردند و فساد نمودند و قرائت امیر المؤمنین علی ع بر این آیه آنست
که میخواندند ان تولیتم بضم تا و واو و کسر لام مبنی للمفعول یعنی ان تولیتم یا ایها الناس ولاة
جایرة و خرجتم معهم فی الفتنة و عاونتموهم اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم
یعنی ای مردم وقتیکه بر شما پادشاهان ظالم باشند قریب ست که شما همراه ایشان در فتنه و فساد برآیند و کمک
آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها باشد و کور و کر کند خدا ایشان را از حق و دلیل دیگر آنکه حق تعالی
در قرآن میفرماید ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والآخرة ظاهر است که

از ایذاء رسول ایذاء اولیاء خداست که ایشان لبی لو بودن اولیاء الله و رسول و درین صورت حضرت
رسول از قبیل عطف خاص ست بر عام برای بارت اهتمام مانند عطف جبرئیل بر ملائکه و مویدش این که بخاری
حدیث قدسی که بخاری روایت کرده قال الله تعالی من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب یعنی هر که
با ولی من دشمنی کرد پس با خدا برای جنگ آمد پس ایذاء امام حسین علیه السلام که سر حلقه اولیاء الله است
ایذاء خداست و نیز ایذاء رسول صلی الله علیه وسلم ظاهر است رسول فرمود صلی الله علیه وسلم فاطمة
بضعة منی یریبنی ما ارابها و یؤذینی ما اذاها متفق علیه یعنی فاطمه پاره ایست از من آنچه خوش میکند
او را خوش میکند مرا و ناخوش میکند مرا آنچه ناخوش میکند او را و احمد و ترمذی و ابن ماجه و الحاکم ان
النبی صلی الله علیه وسلم قال من احب الحسن والحسین فقد احبنی ومن ابغضهما فقد ابغضنی
رواه احمد والبیهقی ... و اخرج ... عن یعلی بن مرة حسین منی وانا من حسین
احب الله من احب حسینا و بغوی و غیره از انس بن حارث روایت کرده اند ان ابنی هذا یعنی الحسین
یقتل بارض من ارض العراق یقال لها کربلا فمن شهد ذلک منکم فلینصره این احادیث
دلالت دارند بر آنکه ایذاء حسین علیه السلام ایذاء آن سرور ست صلی الله علیه وسلم و از ابن عباس
مروی ست که این آیه در حق عایشه رض نازل شده وقتیکه منافقان بروی تهمت کردند در تفسیر افک
ازین هم معلوم میشود که هر که از اهل بیت پیغمبر را ایذا کرده ایذاء پیغمبر کرده و ایذاء خدا کرده و
مستحق لعن شده همچنین ست حکم کسیکه اصحاب پیغمبر را سب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه
وسلم الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم
فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فیوشک
ان یاخذه رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن علی
علیهما السلام روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نموده شدند سلاطین بنی امیه بر منبر

و آنحضرت از این امر ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم انا اعطیناک
الکوثر و انا انزلناه فی لیلة القدر و لیلة القدر خیر من الف شهر که پادشاهی بنی امیه نازل شد
قاسم حدانی گفته چون شمار کردیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بود نه کم بود نه زیاد و لیکن از مدت سلطنت
یزید تا انقضای سلطنت مروانیان هزار ماه بود که هشتاد و چند سال است و این حدیث هم معلوم شود
که از یزید و دیگر مروانیان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ایذا رسید دلیل دیگر آنکه قول تعالی الم
تر الی الذین بدلوا نعمة الله کفرا و احلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها و بئس القرار
ابن مردویه از ابن عباس رضی روایت کرده که از عمر بن الخطاب رضی ازین آیت پرسیدم که آنها کیستند
فرمود هم الافجران من قریش بنو المغیرة و بنو امیة اما بنو المغیرة فکفیتموهم یوم بدر و اما بنو
امیة فمتعوا حتی حین یعنی مراد ازین آیت دو گروه اند فاجرترین بنو امیه و بنو مغیره بنو مغیره در روز
بدر مستاصل شدند حق تعالی شما را از شر اینها کفایت کرد و بنو امیه چندی در دنیا فرصت داده شدند
و همچنین امام بخاری قول عمر رض روایت کرده و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی در اوسط و ابن مردویه
بچند طرق از امیر المومنین علی رض روایت کرده دلیل دیگر قول تعالی وعد الله الذین امنوا منکم
وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم
الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا ومن
کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی وعده کرده است الله تعالی کسانی را که
ایمان آورده اند یعنی از صحابه و اعمال صالحه کرده اند آنکه خلیفه گردانیم آنها را در زمین چنانچه خلیفه
ساخته بودیم آنها را که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد موسی یوشع بن نون و کالب و حزقیل علیهم السلام
را خلیفه ساختیم تا دین موسی را تایید کردند و عالم را باصلاح آوردند و همچنین بعد محمد صلی الله علیه وسلم
ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم را خلیفه سازیم و قدرت دهیم خلفا را بترویج دین ستان کرد

ازان راضی شد و اختیار نمود و بدل کنیم امن ... ستان از کسانی که عبادت کنند مرا و شریک نسازند
با من چیزی دیگر را و هر که بعد این کافر شود پس آنها فاسق و خارج باشند از کمال فرمانبرداری ... که رسول
صلی الله علیه وسلم بعد بعثت ده سال در مکه با اصحاب خود از کفار در ایذا بود و مامور بود به صبر پس بعد از
هجرت سوی مدینه و قتال با کفار پس آنها در کمال خوف بودند که هیچ گاه از سلاح خالی نمی بودند چنانچه بعضی
مردان میگفتند که هیچ روزی بر ما نخواهد آمد که ما امن باشیم و سلاح بنهیم آن زمان این آیه نازل شد و ابن ابی
حاتم از براء بن عازب رضه روایت کرده که این آیه نازل شد وقتیکه ما در خوف شدید بودیم پس حق تعالی
وعده خود را امضا کرد و بعد خوف امن داد و در ملک اسلام فراخی شد چنانچه حق تعالی به موسی ... این
او وعده کرده بود و در حیات او انجاز وعده نشد حیث قال انها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون
فی الارض موسی علیه السلام در تیه وفات یافت بعده یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و
بلاد شام در بنی اسرائیل قسمت کرد همچنین وعده خود ... بر محمد صلی الله علیه وسلم در وقت
خلفاء راشدین منجز گشت ابوبکر صدیق رضه با بنی حنیفه و مرتدان قتل کرد تا ایمان آوردند یا کشته شدند
و مسیلمه کذاب را کشت و فتح شام و عراق وغیره در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شد چنانچه این
امر بطریق ... شد و از علی رضه مرویست در نهج البلاغة قول علی رضی الله عنه ان هذا الامر لم
یکن نصرته ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة هو دینه الذی اظهره وجنده الذی اعزه وایده
حتی بلغ ما بلغ وطلع من حیث ما طلع ونحن علی موعود من الله حیث قال الله وعد الله الذین
آمنوا منکم الآیة فالله منجز وعده وناصر جنده الی آخر ما قال رضی الله عنه پس درین آیه
دلیل است بر صحت نبوت که اخبارست بغیب پیشینگوئی که واقع آمد پس معجزه است و دلیل است بر صحت
خلافت خلفاء اربع اگر درین آیت مراد نباشد خلف در وعده الهی لازم آید و آن محال است چراکه موعود
و موعود لهم یعنی صحابه سوا از زمانه خلفاء اربع جمع نشده اند و دلیل است بر صحت مذهب اهل سنت و جماعت

و بودن این شان مرتضی هذا و بر بطلان مذهب روافض که اینها میگویند که ائمه همیشه خائف ماندند
و تقیه میکردند تا امروز مهدی موعود از خوف اعادی ظاهر نشده و آنچه میگویند که بعد ظهور مهدی این
وعده منجز خواهد شد که منکم [illegible] و این قول میکند سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن سرور
روایت کرده فرمود که خلافت بعد من سی سال باشد پس سلطنت باشد سفینه گفت بشمار خلافت ابوبکر
دو سال و خلافت عمر ده سال و خلافت عثمان دوازده سال و خلافت علی شش سال [illegible] بایام
خلافت حسن بن علی سفینه اعتبار کسور نکرده و خلافت ابی بکر دو سال و سه ماه و خلافت عمر ده سال و شش
و عثمان دوازده سال و علی پنج سال و نه ماه و حسن شش ماه مجموعه سی سال شده و نیز این آیت
دلیل ست بر کفر یزید و امثال او و اتباع او حیث قال و من کفر بعد ذلک فاولئک هم
الفاسقون امام بغوی گفته که اهل تفسیر میگویند که اول کسیکه کفران این نعمت کرد قاتلان عثمان بودند
و نیز میگویند که این آیه اشاره است از یزید و اتباع او که قتل کرد حسین علیه السلام را و هم اهانت اولاد
از اهل بیت نبوت و اهانت کرد و بی حرمت کرد تا آنکه پس آن سر را و لشکر به مدینه فرستاد و غارت کرد
و مسجد رسول صلی الله علیه وسلم را که روضه ایست از ریاض جنت خراب کرده در واقعه حره چنانکه کرد که
از مان از بیان آن کوتاهی میکند و منجنیق بر بیت الله [illegible] و قتل عبد الله بن زبیر را که نواسه ابوبکر و پسر ابن
عمه آنحضرت بود کشت ترمذی از حسان روایت کرده که حجاج یکی از ظالمان یزید بود کسانیرا که در حبس
کشته یعنی از صحابه و تابعین یک لک و بست هزار کس در شمار آمده و مسلم روایت کرده که وقتیکه حجاج
عبد الله بن زبیر را کشت اسماء بنت ابی بکر گفت که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ان فی ثقیف
کذابا و مبیرا فاما الکذاب فرأیناه و اما المبیر فلا اخالک الا ایاه قال عبد الله بن عصمة الکذاب
هو المختار بن ابی عبید و المبیر هو الحجاج بن یوسف یعنی هلاک کننده مسلمانان و مرویست که یزید در [illegible]
حسین علیه السلام را کشت بیتها خواند و فخر کرد مضمون آن بیت آنست که امروز از آل محمد صلی الله علیه وسلم

انتقام کرده ام از روز بدر آخر آن ابیات این بیت ست ؎ لست من خندف ان لم انتقم ٭
من بنی احمد ما کان فعل ٭ و خمر را حلال گفت و گفت وان حرمت یوما علی دین احمد فخذها علی
دین مسیح ابن مریم و آل محمد صلی الله علیه وسلم را بر منبرها سب میکرد و در مروانیان هزار ماه این گمراهی
فرصت یافتند بعد از آن حق تعالی از اینها انتقام کرد چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انتقام کرده بود
تا آنکه کسی از اینها باقی نماند مرویست که سر مبارک حضرت امام حسین را پیش یزید می بردند اثنای راه بدیر بعضی
راهبی در فرود آمدند بر آن دیر سطری مرقوم بود اترجو امة قتلت حسینا ٭ شفاعة جده یوم الحساب ٭ از آن
راهب پرسیدند که این بیت که نوشته است گفت از قدیم مرقوم ست نمیدانم که کدام کس نوشته است۔
غرضکه کفر یزید از روایات معتبره ثابت میشود پس او مستحق لعن ست اگرچه در لعن گفتن فائده نیست
لیکن الحب فی الله والبغض فی الله مقتضی آنست والله اعلم

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم۔ بعد حمد و صلوٰة بدانند هر چند که اوقات در ترقی بمناسبت
حضرات میسر آید آنرا غنیمت باید شمرد۔ وطالبان خدا را از جان عزیزتر باید دانست چون زمانه بکمال
فساد معمور ست درین زمانه اگر کسی اندک توجه بسوی خدا میکند فیض و برکات فزون از حد می بینند
پس طالبان را بسیار تنگ نباید گرفت مشغول شدن باید کرد و همین مشغولی انشاء الله تعالی بمراد مستلزم
مراد و خود بجد تمام باتباع سنت و اجتناب از بدعت با مرضیه و معموری اوقات از خیرات ترک
مجالست با اغیار و سوء ظن در نفس خود و حسن ظن در حق سائر الناس استقامت باید فرمود الاستقامة
فوق الکرامة ست دنیا نقش بر حباب ست ؎ تو در دل نظم این دان که بر دانه ٭
بجای جان تو باشی بجهان که بر دانه ٭ الله معکم اینما کنتم و کثر امثالکم والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
والحمد لله والصلوٰة علی رسوله محمد و آله اللهم اغفرلی ولاخوانی فی الدین و استقم ادامهم بکمال استقامته

سید المرسلین محمد و نعته صلی الله علیه وسلم و علی آله الطیبین آمین یا رب العالمین۔

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلقنی من اصلاب المسلمین و ارحام المسلمات و من علینا
ببعثة سید الانبیاء و افضل الرسل و اوریانا سبل هو الآیة الکبری بالقبر و من هو النعمة العظمی لمتنعم
وصلی الله تعالی علیه و علی آله واصحابه و اتباعه اجمعین و اشکر علی ما اولی الاسلام و احیانی علیه
و [illegible] لاقتباس انوار علمائه الصالحین و اولیائه الکاملین خلفاً سلفاً الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی
الملقب بمجدد الالف الثانی والسید السند محی الدین عبد القادر الجیلانی غوث الثقلین والسید الاصل الکامل
معین الدین حسن السجزی رضی الله عنهم وقدس اسرارهم اجمعین و ارجو من فضله تعالی ان یمیتنی علی
اتباعهم و محبتهم و یحشرنی فی زمرتهم [illegible] و ما ذلک علی الله بعزیز امّا بعد از حمد و صلوٰة فقیر حقیر محمد
[illegible] عبد الله عثمانی حنفی مجددی [illegible] بمنزلیکه کر مراین [illegible] ہفتاد سال رسیده و یقین که عمارت
از مرگ سست و سر آمده و فرصتی دیگر [illegible] کلمه چند بطریق وصیت برای اولاد و احباب می نویسد که رعایت
[illegible] آنان [illegible] وصیت در حق آنان [illegible] فرمان [illegible] سعید است
اگر نوع اول را رعایت خواهند کرد [illegible] از انها خوشنود خواهند شد [illegible]
در وقت [illegible] دستگیر خواهم شد و اگر نوع ثانی را رعایت خواهند کرد ثمرهٔ آن در دنیا و عقبی نیک خواهند دید
و اگرنه نتیجه بد خواهند دید **نوع اول** آنست که در تجهیز و تکفین و غسل و دفن رعایت سنت کنند
و دو جامه در نزول که حضرت ایشان شهید رضی الله عنه عنایت فرموده بودند در ان تکفین نمایند
و جامه خلاف سنت مسنون نیست و [illegible] جماعت کثیر و امام صالح مثل حافظ محمد علی و حکیم
[illegible] حافظ سید محمد [illegible] آرند و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد [illegible]
مثل [illegible] که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم زیاده از سه [illegible]

ماتم کردن جائز نداشته اند حرام ساخته اند واز گریه وزاری زنان را منع بلیغ نمایند در حالت حیات
خود فقیر ازین چیزها راضی نبود و باختیار خود کردن فداده وار کلمه و درود و ختم قرآن و استغفار
واز مال حلال صدقه بفقرا باخفا امداد فرمایند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرموده
المیت فی القبر کالغریق المتغوث ینتظر دعوة ما تلحقه من اب او اخ او صدیق
وبعد مردن من ادای دیون من کوشش بلیغ نمایند فقیر در حیات خود نصف موضع نکلد و
املاک قسمیکه در ملک خود داشت آنرا هشت سهام قرار داده سه سهام بوالده کلیم الله و دو سهام
بصفوة الله ویک سهام بفلانه ویک سهام بفرزند ابن فلانه ویک بفرزندان فلانه فروخته مبلغ
ثمن بخشیده هر یک را مالک حصه ساخته ام لیکن تا هنوز محصول پنجم حصه با ولاء ...
سیادم بالقی را سه حصه کرده یک حصه برای خرچ خود میداشتم ویک حصه بفلان ویک حصه بفلان
سپاده بعد مردن من هم تا وقتیکه ... این اواسته و همین قسم تقسیم کرده حصه من به تنخواه ان ... باشند
وازین مبلغ معهود پی قبر تنخواهان داده مرا و ... الا مر ساخته تکمیل دهند که ورثه من منت ندهند
چونکه اضطرابات روزمره اکثر گذشته ام و چیزها ای که هر من نزد قبر تنخواهان است در ادای آن تهاون
ننمایند و چیزیکه تبرکات حضرت شیخ رضی الله عنه را هر یک ... خدمت کردن لازم و واجب دا
علی الموسع قدره وعلی المقتر قدره لا یکلف الله نفسا الا وسعها فقیر در سال تمام ده من گندم و پنج شش روپیه
نقد بایشان سیادم ازین نقد و ... و ده بیگهه زمین چاه سیاه ... والده ولی الله از طرف
همراهی مرزا ... وصیت کرده بود بایشان میرسد و من از طرف خود بست بیگهه حاصل زمین چاهی
مزروع از موضع نکلد برای ایشان مقرر داده بودم لیکن ایشان بر آن قبضه نکرده اند باب ... گن م
دیگر روپیه نقد در ماهه بایشان میدهم درین هم قصور نشود ... نکل میراث جد پدری و جد مادری ... است
مختص بتصدق حضرت مرزا صاحب شهید است رضی الله عنه و ادای خدمت ایشان تقصیر ننمایند

نوع سوم دیگر که بنای ایشان ماندگان مقید ست آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند که بر کسان مال طفل
واکثر در جوانی که میسر نشد بپیری میسر شد تمام عمر ایشان هم درانک فرصت مثل باد صبا میرود چنانکه آب
که کار بست و معامله آخرت که استطلاع پذیر نیست میسر بیاید حقعال سیر باید اذا الشمار النظورت
الی تو علت نفس مآخذه و آخرت الهی باشد باین لذت قلیل که آخر در رنج کشی و میسر شد
لذات قوی دایمی را بر باد دهد و تا آلام ابدی گرفتار شود نعوذ بالله منها پس جائیکه مصلحت دینی و مصلحت
دنیوی باهم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را مقدم میداشت دنیا هم
موافق تقدیر او میسر شده رسول فرموده صلی الله علیه وآله وسلم من جعل الهموم هما واحدا هم آخرته
کفی الله هم دنیاه یعنی هر که مقاصد خود در یک مقصود منحصر ساخت و مقصود آخرت منظور دارد کفایت
کند الله تعالی مقصود دنیا آن او را و کسیکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد گاه باشد که دنیا هم او را کم دست نیاید
چنانچه بیشتر درین زمانه همچنین ست پس خسر الدنیا والآخرة شود و اگر دنیا دست دهد مانک فرصت زوال
پذیرد و خسران ابدی لاحق شود - فقیر بچشم خود هزاران مردم را دیده که بدولت رسیدند باز از آنها اثر
نماند و فقیر را در فقیر و پدر فقیر و جد فقیر گذشت تمنا مبتلا شده هرچند آنچه میبایست حق این قدمت
از بار اثر شده حضور ما از این فقیر بتقصیر که بیشتر عمر در زمانه رسیده یافته از جهت نادم و مستغفر
اما بحول الله و قوته طمع این خدمت نکرده ام و اکثر ابنای روزگار را زمی بخوبی کردم الحمد لله علی ذلک
از جهت در فضل الهی رسید مغفرت دارم مقصود اصلی و نیت فقیر همین ست از برکت همین حق مسلمانان
ملک هند هم هر کس که ملاقات کرده معزز داشته و غنیمت شمرده و گروه علما بهتر از من وجود اندکی
نه پرسید و انها طمن کسی دیگران را چه خبر ست این دلیل ست بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم دارد
دنیا هم از دیگر روزگار این نمیشود ع سید بزرگان مراد ستی چه لیرانی فرزندان بس کسیکه خدمت
اختیار کند طمع دنیا نظر دارس ناحق را دخل نهد و بروایت معتبر منفی به عمل نماید و جمله تقدیم مصلحت

پس در اینجا الان حقوق العباد ماشند از ان اجتناب باید کرد حق تعالی کریم ست و رسول و پیران کرام
شفیع اند اینجا امید عفو ست و حقوق العباد و بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیار اند از ینجا
رنجم متحمل آن خوانده شد حدیث المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده و حدیث ان تحب
للناس ما تحب لنفسك وتكره لهم ما تكره لنفسك درینجا کافیست **شعر**
مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن + که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست لیس غیر ازین شغل گناهی
نیست **دیگر** از مسائل که برای دین و دنیا مفید ست آنست که با اتباع خود و زن و فرزند و نوکر
و غلام و کنیز و رعیت با هر یک عنوان معاشرت باید کرد که از آنها راضی باشند و دوست دارند و از کثرت
احسان و غمخواری و عدم تکلیف ما لا یطاق و رعایتها بجان گرویده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد
یا بدگهری ناخوش باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را با ادب و نیاز برداری و خدمتگذاری
راضی دارند مگر در آنچه بمعصیت امر کنند رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم لا طاعة للمخلوق
فی معصیة الخالق و با اقران خود از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان و همسایگان با اخلاص
و محبت و غمخواری و تواضع باشند و نیا ... سبب بهای معاملات دنیوی باهم تقاطع کنند هیچ نماند
برباد نشده دیگر و تیکه باهم منازعت و مخاصمت کرده اند و از کسانیکه اندک دشمنی با شما خواهانم احسان
دنخوای ... نشده ... **بیت** آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف ست
با دوستان تلطف با دشمنان مدارا + قال الله تعالی ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی
بینك وبینه عداوة كانه ولی حمیم وما یلقیها الا الذین صبروا وما یلقیها الا ذو حظ
عظیم واما ینزغنك من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه هو السمیع العلیم یعنی دفع بدی را
کن بخصلتی که نیکوتر ست یعنی بدی دشمنان به نیکوئی کردن تا بنا از خود دفع کن پس ناگاه شخصیکه میان
تو و او دشمنی ست دوست و محب خواهد شد و نمی کنند این خصلت مگر کسانیکه صبر میکنند و مگر کسانیکه صاحب نصیب

پُر رگ اند و اگر وسوسهٔ شیطان شما درین کار مانع شود اعوذ بخوانید و پناه جوئید بجناب رب تعالیٰ که خدا سمیع
و علیم است آیین حکم در حق کسیست که بادی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما کسی که خالصاً لله با او
دشمنی باشد مثل روافض و خوارج و مانند آن از ایشان موافقت نکنند تا از عقائد فاسده توبه نکنند اگرچه
پدر یا پسر باشد قال الله تعالیٰ یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء الی قوله
لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیامه یفصل بینکم در خاندان فقیر همیشه علما شده اند
که در هر عصر ممتاز بوده اند از فرزندان فقیر احمد الله این دولت بهم رسانیده بود قضا را حق بیامرز و رحلت کرد
و لیل الله و صفوة الله را هر چند خواستم در تحصیل این دولت حق نداد نه حسرت هست و اینقدر عبارت
نادی که فهمیده نه اعتبار ندارد باید که خود هم درین امر اگر توانند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند
که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی ثمر برکات است تعلم عبارت است از دانستن
حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل آنست و این علم
بدون دانستن ادله از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریافتن اقوال مجتهدین
خصوصاً ائمه اربعه رحمهم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات ضعیف
نوشته اند و دریافت حال صحیح و سقیم بمسائل بدون اینهمه علوم ممکن نشود و درین علوم سعی باید کرد و خواندن
حکمت فلاسفه لاشی محض است کمال در آن مثل کمال مطربان است در علم موسیقی که موسیقی هم فنی
از فنون حکمت ریاضی است مگر منطق که خادم همه علوم است خواندن آن البته مفید است ـ

فصل چهارم در مکاتیب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی

بسم الله الرحمن الرحیم ـ مکتوب اول بنام مرزا صاحب

خدای عزوجل آن فهیم طریقهٔ احمدیه داعی سنت نبویه را دیرگاه داشته مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد
از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت مشام مکشوف ضمیر منیر باد ـ صحیفه شریفه که مشعر از بود بالفاظ

اطلاف ارزو فرمود فقیرزاده شفقت سامی نوشته این فقیر و اولاد و اتقریر نمود الحمد لله که الی حال

بیاران هر ماندگان سکینه از این امر توجها ستحکم میگردد احسن الله الیکم و ذکرکم الله تعالی فی من عنده

بابت آمدن و زوال دنیا مدن اشارتی رفته بود محمد سوما فقیرزاده تنیکه و امید الهی برای هرچه

رود نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال هیچ داعیه نشده است بظن و تخمین نتوان گفت تلقی شنایان

که بعض وقائق را بصورت اسوله خواهم نوشت خاطر مشتاق آن وقائق ست خدا کند که زود آن

رسد و معزز گردد مولوی ثناء الله مصابیح و صحیحین استماع نمودند مستعد کتب سته بلکه غیر سته اند

اند همین توجهات سامی توقع ست که امنیه بظهور رسد و بعد ازان اهم صحبت شریف هر چند نه هر قدر که

وقت شریف گنجایش کند بیک دو کلمه بهجت افزای این فقیر شکسته بال مباهی دارند والسلام۔

مکتوب دوم هم بنام میرزا صاحب۔ خدامی عزوجل آن قیم طریقه احمدیه حنفیه مجددیه

عموما وان متبلی بانواع نفائس و فواضل را و بیگاه و سلامت داشته ابواب برکات بر کافه انام مفتوح

گرداناد مکتوب گرامی در ورود نمود در صحت مزاج شریف حمد الهی بجا آورده شد سن بعد که اخوی

اطلاع بر صحت مزاج یافته باشند که سبب سرور خواهد بود این مرد میلاد که پیش از وقت معین

حاصل نماید **مصرع** بزم بهم خورده بر دست بیجا آمده ✤ آنچه از تدبیر و تسبیری

سوی تقریر نموده نماید خالق حضرات و مالک ناصیه تکذیب آن سفیر باید فقیرزاده ها التماس در حق

خویش مخبری اند۔ شاه ولی الله صاحب بعافیت اند از مسکن فقیر بوده کروه میباشند درین مدت

چندین مرتبه ملاقات شده دخیر و مانست همیشه مرا بد مشتاق ملاقات شریف اند والسلام۔

مکتوب سیوم نیز بمیرزا صاحب۔ متع الله المسلمین بافادات قیم الطریقة الاحمدیه و مروج

الطریقة بتوجهات النفس الزکیه آمین آمین تقبل ولی الله سلام محبت مشام میرسانند رقیمه کریمه در ورود

الحمد لله علی سلامتکم و ما نبتکم از مکارم اخلاق مرحوم آنست که به ماهی ظاهر النسب کرم فرمایا شند

آنچه در باب فضیلت مآب عبدالغنی خان اشارت رفته بود علی الراس والعین تا حال با شرف الفوز
و ملاکرم ابواب مکاتبات مفتوح نیست با هر که ابواب مکاتبات مفتوح ست البته مقصر نخواهد ماند
والسلام والاکرام فقیر زادگان هر یکی مستدعی دعاست در اوقات اجابت کرم فرما باشند —

مکتوب چهارم نیز بمرزا صاحب خدای عزوجل آن قیم طریقه احمدیه را دیرگاه سلامت دارد و بسته
ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح داراد — از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام واضح باد که مولوی
ثناء الله با رقیمه کریمه رسیدند موجب مسرت گردید قصد اینجانب بسبب بعض اسباب که شرح آن نیسطی
میخواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مرجوه دعای سلامت از آفات ظاهره و باطنه
در حق بنده ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجود می آمده باشد والسلام — برادرم میان اهل الله
شفاها گفته اند الا قلیلی از جراحات باقیست امیدواری آنست که آن نیز به شود از جانب فقیر که فقیر
اینجاست برده کرده هستند ازین سبب نامه علیحده نوشته اند **مکتوب پنجم** بخواجه محمد امین

در تحقیق محلی از نسبت آنحضرت و تعبیر وجود موهوب و بیان تقلید
آنحضرت مذهبی از مذاهب فقها اربعه برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله استفسار نموده — چند سوال
کرده بود جواب آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد **سوال اول** آنکه نسبت تو را نسبت
کدام طریقه از طرق مشهوره مشابه ترست **گفتم** در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اقوی و اتصال من طریقه نقشبندیه است و در نسبت باطن اقتدای من بطریقه
جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه حفظ صورت ذهنیه حضرت حق ست در مرتبه که هر آدمی
اشارتی بآنجناب واقع ست و آن صورت اجمالیه ذهنیه حضرت حق ست و این طائفه آنرا واسطه
گرفته اند تا بآن مواظبت کنند و هر وقت که خواهند از آن انتقال کنند بحقیقة الحقائق و اصل در طریقه
جیلانیه تهذیب روح و سر ست تا چون مهذب شدند هر وقت که آنرا اخلال کنند معرفت تجلی اعظم میسر شود

و در سجاده و خلافت و بشارت سلف بحال خلف اقوی نزدیکیان طریقهٔ چشتیه است و اقوی
نزدیکیان باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشبه باصول طریقهٔ نقشبندیه طریقهٔ سهروردیه است اگرچه فقیر را
مناسبت با طرق بسیار است اما این چهار چیز از این چهار طریقه استفاده کرده و امر فهمی الله عنا الهما
علیه بجا آرد و فائده دیگر را نیاز جواب بگوییم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شده بمن احیاء و مرا با
حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در چنین امر یکی نوری یافتم که با آن نور غالب شده است عنایت
پیدا کرده و هر چنین که دو صد کس باشد یا زیاده و آنرا استوارث یافتم اما حسن چیده آن باصطلاح
بالفعل صحبت است اگرچه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی باعتبار روایت و علم و دیدم که آن نور بطریق
وراثت بنسبت بمن انتقال کرده است والله اعلم **سوال دویم** آنکه صوفیه فرموده اند که
فنای بشریت و وجود موهوب سید شهید ــ مرحوم الله دو خصلتش دید + سبز گر مرشد آن دو خصلت
شهوت و حرص مرد صاحب دل + آنچنین ران را چنین انگار یعنی فنای بشریت و وجود
موهوب چیست **گفتم** اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم سه طبقه مخلوق شده اند
آنکه نفس بهیمیه او غالب تر است و آنکه نفس سبعیه او زور آور تر است ـ و آنکه نفس ناطقه او قوی تر است
پس آدمی در ابتدای حال مغلوب یکی از این نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس هر گاهی که آن غالب
سکینه میرود چون دید که مستحبات شرع را عقل خود بجا داد و احکام شرع را بحسب احوال
خود پیش گرفت و اصلا بایستی نماند الا مباحات شرع چه در باب سبعیه وجه در باب
شهویه بشریت او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند حدیث لا یؤمن احدکم حتی
یکون هواه تبعا لما جئت به اشارت بهمین مقام است چون از این مقام ترقی واقع
شود و صحبت حضرت حق و دوام توجه باو لازم گرفته و مغلوب آن شد و را بایستی نماند الا اتصال
بی کیف و تباین نماند توجه و انجذاب خاطر او را الا همین معنی فانی شد در حق و باقی گشت بحق و اینجا

و دو راه میش می آید یکی راه نور القدس و تجربهٔ بیعت و آن مشابه راهی است بذات بحت و دویم راه توحید
افعال و صفات و اضمحلال اشیاء بحقیقت واحده و طلوع آن از کرهٔ انا خود حانا هر موجودی الّا انسان
استقلال آن حقیقت واحده بخیال خود بعد از اتمام هر دو راه یا یکی حق آگاه باشد و دانا که هر لطیفه
حکمی دارد و حکم یکی حکم دیگری را مزاحمت نمیکند و متعاقب آن تعرف می اندازد صیاد ظاهر و باطن
این شخص دست در کار و دل با یار بجوارح و نفوس ثلثه کارهای مناسب آن میکند و بسر و روح بکیفیت
اتصال مشرف میشود و با لطیفهٔ خفیه بمعرفت حقیقهٔ واحده مشرف میگردد و این را وجود موهوب گویند
و این در بیت اشاره بآنست **سوال سیوم** آنکه عمل تو در مسائل فقهیه بر کدام مذهب است
گفتم بفضله بامکانات جمع میکنم در مذاهب مشهوره مثلاً صوم و صلوٰة و وضو و غسل و حج توهی
واقع میشود که بهر کل مذاهب صحیح دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاهب از روی دلیل موافقت
صریح حدیث عمل میکنیم و خدای تعالی اینقدر علم داده است که فرق درمیان ضعیف و قوی کرده شود
و در فتوی بحال مستفتی کار میکنیم مقلد هر مذهبی که باشد او را از همان مذهب جواب میگوئیم بعدا لله تعالی
بهر مذهبی ازین مذاهب مشهوره معرفت داده است الحمد لله تعالی **مکتوب ششم** نیز بخواجه
محمد امین در جواب بعض مسائل - بسم الله الرحمن الرحیم - محب عزیز القدر خواجه محمد امین
سلمه الله تعالی - سوال کرده بودند که لطیفهٔ غالبه من بین لطائف من کدام لطیفه است بدلیل آنکم نشانه
که آنچه در دل ازین باب القا شود ذکر کرده آید - باید دانست که لطیفهٔ قلب هر چند یک لطیفه است
اما وجوه و طبقات شتی دارد توجهی دارد متصل بجوارح و وجهی دارد مائل بنفس شهویه و وجهی دارد
مائل بنفس سبعیه که منبع آن نزد دل صنوبریست و طبقهٔ ایست از طبقات دل و وجهی دارد پیوسته
بروح و همچنین روح نیز وجوه و طبقات شتی دارد توجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل
بنور القدس و وجهی دارد ملصق بخفی و آنچه از میان لطائف عزیز مشار الیه بقوت و استقلال اعتبار

وجهی است از وجوه که بروح رو دیگر است و وجهی از وجوه روح که قلب مائل است بر غالب الست
الی الله اعلم که ظهور ثمره طهارت و عبادت و نسبت اویسیه زیاده داشتی که عالم بر انس باشد و محبت
اهل الله بجهت انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیز از این چیزها و مناسب این چیزها باشد
ان شاء الله تعالی و اگر اتمام سیر لطائف مقدرست آخر کار رجوع بهمین چیزها است و استقرار همین
موطن۔ **مکتوب هفتم** بخواجه محمد امین۔ در دفع شبهات مکتوب حضرت مجدد
قدس سره که در باب خلت و حصول این مرتبه عظمی با نحضرت صلی الله علیه وسلم بوساطت بعض
افراد امت نوشته اند و از آن فرد مراد نفس خود را داشته اند۔ برادر عزیز القدر خواجه محمد امین
اکرمه الله تعالی۔ بشهود ده سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی سره العزیز
در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث و غیر آن نیز تصریح کرده اند که آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
بعد هزار سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم صل علی محمد کما
صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت و باشاره مفهوم میگردد که مراد از آن فرد ذات حضرت مجدد است
و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره است از آن جمله آنکه توسط فردی از افراد امت در حصول
مقام خلت که از اعلی مقامات است مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوات
والتسلیمات و حضرت مجدد بخودی جواب این اشکال خود شده اند که خادم و غلام اگر برای مولی
و مخدوم لباس فاخر مهیا کنند هیچ مزیتی ایشان را لازم نمی آید و فیه ما فیه و از آن جمله آنکه در حدیث
صحیح وارد شده است الا ان الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث
نص صریح است در اثبات خلت مر آنحضرت را پیش از این قول [illegible] بعد هزار سال
مخالف حدیث صریح صحیح باشد۔ گفته نشود که مراد از این خلت که در این حدیث وارد شده مطلق
محبوبیت است نه خلت مصطلحه فلا اشکال زیرا که تشبیه بخلت ابراهیم ع این تاویل ابا میکند لیس

ودرین مسئله آنچه نزد ما متحقق شده باشد بنویسیم باین سبب بخاطر رسید که هرچه در رسالت رانیم
توفیق تحریر آن یابیم بنویسیم — باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است لیکن
در بعض اوقات حقیقة الامر بطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات
بتشبیه و تشبیهی و در بعض اوقات بغیر حجاب و مستبعدان کلام صوفیه لاچار اند از دانستن اجمال و تفصیل
و اغماض نظر از مخالفتی که قایل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل پیدا شد پس ما شک نداریم
که در هر طایفه از زمان فیضی دیگر فتح میگشت و درین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد
و چون بعثت حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات والتسلیمات بسبب علو استعداد تعین ایشان و عموم
فیضی که بر دست ایشان بر مردمان القا شده است و بسبب ظهور انتظام در دوره نبوی که از حجره همت
حضرت ایشان سر بر آورده و لاسباب اخری لا یلیق ان تخصیص بها سامعتنا هذه عنوان حظیرة القدس
و شبح ان در روپوش آن و منطقه آن و تمثل و صورت و هرچه ازین قبیل میتوان گفته شده است
هر فیضی جدید که در عالم پیدا می شود و تازگی بر روی کار می آید تتمیم حظیرة القدس میشود و بسبب اجتماع همتها
نفوس بنی آدم که طبقة بعد طبقة پیدا می شوند آن مال است که این امر را اجمالا ادراک کنند و باین
لفظ تعبیر نمایند که این کمالات الحال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام را القا
حق آن است که گذشت و که مصلحت کلیه الهیه تقاضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و عکوس
تجلی اعظم در هر عصر پیدا شود و منشا ران حجر بهت شخصی باشد از کمل و آن حجر بهت با آن نور محمود بمنزله
شعاع تجلی اعظم و منشا به اعراض آن جوهر انجم گردد و آن ظهور خود است بحسب اطوار و ادوار و تطور
خود است بحسب استعداد دل زمان و این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور و باین قسم استکمال آن است
با جمال ذاتیش حسن دگر در کار شد ... چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام ... چون این مقدمه
ممهد شد مقدمه دیگر نیز باید دانست که حقایق اجمالیه که بر اهل الله ظاهر میشود چون لغت

ذ عرف اند دستگیر کرده است این طائفه نقلی از کتاب دست آمد حسب فن اشارة و اعتبار بران حمل
توان کرد میگیرند و اثنا عنوان آن حقایق اجمالیه فائضه بر قلب ایشان میگردانند و سخن را بان
در لوط میارند و آن مباین فا مقصد را در پرده آن تنفا وامی فرمایند متفرسان از مطالعه کتب گاه از
را لازم میکرد خصوصیت این لفظ اغماض نظر کنند و مطمح فکر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت مامضه
سازند پس فیما نحن فیه اقامت لفظ خلت و استجابت دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت
علی ابراهیم و تصویر دائره که مرکزش صرف ذات است و محیط آن کمالات ذات و بازصیر ورت آن مرکز
دائره تا آنکه مرکز آن محبوبیت است و محیط آن امتزاج محبیت هم بیرنگ سخن اشارات و اعتبارست
عز اصلی مثل این مقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت ثابت است اما پیش اعتراض انعقاد اتحاد
والخفا را سد دیاد بر ود ب و چهی نماند در همین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه حقیقت
محمدیه و بیان مراد ابراز اقوال پس خلاصه کلام آنست که بعد از الف ثانی دور دیگر شده است
که بعض اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است مثلا احوال غلبه وجد و سرور غیر آن همه مجمل شده و تثبت
جمعیت پیدا کرده و بعض اعتبارات تفصیل فیض متقدمه است مثلا مسائل جبر و وحدت و لاتعینه
کبری درین دوره مفصل تر است از ادوار سابقه و تفصیل حقایق این دوره شرحی میطلبد که این ورق
گنجایش آن ندارد و بالجمله شیخ مجدد را با مامن این دوره اند و با سعادت مختصه این دوره که از زبان
شیخ الطریق رضوا یا سر زده و شیخ قطب ارشاد بنیاد این دوره است و به مست و دل بیا نگران
با دید طبیعت و بدعت خلاص شده از تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدوما مواد مکون کائنات ست
و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض اوست اعظم الله تعالی را الا حرمت در اکثر ساعت که شیخ
بزبان شیخ دوره آمده مصدق اوست مثل اشاره توحید شهودی اگر به شیخ از حضرت یا وادان تحا
نکرده و سخن بی پرده ادا نفرموده و مثل قول بحقانیت علما اهل سنت در معارف اجمالیه که تعلیم

اشتراک و اقتران با آن حقیقت بهتر است که طبع سلیم در تجویز این اطلاقات تحاشی میکند پس
تفضیل بغیر تصور مطلبی که قبول آثار حقیقتی بکند و آثار یک حقیقت در سنخ انتفاع و ملایم تر باشد از آثار
حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در محاورات نفس آن وطن کنند از قرائن دانسته میشود
که ملاحظه کدام مطلبی کرده اند مثلاً اسپ بر گاو تفضیل می‌نهند و مطمح نظر آن است که گاو و اسپ
هر دو با آدمی ملابست دارند و آدمی استمتاع از هر یک میکند پس باعتبار ملایم بودن با آدمی
و کفایت حاجات او تأمل کردیم فرس را دیدیم که در کارزار و گیر و دار که کار پادشاهان است محتاج الیه است
نفع بیشتر دهد و گاو را دیدیم که در حمل اثقال و حرث مطلوب که کار دهاقین و تجار است سود میرساند در نظر
اولی الفطر داشتیم اما از فرقه ثانیه پس اسپ را بر گاو ترجیح دادیم و اگر در بعض مقالات این مقدمات
را سطوری گذارند عقل سلیم آن را اهمال نمیکند و تحمل که بعض افهام ضعیفه بمشهورات عامه الطبائع از مبدأ
در طلب ملایمی و منافرے که بسبب اشتهار آنها شده است نافهمند و للناس فیما یعشقون
مذاهب و لیکن مبحث ما در فرد ایست که از حقایق الاشیاء کما هی ما را حال ایشان است
و همچنین تریاک را بر زهر رجحان نهادن نه باعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آنها بلکه
زهر نباتی باشد یا حیوانی که آن صورت اوست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی
جمال را در وجه جمال حقیقه مطلقه شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شده بر ابدان و حیوانات
که با انسان ملابست دارند و آن یک منافر بود با این اجسام و آن دیگر ملایم استحسان یکی و استقباح
دیگری مسلم الکل گشت و نوع آدمی را در ترجیح یکی بر دیگری سخن نماند باز این اشیا مفضله در بعض
احیان بنسبت بعض اشخاص انفع میباشد از اشیاء فاضله مانند گاو و چون محتاج سقی ارض
و آبیاری آن شویم ملایم تر میشود لهذا اسپ و چون بتقبیل تخصیص سودی محتاج شویم زهر ملایم تر میباشد
از تریاک و چون باستنجا محتاج شویم سنگ ملایم تر است از ذهب و نقره پس ملایمیت دنیا اکثر

احوال و اشرف احوال و اکرم اعمال از ملامیت در اتمّ احوال و احسن اعمال از وضع افراد در نظر نیز آدم
فرق پیدا کرد پس منفطر شده اند ما ازین رو تنوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون انتقدم
روشن گشت ما را است که تفضیل انبیا بر اولیا نه از جهت حقیقت نبوت و ولایت ست و نه با عتبار
اشرف آثار حقیقتی با صل خود پس بلکه با عتبار موطنی ست که اثر پذیر از آثار هر دو حقیقت شده و آن عالم
ملکی ملائیت ست درینجا با عتبار اشرف اوضاع و اکرم احوال از آثار آن و دیگر و همین ست معنی فضل کلی
و آن موطن جمهور افراد بنی آدم ست و آن آثار تهذیب نفوس ست بعلوم ما خوذه از ایشان که موجب
انتفاع ایشان و رسوخ علوم ایشان با عتبار نسبت لسان قلم و ضرب تشریع بر ایشان و نشر
جارحه بودن در اصطلاح حقیقت مطلقه ایشان را تحقیق خود ایشان را آشنا کردن و وجوه سفا
و نیز مانند آن را ز اسباب ایشان بر انداختن و آنچه بان با زد در نجا هیچ شبهه نیست که انبیا افضل اند
از اولیا چه که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اهمال اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار
را نشناخته اند درین بحث قیاس باید کرد تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی رضوان الله علیهم
که با عتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت فتوح اسلام و جمع کلمه بنی آدم و طاعت
شرایع و اطفای نایره نهب نسبت ایشان در مخالفات شرایع و ما ننهاد آن کسب یکه درینجا سلکیک
کرده است ملاحظه قوت قرابت یا شدت شجاعت و مانند آن مغز سخن بی خبر دهاست

والسلام — **مکتوب نهم** نیز بخواجه محمد امین در سر قدیم بودن قرآن مجید و نزول حق
بوساطت ملائکه و بیان حقیقت قرآن و استفاضه حضرت ایشان از آن حقیقت نیز وساطت
برادرم محمد امین اکرمه الله تعالی بشهود ه سوال کردند که سر قدیم بودن قرآن چیست و فرود آمدن
وحی از کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد — جواب آنست که چون در ازل پیش از زمان عالم
در سطح حقیقه سلسله متعین شد کمالی از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضوء بجسم آفتاب

و آن کمال تدبیر نفوس انسانیه است بعلوم منزله از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر تقالید
علوم که بصورت انسان آنرا تقاضا میکند در افراد خود باقتضای اولی بدون شرط اشتغال باسباب کسبیه
یا مقامات او از عقلیه و مانند آن و این کمال یک تعین و امتیاز که پیدا کرده است و یک حدی جامع
در آن بهم رسانیده بعد از آن در عکوس تجلی اعظم که در حجاب بهیه ملاء اعلی متعین شده است صور دیگر گوناگون
پنج علم آنجا ممهد شدند تذکیر بآلاء الله و بایام الله و بما بعد الموت المعاد و محاجه کفار و تعیین احکام
در عبادات و تالیف منزل و تالیف مدن و دایره کشاده تر شد بعد از آن چون حضرت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم مبعوث شدند آن علوم بوجهی که از حضرت حظیرة القدس مرخص است و هم ملاء اعلی آنرا
تعیین نموده و جبرئیل معتمد ایشانست و درین تعیین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم لباس
لغت عربیت و اسلوب بدیع سور و آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنرا بر دهان مبارک رسانیدند
و در تبلیغ آن جارحه شدند از جوارح الهی و بقوه غیبی آن کار را سرانجام دادند پس هزاران هزار افراد
ملهم شدند بمحبت آن و حفظ الفاظ آن و بنی آدم قرناً بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بآن تقرب
نمودند بجناب عز اسمه و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در بطنی از عالم مثال که متوسط است
در عالم علوی و سفلی و برکات ارض هر دو در انجا جمع میشود صورت گرفت و طرفه معنی پیدا کرد پس
قرآن قدیم است باصل خود و محدث است باعتبار نزول و عربی است و کلام حضرت حق است منزل
بواسطه ملک کریم و رسول بر السنه عباد و مکتوب در مصاحف و نجیم ایشان در ملاء فرشتگان در جناب
و کثیر البرکات و تلاوت آن موثر در حاجات بنی آدم که القرآن لما قرئ له و متعین در ملاء اعلی
و عالم مثال و من بحمد الله تعالی مستفیضم ازین حقیقت منفیه در عالم مثال بے واسطه
و لو ان لی فی کل منبت شعرة * لساناً لما استوفیت واجب حمده — والسلام

مکتوب دهم در تحقیق معنی بعض ابیات مثنوی مولوی روم قدس سره ابیات اینست

همین بخوانند استیأس الرسل او کرده تا ظنوا انهم قد کذبوا ● این قرأت خوان که تخفیف کذبوا +
این بود که خلش سینه محتجب + در گمان افتادن انبیا عند الاتفاق منکر می انتقیا ●

جواب الحمد لله صحابه در آیه حتی اذا استیأس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا مختلف اند حضرت
عائشه رضی الله تعالی عنها کذبوا بتشدید ذال میخواند و کذبوا بتخفیف نمیخواند و تخفیف را مفسد معنی
می انگاشت زیرا که در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکه نا امید شدند پیغامبران و گمان کردند
پیغامبران که به دروغ نسبت کرده شد ایشانرا یعنی جمعی که ایمان آورده بودند خطره ارتداد بخاطر ایشان
گذشت و نسبت دروغ به نسبت انبیا مخطور ایشان شد و اگر کذبوا بتخفیف خوانده شود معنی چنان باشد
که گمان کردند پیغامبران که دروغ گفته شد با ایشان یعنی خدا تعالی وحی دروغ فرستاد بایشان و این
گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروة عن عائشة قالت له وهو یسالها عن
قول الله عز وجل حتی اذا استیأس الرسل قال قلت أكُذِبوا أم كُذِّبوا قالت عائشة كُذِّبوا
قلت فقد استيقنوا ان قومهم كذبوهم فما هو بالظن قالت اجل لعمري لقد استيقنوا
بذلك فقلت لها وظنوا انهم قد كذبوا قالت معاذ الله لم تكن الرسل تظن ذلك بربها
قلت فما بال هذه الآية قالت هم اتباع الرسل الذين آمنوا بربهم وصدقوهم فطال
عليهم البلاء واستأخر عنهم النصر حتى اذا استيأس الرسل ممن كذبهم من قومهم وظنت
الرسل ان اتباعهم قد كذبوهم جاءهم نصر الله عند ذلك و عبد الله بن عباس کذبوا
بتخفیف میخواند و میگفت خدا تعالی جای دیگر میفرماید و زلزلوا حتی یقول الرسول والذین
آمنوا معه متی نصر الله و جای دیگر میفرماید او لم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرموده اند نحن احق بالشک من ابراهیم و خطره گذشت تا فوق خطره پس شک
[illegible] حتی آنکه خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد اند مضطرب [illegible]

درحقیقت وحی با مانند اضطراب ظن کنند که کذب وحی واین تشابه سائر متشابهات قرآن است
مثل ید الله مبسوطتان که بمعنی جود او آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین ضعفوا
وغلبوا انهم قد اخلفوا ما وعدهم الله من النصر وقال کانوا بشرا فتلا قوله وزلزلوا حتی
یقول الرسول والذین امنوا معه متی نصر الله قال صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر
بالبال ویهجس فی القلب من شبه الوسوسة وحدیث النفس علی ما علیه البشریة واما الظن
الذی هو ترجیح احد الجائزین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من المسلمین فما بال رسل الله
الذین هم اعرف الناس بربهم وانه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح انتهی پس
قرأت ابن عباس اختیار میکنند وتوجیه میفرمایند که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع
حجاب میشود واحوال بنده را عین الیقین می بینند ودر بعض اوقات حجاب بشریت مانع میگردد و
در حالت رای العین فرود می آیند وضیق خاطر واضطراب بشریت رو میدهد همین حالت احتجاب
را بطریق مجاز بظن تعبیر واقع شد **مکتوب یازدهم** در ذکر شمه از مناقب ابوعبدالله
محمد بن اسمعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمة واسعة وبیان اشتمال کتاب صحیح او بر امهات مطالب
اکثر علوم دینیه — الحمد لله والصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم اما بعد
روزی در حدیث لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال او رجل من هؤلاء یعنی اهل فارس
وفی روایة لناله رجال من هؤلاء ولا تنبیک مذاکره میکردیم فقیر گفت امام ابوحنیفه درین حکم
داخل است که خدا تعالی علم فقه را بر دست او شایع ساخت وجمعی از اهل اسلام را بآن فقه
مهذب گردانید خصوصا در عصر متاخر که دولت همین مذهب است ولس در جمیع بلدان وجمیع اقالیم
پادشاهان حنفی اند وقضاة واکثر مدرسان واکثر عوام حنفی واما امام ابوعبدالله بخاری نیز داخل است
که خدا تعالی علم حدیث را بر دست او مشهور گردانید وتا زمان حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم باسطعان

مرد مردانه باسناد صحیح متصل باقی ماند تخصیص از اهل عصر که با اهل حدیث بخاری در تحقیق ماند حال اکثر متفقه
عصر ما هداهم الله تعالی طریق الصواب این سخن اخیر را نه پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت
نه علم و نووی رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث و ضعیف بود در فقه و فهم معانی از مخاطبه آن عزیز
روی باز گشتیم که فائده نداشت و متوجه بیاران خود شدیم و گفتیم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید
محمد بن اسمعیل ابو عبد الله امام الدنیا فی فقه الحدیث و این سخن نزد یک کسی که تتبع
فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بعد ازان چیزی از تحقیقات علمیه که منشاء آن
بخاری بوده است و حامل برای آن غیر بخاری کسی دیگر نبود بیان کردیم و دران باب خدا امیتانی
هر چه خواست بر زبان جاری ساخت خواجه محمد امین گفتند آنچه مذکور شد بغایت مفید ست اما فهم
ما گنجایش حفظ آن ندارد مگر آنکه حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد موافق استدعاء
ایشان داستانی ازان باب بقلم مضبوط کرده شد والله الموفق والمعین باید دانست که علم حدیث
تا صد سال از هجرت مدون نشد از سینه بسینه منتقل میشد بعد از صد سال مدون شدن گرفت
و صد سال دیگر پایه پایه مستحکم میشد و تصانیف مرتب میشدند ـ بخاری بعد دو صد سال حامل
لواء حدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت پس اول چیزیکه پیش از همه بخاری آنرا سر انجام داد تمیز
درا علی اقسام حدیث از غیر آن بعد ازان محدثین بر تلو وی آمدند والفضل للمتقدم تفصیل این کلام
آنکه بعد تدوین احادیث چون استادان نظر کردند دیدند که بعض احادیث مستفیض اند که
از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم سه کس از اصحاب آنرا روایت کرده است و از هر صحابی طریقه متعدد
بر آمده است و روز بروز متزاید شده و این مرتبه اعلی مراتب حدیث است علما بعد ازان حدیث مشهور
که از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز ازین عزیز در طبقه کبار
تابعین! خارج تابعین یا کبار تبع تابعین طرق متعدد پیدا شده مانند حدیث انما الاعمال بالنیات

که دلالت بصحت آن کند غیر حضرت عمر رضی الله عنه راوی نیست و غیر علقمه از حضرت عمر روایت نکرده است
و غیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و از یحیی
بن سعید از طبقه تبع تابعین از وی جماعات لا تعد و لا تحصی روایت کرده اند بعد ازان حدیثی
که بدرجه شهرت از طبقه اولی و پس از زمان تدوین نرسیده و آن هرچند قسم میباشد زیرا که یا آنست
که طرق متعدده دارد تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شخصی از کبار تبع تابعین باشد یا نه اگر اول است و طرق
متعدده دارد که یکی گواه دیگر تواند بود و هر یکی متماسک بود حدیث حسن است و آنچه آنقدر طرق
ندارد همین یک طریق دارد و بس غریب مطلق است یا حسن اگر بعض طرقش از جهت ثقات متصل
بغیر نکره و شذوذ باشد در روایت از علمای معروفین بعدالت و ضبط باشد مخصوص میشود باسم
صحیح و آنچه مرسل ثقات در روایت اهل علم غیر تابعین که ضبط باشد لیکن طرق متعدده متماسکه
دارد که یکی شاهد دیگر تواند بود به مطلق حسن تعبیر کرده میشود دانست که اصطلاح ترمذی و مثل او
کسی ست که اسم حسن را مستوره ساخت و آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحد صحت نرسید او نیز
در حسن داخل ست و تقلیل آنها هوس بخاری که کتاب خود را برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض آنها
مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح مقبول و درین خصلت اول کسیکه قدم پیش نهاده است بخاری است
و اگر بخاری را احتراز تمیز صحیح از غیر صحیح نفضیلتی دیگر نباشد صدق حدیث لناله رجال من هؤلاء
درست بودی زیرا که ایمان همین تقوا است و بس تفسیر و سیر و سایر فنون حدیث موقوف علیه ایمان است
لا محاله فکیف که این خصلت مشهور است در خصال دیگر بعد ازان باید دانست که بخاری بعد تبع تابعین
عرف ۱۲
ظاهر شد و قبل از وی علما در فنون چند از علوم و فنیه تصانیف ساخته بودند امام مالک و سفیان
ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابو عبید در غریب قرآن و محمد بن اسحق
و موسی بن عقبه در سیر و عبدالله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در مبدأ الخلق و قصص انبیا

و یحیی بن معین و غیر او در معرفت احوال صحابه و تابعین و تبع تابعین و دیگر مسائل را داشتند در روایات
ادب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقه و در رد بر مبتدعین مثل جهمیه بخاری انبهٔ علوم
مدد سرا تامل فرمود و جزئیات و کلیات را استقاد نمود لیس قدری از علوم که باحادیث صحیحه که بر شرط
بخاری ست بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در امهات
این علوم حجتی قاطعه بوده باشد که در آن تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهت
تا وقتیکه کسی جزئیات و کلیات علمی را نداند انتقاد او و تمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن
میسر نمیتواند شد چنانکه اگر کسی گوید که فلانی قواعد طبیه را که در قانون مذکور است انتقاد نموده
است و آنچه بادله صحیحه ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده است بطریق بداهت دانسته شود لا محاله
که جزئیات و کلیات قانون را مستحضر ساخته است و تمیز از که خدا تعالی در سینه او نهاده بر یکی
را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو الطیب را انتقاد نموده است بالبداهه
دانسته شود که عروض و عربیت و طریق انشا و شعر نیک ورزیده و ادله مسائل آنها امتحان نموده
و آنچه بکتاب الله یا حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفی
بذلک فضیلة و فقها و اگر انصاف را کار فرمائیم هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون
تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن است یا دو فن غالباً هیچکس را از متقدمین نمی یابیم
که در استدلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از بخاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر
کار فرمائیم دانسته شود که امهات این علوم را از احادیث صحیحه بر آوردن و انتقاد نمودن کاری عظیم است
در شریعت و محتاج سرعت انتقال ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم تا آنکه امام احمد
با آنهمه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل او آنست که ما او انتقاد سه فن که سیر و تفسیر و [illegible] باشد
ما خبر هم رسیده که اکثر آن مرسل و ضعیف بنظر می آید با آنکه زیاده کرده است بخاری در هر یک ازین فنون

فوائد جلیله از موقوف صحابه و تابعین و آنها را در تراجم باب منتشر گردانیده است و طریق استحضار ادله
در مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است و طرق استدلال باشارت نصوص خود اختراع نموده است
آری در استدلال بخاری چند نوع هست که محققین فقها آن را قبول نمیکنند مانند استدلال بهر حکمی
از زود محتمل لعد برای مسئله والناس فیما یعشقون مذاهب و هیچکس نیست از علما که محل اعتراض
در بعض مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سوء ترتیب دلشرباد در بیان آیه و سببش آنست که ترتیب
از در فن تبویب چندان مهذب نشده بود و اهل علم را مطمح نظر مطالب علمیه می باشد نه تراجم و ترتیب
شیشه صاف از نباشد گو سفال در دباش چو رندان آشام را با این تکلفها چه کار —

مکتوب دوازدهم در بیان دلیل واضح برای فرقه ناجیه الحمد لله والسلام علی افضل
انبیائه اما بعد روزی عزیزی فاضلی ذکر کرد که شهودی ق اسلام یافت و در پی تعلیم شرائع
اسلام افتاد در هر ملاقاتی شخصی از شیعه با او برخورد و گفت اسلام طرق متعدده دارد و صائب ترین طرقها
طریقه شیعه امامیه است که مدار ایشان اتباع ائمه اهل بیت است و اهل البیت ادری بما فیه
زینهار ترا متعصبان نواصب گمراه نسازند بیا تا من شرائع اسلام بر طور امامیه ترا تعلیم نمایم بعد از آن
با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن مقوله تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدترین فرق اسلام است
زینهار این گمراهان ترا گمراه نسازند بیا تا مذهب امام ابو حنیفه ترا تعلیم کنم آن جدید الاسلام در اشکال
درماند و فغان است که کدام را اعتبار کند تا چندی در تنازع بود و هر یکی بجانب خود میکشید آخر این
عزیز فاضل گفت در مسجد جامع رو و بر ملا دقیقه که اوف ناس مجتمع شوند تقریر مذهبین عرض ایشان
بکن ببین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از اظهار عقیده خود در میان ایشان خائف و
ترسان می شود و اعظم را الم شود این تدبیر آن شخص از اشکال برآمد و سنی پاکیزه گشت
اهتمام این حکایت هر احد محمد شیعه را سوالی بخاطر رسید که رحمت ججی که این فاضل بیان اعتماد نمو

امر و حظوظ ملکه شعریست اعتماد را قابل نیست زیرا که دلائل ایشان اگر این تمایز واقع میشد

الوف ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و لیکن ما نشاهد که عموم ناس بدعت و ضلال را

نمیدانند و در استحسان آنها آنها بحریست که لا مدون راهب حقه بینها کما لا یخفی

لیکن ازان بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست که درین مسئله حجتی قاطعه بوده باشد که ازان

حجت شکوک و شبهات را گنجایش نبود هر که آرا دریافت تحقیقت امر مسائی نماید و اگر ایشان مستیاب

ازان بارداشت تا لک شده باشد بعد ثبوت حجت بوجهی که معتمد نباشد ما را ازان در تعیین آن حجت

قاطعه بخاطر ایشان قلقی پیدا شده از فقیر حقیر هم طلب کشف آن نمودند گفتم درین مسئله و در سائر

مسائل که موقوف علیه شرایع باشند لطف الهی مقتضی آن شده است که از علوم حاصله مخزونه الصدق

در صحف قاطعه منصوب فرموده هر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن علوم مخزونه میسر نمی آید

در بعض افراد هوای نفوس یا الفت برسوم مانع اتباع حجت قاطعه میگردد هر چند تصدیق بآن

حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیقت شریعت غرا و گردن نهادن باحکام آن بی دغدغه

زدن ببرهان رحمت مهداة علیه و علی آله و اصحابه افضل الصلوات **اول** چیزیکه عقل آنرا

بر خود واجب میگرداند آنست که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بیان احکام

الهی باید کرد و بعد ازان اخبار بدل و جان باید نمود زیرا که کلام او منحصر است که بتقریب کرده است

بتکلیف الله تعالی بر عباد خود باحکام و وقت خروج از عهده تکلیف مبهم ساخت چنانکه ذکر کردیم

و چیزیکه ما آنرا بگوش خود از مخبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق علم آن

بجز تتبع روایات ثقات ممیز نبود و ثانیا بر خود لازم میگرداند که اخبار اهل ملل از امامیه خود دو قسم

بیابد نقل لفظ صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشهور و خبر صحیح

و حسن تا آخر بسیار مستقل حصر میکند اخبار لفظی را درین اقسام و دوم نقل بالمعنی و آن خبر

خود فهم نمی باشد، اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی که این دین صاحب ملت است و ماخوذ از وی است
و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن مسئله شاذ و نادر و مکذب و غیر معتبر باشد، و معتبر در حل و عقد جمعی
که قائم باشند بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بورع و اجتهاد و پیشوای جماعه از متدینین کل آن ملت
که آثار رشد ایشان در حفظ و فهم و تدوین شرایع و تبحر در آن از ایشان دیده شد و متدینین آن ملت با ایشان
متوجه شدند پس مناط این جمیع اول را حضرت است از آنکه در حل و عقد تأثیری داشته باشد قسم دیگر
خبری است که اختلاف فرق ملت در آن واقع شده بر دو قول یا سه قول و هر یکی پای خود ادله و روایات تقریر کرده
پس آنچه از ملت متواتر یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق جمیع حمله ملت یا اکثر ایشان با وی باز شود
لعلی اخبار است از صاحب ملت و حجت خدای تعالی بالزام مثل آن قائم است بر این قاعده تخریج
باید کرد که قرآن را اصول عبادات و معاملات و عقاید و غیر آن قطعی است و حجت مثل آن لازم
و آن جمله امهات اخبار شرع است از موجب آن عنوان گذشت و ثالثاً عقل می شناسد
که اختلاف فرق اسلامیه با یکدیگر مانند اختلاف فرق سایر ملل با یکدیگر دو قسم است یکی اختلاف
فرق ثوابت با جمهور حمله ملت با یکدیگر در استنباط از شرایع یا در تطبیق مقدس شرایع بعض با بعض
و عقل هر قسمی را حکمی دیگر می دهد و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را انتزاع نمیکند
الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت تفصیلش آنکه پیغمبران اولی العزم را خدای تعالی فرستاده است
الا بآنکه امر خود بزبان ایشان تبلیغ کرده اند و ایشان هیچ وجه در امتثال امر الهی تقصیر نکرده اند و الله تبلیغ
حقیقت شرایع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه بطریق اخفا و کتمان و سامعان حقیقت
آن سامان ادراک کرده اند اگر ادراک نکردند پیغمبران متنبه می شدند و ایشان از غلط ایشان
متنبه می ساختند در احتمال آن که شارع بسیار چیزها ما یتعلق بالشرع بهم نرسانیده و آنها
یا رسانید و لیکن سامان غلط ادراک کردند و شارع بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت

لیکن سکوت کردن و نظر کردن در منصب رسالت و مقصد حضرت حق اظهار دین خود را بزبان ایشان
مفصل نگردد پس ازینجا لازم آمد که طبقه اولی از حملهٔ ملت که صحابه و تابعین اند بیشتر از خود باید ساخت
و باید دانست قدریکه تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند و غلط در حقیقت آن راه نیافته است
و لهذا از طبقات اولی حجابات پیدا شده که همت ایشان اخذ نصوص شارع ست از هر طریقی ممکن
کرده باشند و اخذ معانی شرع از هر صحابی و تابعی که بسمت حفظ دین و ورع و روایت متسم شده و طبقه
اولی را همه این چیزها حاصل بود و ایشان را فضل نهادند بر خود در معرفت شرایع ایشان حملهٔ علم اند و ثقات
و اگر حاصل کلام ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شرایع مطلوبه را با ایشان تبلیغ نکرد یا تبلیغ کرد
لیکن ایشان نفهمیدند یا فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطا یا روایت
قبول نکنند الا از یک طریق فقط یا قولی احداث کنند که طبقه اولی از آن غافل بودند یا گویند که ایشان
حقیقت نصوص شارع را نفهمیده بودند و آنرا می فهمیم ایشان ثوابت اند پس ثوابت در آنچه اختلاف
کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را متهم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و تشنیع اند و اختلاف ایشان
قابل برانداختن ست و اختلاف حمله که در تطبیق بعض نصوص با بعض آن یا بسبب تشعب استنباط
از نفس مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از مثل آن ابا نکند اختلاف
مقبول ست درینجا عقل تصدیق میکند که شیعه از ثوابت اند و اهل سنت از حملهٔ دین و حکم
عقل سلیم در اختلاف شیعه با اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود و اختلافی که در علماء
اهل سنت حادث شده است حکم دران معذور داشتن هر کس ست و اختیار اشبه باصول و اقرب
منصوص صاحب شریعت و کبرای طبقه اولی و انگاه بعلم که شیعه از ثوابت اند بسبب آنست که مدار
ایشان مبنی ست بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر وقت امامی پیدا میشود که مفروض الطاعة
و معصوم و موحی الیه میباشد بروی ایمان فرض ست و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم

این اخبار را منتج اند از حمله دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست که انقسام تفرقه برائے
کسی ست که در احوال فرق ملت استقرا سرانجام کرده و چند واقع اعوام را منصب آن ست که بوجهی از وجوه
تحرزمی واجبها و حمله ملت را از لوازم نسبتا سه و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد
و پرده از روی کار بر انداخته شود این ست علمیکه خدا تعالے بتکلیف رهبران دائر ساخته است دو
از زبان ایشان اصل را مرکوز نموده و بمد حیا اجمال هرچند تفصیل آن دفتری مطلب دارد والحمد لله اولاً
و آخراً و ظاهراً و باطناً **مکتوب سیزدهم** بجواب عرضداشت حضرت شاه ابو سعید
بن سید محمد رضا ابن سید محمد آیة الله بن سید الساوات حضرت شاه علم الله نقشبندی مجددی
رحمة الله علیهم اجمعین ۔ سیادت و نجابت مآب حقایق و معارف آگاه عزیز القدر میر
ابو سعید سلمه الله تعالے از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة
نامه مسکین شمامه مشتمل خیر و سلامت رسید الحمد لله تلقی شده بود که حقیقت وحدانیت که با بجا
از روی حقایق موجودات و صفات آن صادر میشود مشهود میگردد الحمد لله این کشف حقیقی است
در نفس الامر مگر کشف از مرتبه فوقانی میرسد بعض احباب می بینند ما چون تحقیق کرده ایم حکم
حدوث و قدم ست و نام آن حقیقت بعرف ما تدلی کل ست فرد می آید از اراده متجدده می بینند
هر دو مشهود حق ست از جهت حضور نفس ناطقه سمه را دفعة واحدة نمی بینند ۔ دیگر از بیع و شری
جواری که از دار الحرب بگیرند بغیر قاعده شرع تقسیم شده سوال نموده بودند فقیر مختصر در تقوی
جائز نیست چون در هر جا به حقوق تمام لشکر موجود ست بسبب تقسیم هر یکی از حق دیگری ممتاز
نگردد اما جیش را هم تا معنی اسلام تا وقتیکه مدعی دعوے نکرده است فسخ بیع نمیشود و بسبب عدم دعوی
مدعی زیاده ازین عنوان گفت والسلام و هست هر آینه و انسب احوال ظاهر و باطن خود
نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان میماند ۔

مکتوب چہاردہم نیز بجواب عرضداشت شاہ ابوسعید — سیادت مآب
حقائق و معارف آگاہ سلمہ اللہ تعالے ۔ نوشتہ بودند کہ اولا مشہود میشود کہ ذات سید آثر ما
واحد و ما سوا آنش کائنات و ہست فرق اینقدر کہ ذات سید آصفات کاملہ غیر متناہی دارد
لہذا سبب ظہور مراتب غیر متناہی میتواند بود و آنش ہمہ یک اثر دارد کہ ضرورست سیادت مآبا حاصل
این شہود ظہور استعدادات وجوبیہ است در مظاہر امکانیہ و اطلاع بر عدم تناہی آن استعدادات
جمیع صوفیہ چہ قایل بوحدۃ وجود و چہ قائل بوحدۃ شہود ہمہ بر آن متفق اند باز نوشتہ اند کہ مشہود میشود
کہ وجود واحدست و قوالب مختلف و بسبب اختلاف قوالب امتیاز ممکنات پیدا شد مثل مصابیح و چراغ
یک طورست چون آنجا قوالب مختلف است اگر آئینہ با سرخ و سبز و زرد باشد رنگہای مختلف نمود میشود
سیادت مآبا این معرفت بودہ وجود میکند باز نوشتہ اند دو چیز مشہود میشود ذات کہ نور دقیق ست
و صفات در زیر او فرش دیگر غیرہ مشہود میشود و در آن میان منظر دقیق ذات ہم مشہود میگردد سیادت
مآبا آن نیز از شعبہای وحدت وجودست کہ حقیقت وجود در رنگہای مختلف کہ ظل قابلیات ذات وجوداست
در ہمہ مشہود و ظاہرست سیادت مآبا آئینہ بر لوح ضمیر ایشان مشہود شدہ ہمہ موافق مکاشفات صوفیہ
محققین ست غلطی واقع نشدہ و این ہمہ سیر لطیفہ خفیہ است در خلوت گفتہ شدہ بود کہ در سیر
لطیفہ خفیہ اینچنین مکاشفات پیش خواہد آمد باید و داشتہ باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد
و امید مزید باید داشت سیر این لطائف بحقیقت اینچنین است کہ یاران گمان میکنند کہ بمجرد استغراق
تمام شد طول و عرضی وارد بالجملہ بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند ہم موافق سیر صوفیہ است
ہم مطابق شریعت این سخن آخر طول و عرضی دارد کہ بالفعل در نوشتن نمی آید بنا بر شریعت بمتابعت
... مخلوق ست ... مراتب وجوبیہ بمراتب امکانیہ ممتاز شدند بیکدیگر بتغیر دعاو دیگر ...
و دل منعقد شد ... شریعت ... والسلام ۔ **مکتوب پانزدہم نیز بجواب**

وصدداشت شاه ابوسعید رحمه - حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه میر ابوسعید

سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه - بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیت

و ذکر منشاء احوال خیریت مآل آن عزیز القدر شنیده بودم الحمد لله تعالی که امثال ایشان رسید موجب تسکین

خاطر ما گشت صبر را با یاران و عالم با تفصیل نوشته بودند از مشاهده این صورت انس سرور

از احساس آن تفرقه در آن نشنیده این امر موافق آمده است راهیکه سلف رفته اند همین راه است

بی تردد سبیل طریقه اند شده الخ اندیشی آن موقوف بها مستعد است در پرشدن پیمانه این لطیفه

لطیفه تا آنکه پیمانه پر شود ترقی نمی شود - **مکتوب شانزدهم نیز بجواب عرضداشت**

شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابوسعید

سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة و مانا العز لله

با اطفال مسئول نامه مشکین شمامه مشتمل بر احوال باطنه مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه

خفیه است آنکه اجمالاً اشیا را در سبد می بیند و مسد مسد التفصیلاً در اشیا همان کیفیت ست که

موحدین به دیدن حق در خلق و دیدن خلق در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدا تعالی انوار

فتوح مزید گرداند فقیر بجهت جمعیت ظاهر و باطن ایشان و برای صحت مزاج و کشایش رزق

داعی است خدا تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید - **مکتوب هفدهم نیز بجواب عرضداشت**

شاه ابوسعید رحمه - سیادت و نقابت مرتبت خلاصه دودمان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی

از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة مکتوب محبت اسلوب

متضمن معارف مختصه لطیفه خفیه رسید خاطر را مسرور و مبتهج گردانید آنچه نوشته بودند بر نامه

شهود و اعیان نه شهود نوشته بودند که رجوع کل بجانب مبدا مشهود می شود پس تطبیق علوم اهل نادر را

و شهود [illegible] اهل بهشت در بهشت [illegible] این مکاشفه چه قسم صورت [illegible] صاحب من این رجوع کل که [illegible]

مشهور و مشهود در جمیع ذرات آن آئینه نیست بلکه بالفعل ست باعتبار ذات خود حکیم میگوید که
ماهیت ممکنه را باعتبار ذات او این ست که نیست و باعتبار وجوب هست کرده است . عارف میگوید
که ماهیت ممکنه را باعتبار تحقق خود با سبب او و لیس را لیس لازم ست یعنی آنکه از مبدا آمده و دیگر آنکه
همه را بازگشت بالفعل و باعتبار صدور هر دو حیثیت ثابت ست چنانکه در [illegible]
واقع ست یعنی آنکه یک [illegible] دیگر آنکه چون دوره تمام شد [illegible]
الحال همین قدر باید فهمید باقی الحال [illegible]

مکتوب هیژدهم نیز بجانب [illegible] شاه ابوسعید [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

حقائق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلالة الاکابر میر سید ابوسعید سلمهم الله تعالی
از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام مسنون التزام مطالعه نمایند الحمد لله رب العالمین علی عافیة الظاهر و
نامه مسکین شمامه متضمن بعض مشاهدات متعلقه بلطیفه خفیه و اخفی رسید برایشان شکر الهی
بجا آورده شد این راه که میروند همان صراط مستقیم ست که اکابر اهل عرفان رفته اند هیچ وجه
خاطر ایشان را مشوش نسازد در حالت اولی صفتی از صفات مبادی لازمی از لوازم ذات او منزله
صور به نسبت آفتاب که برنگهای مختلفه بر آمده و ثانیاً ذات مبدا را بغیر ملاحظه صفات دیده اند که
در مظاهر مختلفه ظهور نموده فقیر این هر دو حالت را منسوب بلطیفه خفیه میکند اما حالت ثانیه بلند تر ست
از حالت اولی بعد ازان دیده اند که از میان ایشان نزولی میل میکند بجانب مبدء و آنجا مثل حباب
در آب مستهلک شده بنظر این فقیر اینحالت نمایش ست از حیرت بالجمله آنچه خدا تعالی
عطا کرده است نعمتی ست عظیمه بر آن از جان و دل شکر کنند و متوقع مزید باشند و آنچه از نور
محمد علی صاحبه الصلوات والتسلیمات دیده اند نمایشی ست از منصب اولیه سابق آرزوی این
نسبت داشتند الحمد لله که حاصل شد برای خفقان خواندن یا حمید مفید خواهد بود و جاه متفرق

در اوقات صلوة خمس خواه یک جا خواه بار بار در باب وجه معاش و آسودگی ایشان متفکر باشند
هرچه میگذرد همه بحکمت حق است و نافعست نسبت شما هرچند بالفعل وجه نافعیت او معلوم نباشد عن قریب
روشن خواهد شد والسلام فقیر را دعا و والده ایشان سلام میرسانند و متوقع دعای خیر هستند که دعای
مومن برای برادر غائب مستجاب است **مکتوب نوزدهم** نیز بجواب عرضداشت سیادت
و نقابت پناه حقائق و معارف آگاه سلالة الاکابر میر سید ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
عفی عنه بعد سلام محبت التیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة والمسئول من فضله ان یدیم العافیة
لنا و لکم بعد انتظار بسیار رقیمه کریمه متضمن بعض معارف و بعض سوالها مرسوله رسید چون مشعر از خیریت
و سلامت ایشان بود مع اولاد و اتباع موجب کمال سرور و باعث حمد الهی شد نوشته بودند
که ذات مقدس خالی از جمیع قیود مشهود و مشهود گشت کنزا مخفیا اشاره بآنست بعد از آن
از صفات که مبدأ افعال است نظری آید فاحببت ان اعرف رمزی است بآن بعد از آن
تاثیر آن صفات در مظاهر بحیثیت آن صفات مرئی میگردد فخلقت الخلق مشیر است بآن این همه
معارف حقه است شکر او تبارک و تعالی بر آن باید کرد و آنچه طلب جواب آن نموده اند آنست که
بمقتضای اظهار غلبه قدرت ربوبیت آنست که مثل امواج دریا اعدام و ایجاد همیشه باشد و تعطیل
صفات بوجود نیاید و درین صورت خلود جنت و نار معارضه میکند و تطبیق آن میسر نمی آید گر بار دیگر
بعید صاحبان این سخن را با دلیل درست می باید مقتضی اظهار غلبه قدرت فقط این نیست که ایجاد
و اعدام در هر شیی واقع شود قدرت الهیه این است عالمی را بیرون از جهات و محدد ایجاد میکند
و اعدام نمی نماید اگر بهشت و دوزخ منعدم شود چه باک باز آنچه در حدیث صحیح معلوم میشود آنست
که در بهشت و دوزخ ایجاد و اعدام هست بهشتی یک میوه میخورد میوه دیگر بجای آن پیدا میشود و دوزخی
پوست و گوشت او سوخته میگردد و دیگر باز تبدیل میکند کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها

روح شخص در ہیئت دیگر صورت در آید باز بشکل دیگر نماید بار بار باید دانست کہ تجدد امثال را
کہ صوفیہ تقریر میکنند ایجاد تشخص و اعدام تشخص نمی طلبد چنانچہ بیک معنی گل تا دو ماہ باقی است
و بیک معنی ہیچ گل تا یک روز نمی ماند ہمچنان این اتحاد و مرتبہ است شخص را در جمیع احوال قدر ثابت
و شکل در ہر حالت موجود و معدوم میشود بالجملہ باین فکر خاطر خود را مشوش نکنند ہمان مشہور
خود را محکم گیرند والسلام۔

مکتوب مدنی

مکتوب پنجم در تحقیق وحدت وجود و شہود و جمع بین القولین بسم اللہ الرحمن الرحیم
من العبد الضعیف احمد المدعو بولی اللہ بن عبد الرحیم الدہلوی عفا اللہ تعالیٰ عنہ و وفقہ
لما یحبہ و یرضاہ الی افندی اسمعیل بن عبد اللہ الرومی ثم المدنی اوصلہ اللہ تعالیٰ
الی ما یرجوہ و یتمناہ ۔ اما بعد فانی احمد الیکم اللہ الذی لا الہ الا ہو واصلی واسلم علی نبیہ المصطفیٰ
وآلہ واصحابہ اجمعین قد وصل الی کتابکم الذی سألتمونی فیہ عن وحدۃ الوجود علی ما ذکرہ
الشیخ الاکبر واتباعہ وعن وحدۃ الشہود علی ما ذکرہ الشیخ المجدد وہل یمکن التطبیق بینہما رضی اللہ تعالیٰ
عن الجمیع وارضاہم ۔ فاعلموا اخوانی رحمکم اللہ ان لکل زمان ولکل قرن علما اصابہم
فی تقاسیم رحمۃ اللہ عز وجل وان تاملتم حال اوائل ہذہ الامۃ المرحومۃ حین لم تدون
علوم الشرع ولا فنون الادب ولا وقع عنہا کثیر بحث وانہ لم یزل الہام الحق یبرز فی صدورہم
علما بعد علم علی حسب ما تشتہی کل دورۃ لم یخف علیکم ہذا المعنی وان نصیبنا فی ہذہ الدورۃ
من تقاسیم رحمۃ اللہ ان یجتمع فی صدورنا علوم علماء ہذہ الامۃ معقولہا بمنقولہا ومکشوفہا
ویطبق بعضہا علی بعض ویضمحل الخلاف بینہا ویستقر کل قول فی مقرہ فہذا الاصل منسحب
علی فنون العلم من الفقہ والکلام والتصوف وغیرہا بحمد اللہ وتوفیقہ واعلموا ان معرفۃ الحق

على ما قاله الخضر عليه السلام البحر لجي لا يسد ولا انتهى له وان المتكلمين بها كالابر والمغربت فيه
لم ينقص من البحر شيئا او كالعصافير شربت منه حاجتها ثم تصدر وكل واحد لا يخبر الا عن كمال
دون كمال ولا يصف الا جمالا دون جمال ... وعلى نقش واصفيه بوصفه يفنى الزمان
وفيه ما لم يوصف . وفي مثل هذه المواضع يفترق المسمون فرقا فمن عرف مقصد اشارة
كل واحد والموضع الذي اخبر عنه حمل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن ماله اختلاف العبارات
وتنوع الاشارات ولم يقدر على الخلوص منها الى خير الاختلاف هناك بقي في حيرة حايرة
مثل ذلك كمثل اناس عميان اكتنفوا الشجرة يلتمسونها ويذوقونها فوجد بعضهم اوراقها
وبعضهم اغصانها وبعضهم ازهارها وبعضهم ثمارها ثم قعدوا يتحاورون فقال بعضهم ان الشجرة احساسها
الملس وقال الآخر انما هي اعواد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال الآخر في غاية
الخشونة والصلابة وقال الآخر في غاية الحلاوة وقال الآخر في غاية المرارة والعفوصة
وقال الآخر انها لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الآخر لا رائحة لها فلما اختلفت
اقاويلهم جعل بعضهم يكذب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فجاء رجل آخر بصير منهم بالاشياء
وان كان دونهم في كثير من الاوصاف التي يمدح الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت
وقوة البطش وكمال السمع والذوق واللمس فقال كلا منكم تبعيكم صحيح في الاصل خطأ في ادعاء
الحصر ثم ارجع كل قول الى مرجعه وبين لكل اشارة مسقطا يسقط عليه ثم ان العارفين الجامعين
بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كشفهم صحيحا ويلحقهم بعض الخطأ في توجيه كلام القدماء وتعيين
مرادهم وهذا الخطأ لا يقدح في معرفتهم بالله ولا يضر كمالهم فان توجيه الكلام وتعيين محمله
خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد والتحري الذين يشاركهم فيها علماء الظاهر من العوام
ايضا واعلم ان وحدة الوجود ووحدة الشهود لفظتان تطلقان في موضعين فتارة يستعملان

في مباحث السير الى الله عز وجل فيقال هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقام
وحدة الشهود بمعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي يفنى العالم
فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز التي معرفة الخير والشر مبنية عليها والشرع
والعقل مخبران عنها مبينان لها اتم بيان واوفى اخبار وهذا مقام يحل فيه بعض السالكين
حتى يخلصهم الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود والجمع بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء
واحدة لوجه من الوجوه كثيرة باعتبار وجه آخر وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح
انما هو عن بعض اتباع الشيخ آدم البنوري قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء
على ما هي عليه بنظر واني وجه ارتباط الحادث بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة في
حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار متواردات على الشمع والطبيعة
الشمعية باقية في جميع الحالات لكن الشمع لا يسمى باسم التماثيل الا بتلك الصور المتواردة عليه فتلك
الصور في الحقيقة هي التماثيل لكن لا وجود لها الا بضم ضميمة هي الشمع ووقع عند آخرين ان العالم
عكوس الاسماء والصفات انطبعت في مرايا الاعدام المقابلة لتلك الاسماء والصفات كما ان
القدرة تقابلها عدم وهو العجز فلما انعكس ضوء القدرة في مرآة العجز صارت قدرة محكمة وعلى هذا القياس
ساير الصفات والوجود وانها على هذا الاسلوب فالمذهب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة
الشهود وقد تحقق عندنا ان الكشفين صحيحان جميعا لكن القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى لم تلح
الشيخ العربي سهو على الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل هذا القول بعد
التهذيب والتخليص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان الحقائق الامكانية
اضعف وانقص والحقيقة الوجودية اتم واقوى بحيث يمكن ان يقال للحقائق الامكانية انها اعدام
ظهر فيها صور الموجودات ولا اخفاء ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي ... المتوفى عنه يحتاج

الى التفصيل فاستمعوا الى ما يتلى عليكم باذان واعية اعلموا رحمكم الله ان اجل ما يفهم المسلم ويخلص
اليه من نصوص الكتاب والسنة بل يتخلص الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود وحى متكفل
سائر الجزئيات الا انه قديم موثر فى العالم خالق لهم رازق اياهم وهذا العلم هو الذى يجده فى
صدره كل عاقل قبل ان يمارس رياضة نفسانية او يمعن فى المعقول وهو الذى كلف به الشرع
الناس والشرع الالهى لم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل فى فطرتهم بحسب الصورة
النوعية سواء كان ذلك الشئ المكلف به علما او عملا ولم يحتج الشرع عليهم الا بما يهتدى اليه
فطرتهم وهو متمكن فيهم قال الله تبارك وتعالى فطرة الله التى فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله
وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وهذه معرفة صحيحة ناشئة
صادقة مرجعها تجلى من تجليات الحق عز وجل قديم يرزق قلب النفس الرحمانى قبل ان يتحقق الانسان
ويجئ حديث الحدوث وذلك لان النفوس البشرية لها انجذاب اليه مثل انجذاب الحديد الى
المقناطيس وميلا اليه مثل ميل النار الى جهة الفوق ومثل الارض الى جهة التحت ما احسن
ما قال بعضهم ؎ لقد مرت مقناطيسا فقلوبنا ✤ يجذبك ابا الكيت قيل ✤ فسمى الحق
عز وجل الوصول الى هذا التجلى بعد الموت لقاء الله وجعل كل ما يعين الانسان على هذا الوصول
وينشرح صدره عنده طاعة وجعل كل ما يبعده عنه وتعلق قلبه عنده اثما والى هذا المعنى اشار النبى
صلى الله عليه وسلم حيث قال سترون ربكم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون فى
رويته فان استطعتم ان لا تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وهذا التجلى
هو ميزان الخير والشر كما اشرنا اليه وهذا التجلى هو الذى ينطبق عليه الاسماء الالهية المتسقة
المتسمون وهو الذى اخبر عنه النبى صلى الله عليه وسلم حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق
خلقه فقال كان فى عماء ما فوقه هواء وما تحته هواء [illegible] الصوفية [illegible]

ظهر فی مظهرین مظهر واجب له التاثیر والقهر والفعل والتنزه ومظهر ممکن له التاثیر والانفهار و
الانفعال والتلوث وقال الشیخ محی الدین ابن علی العربی ذوق الانبیاء والاولیاء یدل علی
ان هناک ارادة متجددة انتهی فمن اثبت هذا التجلی کما هو اصحاب الفطرة التی فطر الله تعالی
الناس علیها ووافق الانبیاء والاولیاء فی معرفتهم بربهم ومن لم یثبته اخطاء الفطرة
وما بین الانبیاء والاولیاء فی معرفتهم بربهم وصار زندیقا دهریا وکذلک کل من انکر علما اودعه
الحق فی جوهر فطرة الانسان وادار علیه التکلیف فهو الزندیق وکذلک من العلوم الفطریة التی یکون
منکره زندیقا ان حقایق الاشیاء ثابتة وان للاشیاء وجودات خاصة یدور علیها خواصها
کالنار یحرق والماء یطفی والذهب جامد والکافور بارد والصلوة خیر والزنا شر فمن لم یقل بذلک
قامت علیه الحجج من نفسه علی نفسه وکذبته الدلائل من نفسه علی نفسه ووقع فی مهوات من تهافت
الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنة الشارع علیه الصلوة والسلام انه منع التعدی من طور الفطرة
ونهی عن الخوض فیما سوی ذلک الا ان الصوفیة عرفوا ان النهی انما جری علی النقل علی الصورة
الانسانیة فلو ان انسانا استقل فی ذلک عقله وخاض فی ذلک بما هو انسان کان منهیا عنه
لکنهم تصرفوا بطور وراء طور العقل وبما هم من البشر وبالجملة فقد خاض الناس فی احکام هذا الاصل
الذی جبلوا علیه فی علم آخر وهو ان الاشیاء المعقولة والمحسوسة مشترکة فی الوجود وهو المعنی
الذی به تفارق هذه الاشیاء المعدوم فانا قد نتصور المثلث مثلا ونعقل انه لیس بموجود
وقد نتصوره ونعقل انه موجود ولا بد ان التصور الثانی یفارق المتصور الاول والذی به یفارقه
هو الوجود وهو الذی یکون سببا لما قبلیته والفاعلیة فی هذه الاشیاء ومتمایزة فی الماهیات
وهی المخصوصات الزائدة علی الوجود والامور التی بها یسمی الفرس والانسان والحمار والبعیر
بهذه الاسماء والتی بها یتقدر فی انفسها لکل منها من الاحکام والآثار ثم اختلفوا فی حقیقة هذا الوجود

بكيفية اقتضائها لتعقل الوجود امرا انتزاعيا يتصف به الماهيات وان الجاعل انما يجعل الماهية ماهية
ولا الوجود وجودا لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا القول صادق في نفسه خطاء باعتبار حصر
معرفة الوجود فيه وباعتبار ذكره في مبحث الوجود الحقيقي فانا ندرك لا محالة امرا انتزاعيا نسميه بالوجود
ونصف به الماهيات والاتصاف به اثر من آثار جعل الجاعل وسبب له وقيل الجاعل جعل الماهية
وصدرها من نفسه وبعدما اصدرها نظر الناظرون الى بعض احوالها من ظهورها العلمية والقابلية
ونحو ذلك فارتسم في صدورهم عن ذلك صورة تسمى بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في نفسه
خطاء باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فانا ندرك قطعا امورا متمايزة في الخارج نسميها بالاسامي
المختلفة ولا جرم انها اثر الجاعل والحق ان هناك وجودات خاصة نسميها بالماهيات محفوفة
بين وجودين آخرين احدهما الوجود الانبساطي المنبسط على هياكل الموجودات وهو متقدم على الوجودات
الخاصة والوجودات الخاصة تنزلات وتعينات لبعض شؤونه الخاصة من ارتباط معلوم الانية مجهول الكيفية
بينه وبين الماهيات التي هي شئون هذا الوجود المنبسط وصورة العلمية وثانيهما الوجود المنتزع من تلك الوجودات الخاصة اجمالا
فكل واحد منهما من مراتب تجليات الحق وخفاء على الاكثرين بما لا يشتمل عليه ولا يطلق عليه الا تعقلات الصوفية
القائمة بوحدة الوجود والشيء الذي يكون في الخارج ويترتب عليه الآثار الخارجية لا يخلو من ان يكون في حصوله
في الخارج وفي ترتب الآثار الخارجية عليه محتاجا الى ضم ضميمة اولا يكون محتاجا الى ضم ضميمة فالاول هو الممكن والثاني
هو الواجب وقد ادركنا بوجداننا ان هذه الضميمة هو الوجود المنبسط على هياكل الموجودات وهو شيء قائم بذاته متقوم بنفسه وليس
متعينا في نفسه مختصا بنوع من الآثار المعلومة عند الناس لكن له تنزلات علما وعينا فتلك التنزلات صارت متعينا
متصفا بآثار خاصة واول مراتب تنزله تجليه بنفسه لشأن اكمل الحب تحت شئون التعينية ثم تنزله الى تفاصيل الشأن
الكلي في العلم وذلك العين ثم تنزله الى تلك التفاصيل في العين كما كان في العلم وحقائق الكمالات عندهم هي تجلي
الذات بمتشخص متلبس بالتعين والاعتبارات فاني ... ملتبسا بهذا الشان كان ذلك حقيقة الحسن

واذا اعلم بغفته متلبسا بذلک الشان کان حقیقة الممکن آخر وجودات الکمالات ہی ظہور الوجود
فی تلک الحقائق فاذا اجتمعت شرائط وجود ممکن وارتفعت موانع وجوده حاشت له نسبة
خاصة مجہولة الکیفیة معلومة الانیة بذلک الوجود بہا یصدر عنہ آثار مختصة بتلک الحقیقة واقتضی الوجود ایاہا بواسطة
تلک النسبة الخاصة فیقال عند ذلک تنزل الوجود وتعین وظهر فی مظہر خاص بمعنی الظهور
تمیزه وتعینه واقتضاء نوع من الآثار دون غیرها من مظاہر الشئ وصورہ المحتملة التی تعین بہا
وتلبس باحکامہا وآثارہا اقول ہذا القول صحیح عقلا وکشفا فانک اذا قلت ان المتحقق فی
معرکة القتال لیس الا الجسم فہو الفاعل والمقتول وہو آلة القتل وہو الراکب وہو المرکوب
وہو السرج وہو السیف وہو الرمح وہو القوس وہو السہم وہو الرمی وہو الہازم وہو المنہزم
وہو الصائل وہو المصول علیہ غیر ان الجسم لم یستحق اسما من ہذہ الاسماء الا بکیفیة خاصة
ومعنی خاص واذا نظرنا الی تلک الکیفیات مع قطع النظر عن اقترانہا بالجسم کما کانت معدومة
ولم یصدر منہا آثارہا واذا انضاف الیہا الجسم صارت موجودة وصدر منہا آثارہا والجسم محل تلک
الکیفیات والحامل لہا استعد بتلک المعانی فی العقل والتقدیر قبل الوجود الخارجی ثم تکون
تلک الاشیاء عند الوجود الخارجی وتلک الصور المتکثرة اعدام محضة ان لوحظ الیہا مع قطع النظر
عن الجسم لم یکن لہا تحقق وکانت موہومة وان لوحظ بضم ضمیمة وہی الجسم کانت موجودة فاذا
صار الجسم سیفا تارة ورمحا اخری بعقد العقد بالاسباب اعنی النجار والحداد والخشب والحدید
والنار والکیر والمقمع والقدوم والمنشار وغیرہا الی ان حدثت بین المعدوم والموہوم الذی
ہو السیف والرمح وبین الموجود الذی ہو الجسم نسبة معلومة الانیة مجہولة الکیفیة بہا اتصف
ذلک المعدوم بالوجود ومعنی وجود السیف والرمح ہو ارتباط المعدوم بالوجود بحیث یصح لہ
اشتقاق الاسم من الوجود وکان الجسم حاملا محلا لصور کثیرة فاذا صار سیفا وتلبس باحکام

السينية من القطع وغيره فقد تبين بتعين خاص وبرز في بعض صور المحكمة فيقال عند ذلك
انه في مظهر خاص هو السيف كان ذلك كله كلاما صحيحا لا يمكن من انكاره عاقل اللهم الا مناقشات
لفظية ترجع الى الوضع والعرف لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا التقدير في الجسم فالموجود اولى
بهذا الحكم الموجود معناه ما اتصف بالوجود والوجود ولا شك انه صفة انتزاعية فلنبحث عن هذه
الصفة الانتزاعية هل لها منشأ انتزاع في الخارج او هي بمنزلة انياب الاغوال لا شبهة
ان بديهة العقل تحكم بالاول وتمنع الاحتمال الثاني فلهذا كان هذا الحكم الموجود كان هو حكم الوجود
الحقيقي الذي هو منشأ الانتزاع بالاول واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكم من معدوم هو ثابت
متعين مخصوص باحكام وآثاره فان الحاسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانه يمشي في ذلك
على قانون طبيعية ثابتة في نفسها الحكم ذلك بديهة فلو اراد ان يجعل الزوج فردا والفرد زوجا لم
يمكن له ذلك ولو اراد ان يقدم شيئا من مرتبة او يؤخر لم يستطع وهذا هو الثبوت الذي نقول
انه قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجي لا محالة وغير الوجود الذهني ان اريد التحقق الذي يحصل
له بتعقل عاقل وان اريد به غير ذلك فيحتمل ان يكون هو كما ذكرنا في مراتب الاعداد فكذلك
في احكام كل نوع وجنس فانا نعلم لا محالة ان النخلة ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان
لبنها كذا وكذا والسدرة ان وجدت فان ورقها كذا وكذا وثمرها كذا وكذا فقد اثبتنا لكل نوع
احكاما خاصة به لازمة وجد في الخارج او لا كما ان الملازمة في قولنا لو لم يرد الله لم يخلق الخلق
صحيحة وان لم تتحقق هذه الصورة فظاهر فهذا الارتباط وهذه الملازمة واقع في نفس الامر قبل الوجود
الخارجي وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت البتة والممتنع ليس بثابت وكذلك مخترعات
الذهن مما ينقطع بانقطاع الاختراع وليس له امر يقتدي به العقل في تصوره فذلك ليس لها
ثبوت وبالجملة فالوجود الخارجي انما يلحق الامر الثابت فيجعله موجودا ولنبحث عن هذا الثبوت

وعن ہذا الوجود ای کشئی منبعہا والذی وقع عندنا ان الوجود منبعہ ومصدرہ الوجود
المنبسط علی ہیاکل الموجودات او النفس الرحمانی والنفس الکلیۃ ایا ما شئت فقل ع
عباراتنا شتی وحسنک واحد ٭ وکل الی ذاک الجمال یشیر ٭ وہو صادر من الذات
الالہیۃ وان الثبوت منبعہ اقتضاء الذات الالہیۃ للعالم فی عالم العقل قبل الوجود الخارجی
وہو الذی تسمیہ الصوفیۃ بالتنزل العلمی لا یریدون بالعلم ارتسام صور الاشیاء لکنہم یریدون
صدور الاشیاء منہ مرۃ واحدۃ فی المرتبۃ العقلیۃ قائمۃ بالواجب لا بنفسہا ولنبین ذلک
بمثال اذا وضعت الخاتم علی الشمعۃ انتقش فیہا الحروف المکتوبۃ فی الخاتم فالحروف
الظاہرۃ فی الشمعۃ انما کانت لعلۃ فاعلۃ وہو الخاتم وعلۃ قابلۃ وہی الشمعۃ وانما وجدت عند
اجتماعہما وانطباق احدہما علی الآخر لکن للخاتم استعداد قائم بہ منذ کان الخاتم انہ لو
انطبق علیہ شئی سواء کان شمعا او طینا فاض منہ علی ذلک الشئی صورۃ الحروف فکل ما وجد
عند الانطباق کان ثابتا قبلہ فی نفس الامر قائما بالخاتم فکذلک کل ما وجد عینا من الزمان
فانہ کان قائما بالذات الالہیۃ من حیث الثبوت ومن حیث انہ کمال للواجب ومقتضاہ
وہذا ہو الذی تسمیہ الصوفیۃ بالفیض الاقدس والحکماء بالعقل والحق ان العقل مستوعب
لجمیع الموجودات الخاصۃ الا ان الحکیم لم یتفطن الا بعقول الافلاک ولیس ہناک الا اربعۃ
اصول الذات الالہیۃ والعقل الصادر منہ والنفس الکلیۃ الصادرۃ منہ ایضا بشرط العقل
ولا بواسطتہ والہیولی الصادرۃ منہ بشرط النفس الکلیۃ کما قال الشیخ عبد الرحمن الجامی فی بعض
کلامہ ذات مع الصادر الاول علۃ تامہ آن موجودیست کہ در مرتبہ ثانیہ ظاہر میشود وہمچنین
ذات مع صادر اول وثانی علۃ تامہ امری ثالث ست انتہی وکل ذلک شئی یدرک بالحس ویدرک
بالعقل فانہ حاصل من النکاح الحاصل بین الہیولی والنفس فمن ذلک ما ہو قریب من

ای العقد الحاصل بینہما ۱۲

اما ان قد ظهر فيه احكامهما ومنه ما ظهر احكام الهيولى كله وليس الهيولى الا الشخص فلما بدوت
بصدد بيانه والاشياء وتمت عليها بهذا الوجود وعلى حسب الاستعدادات الثابتة من قبل
القائمين بالذات الالهية فعبروا عن هذا المعنى بقولهم ان ظاهر الوجود محكوم ظهرها باطن الوجود وانه وقعت
بين ظاهر الوجود وباطنه نسبة مسلوبة الاينية مجهولة الكيفية وقالوا الاعيان ما شمت رائحة الوجود
ويريدون ان الذي يصدر منه الآثار انما هو الوجود فقط لكنه ظهر على قالب باطن الوجود فهذا
القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وكشفا وقد حام حوله جميع الطوائف عن اهل العقل فمن قال
بان الذوات متحدة في الماهية مختلفة في الاوصاف انما اراد هذا المعنى ومن قال بان العالم
متعين في الهيولى الاولى والصورة الامتدادية الجسمية لم يبعد من هذه القاعدة كل البعد وقد
اعترف بمقدمات هذه القاعدة من حيث يدري ولا يدري وقد اشرنا سابقا الى القول بان
وجود الشيء عين حقيقته لا يصادم هذه المسئلة وكذلك القول بان الوجود صفة انتزاعية
لا يصادمها ولكل قول محمل ينطبق عليه بقي ههنا مسألة مشكلة قد صعبت على الفرقة القائلة
بوحدة الوجود وهي ان هذا الوجود عين الذات الواجبة او صادرة منها بطريق الابداع ولابد من
تحرير محل النزاع لان كلام القوم من الطرفين لا يخلو من التسامح والتجوز فيختلط القولان
فاقول لا شبهة ان حال الانسان بالنسبة الى اعتبارات من الانسان بشرط لا وبشرط
الشيء ولا بشرط الشيء غير حاله بالنسبة الى افراده فانا لا نشك ان الحال الاول فيها
الوحدة الحقيقية والكثرة الاعتبارية وفي الحال الثانية الكثرة الحقيقية والوحدة الاعتبارية والحال
الاول لا يخرج عن كونه كليا والحال الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقرأنا مراتب ظهور
الشيء في مظاهره وتعينه في بعض محالاته وجدناها على منزلتين احديهما المنزلة التي يعبر عنها
بالصدور والابداع والثانية المنزلة التي يعبر عنها بالتعين الاعتباري وعلى هذا القول

اختلف اقوالهم في الوجود المنبسط على هياكل الموجودات فقال الشيخ صدر الدين القونوي في اول
كتاب مفتاح الغيب انه صادر من الذات الالهية وقال مولانا عبد الرحمن الجامي بان الفرق
بين الذات الالهية والصادر الاول اعتباري في شرحه للمعات بعد ایراد سوال وجواب في هذا
المعنى تحقیق آنست که فیض بعینه ذات مفیض ست اما باعتبار نسبت عموم وانبساط بر حقائق ممکنات
واین نسبت از امور اعتباریه است پس ذات ماخوذ باین نسبت از امور اعتباریه باشد و فی نفسها
از امور حقیقی انتهی — والحق عندي هو المذهب الاول كيف وتمايز الوجودات الخاصة في الاحكام
وثبوتها في انفسها من اجلى البديهيات فالتنزل الذي به تحصيل هذه الاشياء من المنزلة الثانية
لا محالة وان كان اسم التنزل والتعين يشمله والا لم يكن بين الافراد وبين نوعها الا الفرق الاعتباري
المنقطع بانقطاع الاعتبار، كذلك بين كل خاص وعام الى ان يرتقي الامر الى الذات الالهية
لا يقال الصوفية يلتزمون ان الحقائق الامكانية اعتبارات واضافات لاحقة بالوجود ولانا نقول
الصوفية يقولون بان النار غير الماء وهما غير الهواء وان الانسان غير الفرس وان كان الوجود
يشملها كلها فلاجرم انهم ارادوا بالاعتبارات والاضافات معنى لا يزاحم هذا التغاير الذي يجعلون
منشاء لاختلاف الاحكام وهذا المعنى هو الذي الكثرة حقيقية والوحدة اعتبارية اذ المعنى تحقق
الكثرة الامتياز الاحكام واختلاف الآثار وتغاير الحقائق التي هي الوجودات لا ينافي صحة اختلافها
في اصل الوجود وعدم رجوعها كلها الى الوجود الواحد المنبسط على هياكل الموجودات كلا افقهم
هذا اثبات للتنزل والظهور لا اثبات بمنزلة دون منزلة من منزلتي التنزل والصوفية قالوا
العالم عين الحق ما ارادوا النفي الوجودات الخاصة الى ساة من تنزل الوجود الى مراتب شتى
بل ارادوا اثبات معنى التنزل والظهور فكما ان المعقولي يقول زيد وعمرو واحد يعني انهما
في النوع لا الاتحاد من كل وجه ويقول الانسان والفرس واحد يعني الاشتراك في الجنسية

ويقول الشجاع والاسد واحد يعني المشابهة في الشجاعة فكذلك الصوفية يقولون العالم عين الحق

يعنون بعينية كله في الوجود المنبسط وقيام الوجود بالحق الاول ايجده لا نفي التمايز بالكلية

قال قائلهم ع هر مرتبه از وجود حكمى دارد ✤ گر حفظ مراتب نكنى زنديقى ✤ وحيث قالوا

بالتنزل ارادوا اصل بوم المنزلتين لا لقال هب انك اثبت الحق الاول والصادر منه فلا

ان الوجود المتحقق بينهما اذ لا يصح ان يقال انه الليس بموجود ولا انك انه غير موجود واذا كان

الوجود يشملهما فالكلام جار في هذا الوجود ولا بداية الاول وانه في المرتبتين جميعا لانا نقول

هذا الوجود مفروض قد قدره العقل ولا ثبوت له في نفس الامر بمنزلة انياب الاغوال وفي فتشت

حق التفتيش وجدت هذه المسئلة القائلة بان الارتباط بين الحادث والقديم ليس الا بالتنزل التسمية

المسماة بالتعين الاعتباري هي التي ترد بها الفطرة السليمة المجبولة على التصديق بتحقق تمايز ما

بينهما ولا ترد النظرة مطلق التنزل الصادق بالصدور والابداع وغير ذلك بل يضطر اليه

غير ان هذه الاصول اعني العقل والنفس والهيولى كل واحد منها عين الآخر من وجه فالعقل

عين النفس من وجه كما صورنا في استعداد نقوش الخاتم القائم بالخاتم والنقوش المنطبعة في

الشمعة القائمة بها وكذلك النفس عين الهيولى من وجه ولنضرب لذلك مثلا ايضا اذا تصورت

في نفسك كليا الكنفة الكليات حتى حكم العقل بان شانه لا يحد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج

ذلك الجزئي فالفرق بين النفس والهيولى كالفرق بين الكلي الذي يحكم العقل بانه منحصر في فرد واحد

وبين الفرد الجزئي وليس للهيولى عندنا حقيقة الا بروز النفس الكلية في صورة التشخص

والتعين فهي مع هذا البروز هيولى فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل

ما يوهم الفرق الاعتباري وبالجملة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال

في مكتوباته الصفات الثمانية موجودة في الخارج فلا بد انها متميزة من الذات الواجبة في الخارج

ولكل صفة عدم يقابلها فللعلم عدم يقابله وهو الجهل وللقدرة عدم يقابلها وهو العجز
وتلك العدمات لها تميز في علم الحق فصارت بذلك التميز مرايا الاسماء والصفات ومجالي
انوارها فحقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المقابلة لها
فالاعدام بمنزلة المادة وتلك الماهيات وعكوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الحالة
في المادة فحقائق الممكنات عند الشيخ ابن العربي تلك الاسماء والصفات متميزة في العلم
وعند الشيخ المجدد انما هي عدمات انعكست فيها انوار الاسماء والصفات وتلك العدمات
وذلك الانعكاس انما كانت في العلم ولكن الفاعل المختار جل مجده اذا شاء ان يوجد شيئًا
من الماهيات في الخارج يجعلها مستغنية بالوجود الظلي فيصير موجودة في الخارج بالوجود الظلي
واختلفت اقواله في العالم فقال مرة هو موجود في الخارج وجودا ظليا وقال اخرى هو موجود
في الوهم الا ان الله تعالى اتقنه في تلك المرتبة فصار موجودا متقنا اقول اعلم ان لفظة
حقائق الممكنات تطلق على معان احدها الوجودات الخاصة فللانسان حقيقة وللفرس
حقيقة وللحمار حقيقة وتلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا فحقائق الممكنات ما يتعقله
العاقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسماء لا غير وعلى هذا الاصل يتخرج قولهم وحقائق الاشياء
ثابتة وثانيها الامور الثابتة التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا معدومة فاذا انضمت
بضميمة هي الوجود صارت موجودة واذا كانت معدومة والحقائق بهذا المعنى هي التي يسميها المعتزلة
بالماهيات الا ان المعقول عقل انها امور ليست بموجودة ولا معدومة ولزمه القول بثبوتها
من حيث يدري او لا يدري ولم يعقل ارتباطها باول الاوائل وثبوتها بالفيض الاقدس
قبل وجودها بالفيض المقدس وكوشف الصوفي القائل بوحدة الوجود عن تلك الحقائق
الثابتة وارتباط بعضها ببعض وتقدم بعضها على بعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخارجي

فعرف ان الذات المقدسة تجلت اولا على نفسها بان علمت بنفسها وبما هو مقتضى نفسها
وبكمالها القائم بها وامكان ظهورها بمظاهرها باطوار شتى وعلمها ذلك هو عين الاقتضاء عند التحقيق
وليس المراد بالعلم ارتسام صور الاشياء في نفسها ثم ما كان استعدادا للمظاهر الكلية الفعالة
الظاهرة المقدسة يسمى بالاسماء وما كان استعدادا للمظاهر الجزئية المنفعلة المتقهرة والمنطوية
يسمى باعيان الممكنات فحقائق الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عند الحق الاول
المعنى الثاني انه يحتاج الى تمهيد مقدمة وهي ان احدى القبيلتين منطبقة على الاخرى فكل
ما في الاسماء ظهر في حقائق الممكنات فحقائق الممكنات وحقائق الاسماء ضدهم متقابلات
احدى القبيلتين في نهاية القوة والتمام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف
هو عدم بعض ما في الاخرى من القوة والنقصان هو عدم ما في الاخر من التمام مع الاشتراك
في الاصل بوجه من الوجوه فلاجرم هناك اصل الامر ثابت في احد الطرفين على الوجه الاتم
متمزج في الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن تاصل الاسماء وفرعية الممكنات
في هذه المرتبة فله عبارتان كلتاهما صحيحة احداهما ان حقائق الممكنات هي الاسماء والصفات
متميزة في مرتبة العلم والثانية ان حقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبقة
في الاعدام المقابلة لها ولا فرق بين العبارتين الا فرقا ضعيفا لا يعبأ به عند المفتشين عن
حقائق الاشياء على ما هي عليه الآن الثالث يحتاج الى مقدمة هي ان الصوفية يسمون الادنى
معشوقا والثانية عاشقا والمرتبة العليا الظاهرة في الجميع عشقا وهذا اصطلاح صاحب اللمعات
ثم ان المعشوق يتدلى الى عاشقه ويجذبه اليه فيقال للسالك الذي غالب حاله المجذوبية
مرادا ومحبوبا كما كان في قصة سيدنا ابراهيم جذبة العناية الى مراتب الوجوبية من حيث
لا يدري فاهتدى الى الذي فطره وتذكر من حال الافلات ان ما الذي فطره منزه عن

... وقد يترقى العاشق الى المعشوق ويسير اليه بالرياضات البدنية والنفسانية وتجريد الروح فيقال السالك الذى غالب حاله هذا سالكا ومريدا ومحبا وقد يتدلى المعشوق ويترقى العاشق فيجتمعان فى الوسط وهذا السالك يقال له السالك المجذوب والمحب المحبوب والمريد المراد ومعنى هذا الكلام ان لله تعالى تجليا فى قلب الشخص الاكبر وان لهذا التجلى انبساطا وانتشارا فى حظيرة القدس وان له عكوسا ومجالى فى الملأ الاعلى فينطبق على هذا التجلى الاسماء التسعة والتسعون وان لله تعالى ارادة حينا بعد حين وعلما متجددا ورضا متجددا بحسب هذا التجلى فهذا التجلى مع ما فى حيزه هو الذى يسمونه بالمعشوق لان النفوس البشرية منجذبة اليه انجذاب الحديد الى المقناطيس وقد ذكرنا ذلك فى صدر هذه المقالة واليه السير والسلوك وبه الاتصال الذى يقصده الصوفية وقد تقتضى الاسباب الخفية الى ان يريد الحق اصطفاء عبد وهو جارٍ فى خلاء نفسه لا يشعر بما اريد منه فسمى مرادا وقد يقصده بالرياضات البدنية وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال المودع فى اصل جبلته فسمى مريدا وقد يحس باجتباء من الحق وسعى من نفسه ويكون له تارات يتقدم سعيه فى بعضها وتغلبه قسر من الغيب فى البعض الاخر وقد يحس ذلك فى حالة واحدة من جهتين فيكون جامعا للمرتبتين اما ما فى المشرب فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلى ويكون منجذبا من ذلك الوجه فيقال تحقق باسم كذا وكذا ويقال ربه من بين الاسماء اسم كذا وكذا وبالجملة قد يفهم العارف اصل استمداده فى الاعيان الثابتة والاسم الذى يمده من بين الاسماء فينسب اليه فيقال حقيقته تعين اسم الرحمن او اسم الله الى غير ذلك والشيخ المجدد سيصرح بهذا القول فى كثير من مكاتيبه وبالجملة فالقول بان حقائق الممكنات عكوس الاسماء المنطبعة فى الاعدام المقابلة لها ليس مما انفرد بالكلام الشيخ ابن العربى واتباعه وكلامهم يتضمن التلويح

بهذا المعنى وقد ادنا الى وجه المسئلة فلا حاجة بنا الى نقل كلامهم والاطناب بسرد تصريحاتهم
وتلويحاتهم والقول بان حقائق الممكنات هي الاسماء بمعنى ان الاسماء المتعلقة في نحو ذلك
في الطرف المقابل يسمى باعيان الممكنات او بمعنى ان العارف له رب من الاسماء وهو حقيقته التي
يرجع اليها ليس مخالفا لكلام الشيخ المجدد ولهذا نشاهد الاقتباس كثيرا من كلامه على كلام فيحمل
كلام الشيخ المجدد انه وجد بعضا من مقالات الشيخ ابن العربي واتباعه فحملها على ما يخالف وجدانه وكذلك
فلته عليه لا منزلة كشفية والفلتات لا يخلو منها العلماء ولا يضير علو مقامهم ان يوجد في بعض
كلامهم قليلا فلته ما وقوله تمايز الصفات الثمانية لا يسلمه الصوفية بل هي عين الواجب عندهم
يعني ان الذات يكفي كفاها وليس عند المتكلمين دليل يدل على ذلك لا نقلي ولا عقلي اما الا
فلان غاية ما في الباب ان هناك حقيقة يصح اطلاق السميع والعليم ونحوهما عرفا ولغة الا ان
هناك صفات متمايزة فكلا ومن انصف من نفسه عقل ان الناس اذا استعملوا افعال الصفات
واسمائها لا يلتفتون الى تمايز الصفات وكونها زائدة على الذات اصلا لكنهم يلتفتون الى صدور
الآثار لا غير فان من رأى شيئا يتحرك ويمشي ويحس يسميه حيا بسبب هذه الآثار ولا يلتفت
الى ان الحيوة صفة زائدة او هو ذاتي للحيوان الى غير ذلك من التدقيقات الفلسفية واما
النقل فلان النقل ما شهد الا بكونه بحيث تصدر منه هذه الآثار واما ان ذلك منحصر في زيادة
الصفات فكلا بل من انصف من نفسه عقل ان كون الصفات بمنزلة الاعراض في محلها
القائمة بموصوفاتها هو اعظم التشبيه فان قال قائل هذا مذهب اهل السنة فيجب قبوله
قلنا اهل السنة عندنا اهل القرون المشهود لها بالخير وما روي عن احد منهم انه تكلم في الصفات
هل هي زائدة او لا وعلى تقدير زيادتها هل هي امور انتزاعية او خارجية وانما هذه الفرقة من المتأخرين
التي تدعي لنفسها انها اهل السنة فعلى تقدير ان لا يكون قولهم هذا بدعة في الدين واختراعا لما لم

يقله احد من السلف فنحن رجال وهم رجال وكذلك اختلاف اقواله في ان العالم موجود خارجي
بوجود ظلي او هو موهوم متقن اختلاف قليل الجدوى اذ المقصود ان الوجودات الخاصة مستحقة بحيث
يصدر منها آثارها سواء سمي هذا التحقيق وجودا خارجيا او وجودا وهميا فسقنا ان سألتموني
عن الحق الصراح فاسمع قلت ان الذات الالهية من حيث هي هي اجل من ان يكون في الخارج
او في الاعيان اذ الخارج اسم للنفس الرحماني وفي الاعيان كناية عنه نعم للحق تجلي عظيم هو في الخارج
ويوصف الحق بانه في الخارج او في العماء بشرط هذا التجلي وان سألتني عن هذه الاقوال كلها ما انكرت عليها
الا من جهة التعبير او من جهة ذكر شي في غير محله والافتق ما يشير صاحب كشف الى ما ليس له
حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه وجيه وهو ان اوائل النفس الرحماني المتمثل
فيه الذكر والتجلي الاعظم يسمى عند الاشاعرة بالصفات ولذلك قالوا الصدور بالايجاب
ولقبحها نا نا غير انهم سموا شيئا واحدا باسماء شتى باختلاف الجهات والاعتبارات وكم من
اختلاف في الجهات ملتوي في صدور الناس حتى يظنونه من باب اختلاف الحقائق كالبياض
والابيض هما واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط لا وان الابيض
اسم له من حيث انه ماخوذ بشرط الشي فكذلك سموه حيوة من حيث انه صفة يستتبع العلم بنفسه
وبحقائق الممكنات وعلما من حيث انه تمثل فيه حقائق الاشياء قبل تكونها في الخارج
وقدرة من حيث انه تنبجس منها خلق الخلائق وارادة من حيث ان التجلي الاعظم ينبعث منه
تخصيص احد المتساويين وكلاما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والملائكة وسمعا
وبصرا من حيث انه مبدأ لانكشاف المبصرات والمسموعات وكذلك كلام مولانا عبد الرحمن
الجامي عندي مسلم فان مقصوده نفي تأصل الحقائق بحيالها وانها اعتبارات واضافات للوجود
الحق بمعنى ان الوجود ظهر فيها وتعين بها بالمعنى الفرق الاعتباري واذ قد اكملنا الجواب فلنختم

الرسالة والحمد لله تعالی اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله
و اصحابه اجمعین — مکتوب بست و یکم — الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که در بعض احیان باقتضای بعض احوال بیتے چند نظم کرده شد
الحال مستحسن نمود که بر هر بیتے اشاره لطیفه کرده آید به نکته که در آن ودیعت نهاده شده است
والله یقول الحق و هو یهدی السبیل فمنها دلے دارم ز خود خالی حبابش میتوان گفتن +
درو کیفیتی جوش شرابش میتوان گفتن + وجود بے نمود معنی ما دیدنی دارد + درین آئینه گاها
وی گلابش میتوان گفتن + درین دو بیت اشارت است بحالے عجیب که انجذاب روح است
بانوار انانیت — سویدای دل ما یابی اندر پیچ و تاب او + نقوش عالم امکان کتابش
میتوان گفتن + اشاره است بجامعیة حجر بهت — فرو باشید از هم کثرت موهوم چون
شبنم + ز فیض معنی ما آفتابش میتوان گفتن + اشارت است بفنا انانیت که از ظهور معنی حجر بهت
خیزد + و منها بزلف پیچ در پیچ کسے گم کرده ام خود را + خروشی در دل شبها نمیکردم
چه میکردم + ولے بر درد جان افکار و یار تند خو دارم + جهان را پر ز یاربها نمیکردم چه میکردم
اشارت است بآن که گرفتاری بدقایق غیب الغیب حیرت شدیده میدهد و در قلق می آرد
— غم تحصیل در بار شغل و درد عزل می بینم + جنون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم +
بیکار کردن کسی را که ام
تنفیر است از مناصب جاه — بیان آفاتی که قبل و بعد و مع آن مناصب حاصل میشود —
کسے با گل همی سازد کسے با گل همی بازد + اگر من یاد آن لبها نمیکردم چه میکردم + اشارت است
بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه تمثال معنی است از معانی الٰهی تعالی و در بعض
حالات از تماثیل بحقایق پے می برد — عمر تحقیق را از خم مشربها برون دیدم +
خروج از قید مشربها نمیکردم چه میکردم + اشاره است بآن که در معارف که تعلق بمشربها

تقلید تخصصی پسندیده نیست ـ ص حجاب وصل مطلوب ست دل بستن بمطلبها + این
گر ترک مطلبها نمیکردم چه میکردم + اشارة است بانکه توحید اراده شرط اعظم سلوک است
و منها ناگزیر تو منم ای بی نظیر + رو مگردان بعد ازین از ناگزیر + من ترا شستم ترم
از صد پدر + در من آویز و مرا محکم بگیر + غیر من گر با تو با بستر بود + آن وبال ست و عذاب
سعیر + درین سه بیت اشاره کرده شد بمبامرات حقیقة الحقایق با سالک ص
جان من در هجر یار خود بسوخت + من عذاب الهجر اجرلی یا مجیر + بی قرارم روز و شب در روی یار
باز بنما روی یارم یا قدیر + اندرونم بی جمالش تار شد + کی شود یارب بوصلش مستنیر +
ای برادر بعد ازین هشیار باش + فرق میکن درمیان شیر و شیر + و منها سامی کرگون
کز هوش خود افتم + من یار خودم خود از دست خود افتم + بینم رخ ساقی ظاهر شده در خود
مفتون شده بر خود مدهوش خود افتم + مثل می جوشان کز خم بدر افتد + جوشی زده از خود
از جوش خود افتم + از هر طرف موسم جوشند می دیگر + از فرط تمایل در آغوش خود افتم +
زین تیز زبانی آزرده دلم من + خوش آنکه زمانی خاموش خود افتم + این غزل از مزاحفات
بحر بسیط ست ـ مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات
تشوق ست بحال اتصال بافنا را اما و آن حالیست نادر الوقوع اتصال عبارت ست
از انجذاب روح و معرفت سر و فنا را انا از یقظ لطیفه خفیه و منها تا کی بجست هر سو دوری بکشم
تا زین وطنم سوی وطن باز روم + تا کی همه جو سنگ به دشنوده من + گوهری از عدم سوی عمان
باز روم + تا کی بسته بزنجیر تعلق باشم + آهو از ختنم سوی ختن باز روم + بوی جان میرسد
از باد یمن ور درد جهان + شاه دلانیم سوی یمن باز روم + غرض ازین ابیات تشوق ست بعالم تجرد
و در فیق الاعلی تعبیر از سیئات و عبیر ماسقه که دامنگیر وقت و مشوش حال و مضر وحده روح مشیود

مکتوب بست و دویم - در شرح رباعیات - الحمد لله خالق الفهوم و ملهم العلوم
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین - اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق
رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم الحال شوق برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله
بشهوده تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بآن قاعده که در ان دو بیت نهاده شد
فمن تلک الرباعیات - **رباعی** علمی که نه ماخوذ ز مشکوة نبی ست + والله که سیر الی
از ان تشنه لبی ست + جائی که بود جابجا حاکم وقت + تابع شدن حکم خرد بو العجبی ست + درین رباعی
اشاره کرده شد بآنکه سلوکی که ماخوذ از شرع محمدی نیست نامرضی ست و اشتغال بآن منافی سلوک ست
و منها دانی که چه بود نهج قدیم ای دلدار + شغل دل تو ظاهر و باطن با یار + این را شنوی
از درس عوارف عارف + وان فن دگر یادگیر از احرار + درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه
اصل کار درین راه جمع ظاهر و باطن ست ظاهر توزیع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق
قلب بحق و اگر کسی اول را میخواهد از کتاب عوارف بهتر نیست خصوصا پنج و شش باب که درین
مسئله واقع ست و اگر کسی ثانی را میخواهد بهتر از صحبت احراریان یافته نمیشود + **و منها**
در مذهب ما هست ز اسباب غرور + ذکری که بود باطل از انوار حضور + در جانب نفی شو
از خلق نفور + در جانب اثبات برد سوی غفور + شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم ست و نفور شدن
از خلق و اثبات محبت حضرت حق - **و منها** مستی وله شرط طریق افتاد ست + بی مستی شدن
کار کسی نگشاد ست + در ذکر خفی جهر تخیل کردن + شرط ست ز استاد طریقم یاد ست +
حضرت والد قدس سره تخیل جهر بسفر شرط میکردند که بی همت ذهول وله بدون آن نمیشود -
و منها - خواهی که گهر شرف محبت نوشی + باید که بتقلیل علایق کوشی + دل را ز خیالات
جهان صرف کنی + چشم از صور جمله عالم پوشی + اشارت ست به نگاهداشت نظر بر قدم

نقشبند قدس سره بیان ارشاد کرده‌اند و آن پرورش کردن صورت ذهنیه حضرت حق است که در بعد که
آدمی متمثل شوند مانند تمثل تجلی صوری در شیخ بهر چیز را چهار وجود است مکتوبی و ملفوظی و صورت ذهنی
و وجود خارجی چنانکه تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبی نزدیک اهل دعوت ثابت است همچنین تاثیر این وجود ذهنی
نزدیک نقشبندیه ثابت شده و منها او دست توئی و دیده و بینائی من + شنوائی و دانائی
گویائی من + عشقم تو و همم تو و دل غمدیده من + اندر دل محو جد و شکیبائی من + اشارتست
به توحید حق تعالی والحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین

مکتوب بست و سیوم

در شرح ابیات ـ الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی **اما بعد** میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق شوق برادرم محمد امین اکرمه الله بشهود
باعث آن شد که بعض معارف خاصه در نیکوترین لباس که لباس نظم است بیان کرده شود
الحال شوق ایشان تقاضای آن میکند که زیر هر بیت اشارتی لطیف کرده شود بآن معرفت که
دران درج است **شعر** الا طال شوق الابرار الی لقائی + وانی لاشد شوقا الیهم
منهم + **ب** من نمانم باده ام یا باده را پیمانه ام + عاشق شوریده ام یا عشق با جانانه ام
درین بیت اشاره کرده شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه خفیه است که سالک درین مقام
تفرقه نمیکند درمیان وجودات خاصه که بابیات معبر میشود و درمیان وجود مطلق که
در وجودات خاص و امتیاز نمی نماید درمیان احکام خاصه مظاهر وجود تا یکی را عاشق گوید و یکی را
معشوق و سیوم را عشق **ب** مبتلای حیرتم جان گوئیت یا جان جان + اصطلاح
شوق بسیارست و من دیوانه‌ام + درین بیت نیز اشاره کرده شده بمقام حیرت و جان عبارت
از وجودات خاصه است و جان جان عبارت از وجود مطلق است ظاهر شده در وجودات
ب شوق موسی در ظهور او را بطور آورد + در بهانه شمع آتش میزند پروانه ام + اشاره است

بآنکه محب بسوال حال خود تا بیکه محبوب را مستفسر ظهور او میشود در صورت خاصه که مقتضی
استعداد او است لا یکون التجلی الا بقدر استعداد المتجلی له و آتش زدن عبارت از قلق و بیقراری
دادن است ع ما جمال ذاتیش حسن دگر در کار شد * چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام
درین بیت اشارت است بحکمت ظهور اجمال است که اتمام بعض مصالح این عالم است و آنکه حسن ذاتی
در ذات خود از غیر مستغنی ست و حسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه است گاهی مقتضی این نور میشود
بتمثیل حسن ذاتی بجسم معشوق که در رعایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی بسرمه و شانه
زلف و شانه ع میل هر عنصر بود سوی مقر اصلیش * جاذبه اصل ست هر شورش مستانه ام
اشارت ست بحقیقت محبت ذاتیه که آن از حضرت وجود ست و در مظاهر مقیده بمجاز اطلاق و تمثیل
میل هر عنصر بمقر اصلی خود ع غافل از خود ماند از صورت چو پیر شد آئینه ام * تا ز آشنا ختم
خانه خود بیگانه ام * اشارت ست باستغراق در اتصال یعنی سر روح در کار خود بجا باشد
و سالک را غیر مذکور حق نفس خود نیز بدرک نگردد و تمثیل آن بآئینه که از خود غافل ست و
بصورت متجلی ع از امین پرستیم نام سجده بتهمت ست * در ازل پیش از زمان
تعمیر شد بتخانه ام * اشارتست بآنکه محبت ذاتیه قبل از عالم ارواح و اجسام ست زیرا که آن
توجه وجود ست باطلاق و آن قبل از زمان ست و بتخانه اشارت بجوامع مراتب اطلاق ست والحمد لله اولاً
و آخراً و ظاهراً و باطناً **مکتوب بست و چهارم** در منظومات ع

فراغت یافتم از حج و عمره * چو احرام سر کوی تو بستم * چو دیدم روی زیبای تو جانا
ز تشویش وجود خویش رستم * بیا ساقی بده جام شرابی * که مخمور صبوحی الستم *

ایضاً محبت تام چو نی طبع و میل نفس اگر باشد * سر اهل محبت در دو عالم کار خبر باشد
ز نازکی طبع غیر از خود نما تنها نمی آید * درخت بید را دیدیم دائم بی ثمر باشد * بوسعت مشربان

رنگ تمامی درنگیرد + اگر نقش زنی بر روی دریا زاثر باشد + صفای طبع بیخراهی رنج صحبت

دامن آمیکش + که آب دور از مردم همیشه با صفا باشد + **ایضاً** مزاج صاف صبا را

بجز غیرت نمیازد + مکدر گردد آب صاف چون بجا ماند گیرد **فرد** صفا باخت باطن نیز

گاهی جمع سکردد + بپرد ما و عدرا چون در دو تنبید تماشا کن + **فرد** هرزه گردی بالغ لور دل ست

ای چشمند + سیل تا نشست یکجا باطنش صافی نشد ست **ه** دوای درد من مرجع اضداد تو

میانم + نمک ریزه دل مجروح من هستی و مرهم هم + حیات و جان فدای صبح تبسم خوش ست

قیامت میناهی و دم عیسی و مرهم هم + درین بیت استعاره کرده شده بجمال عجب که آن جمع

در قلق طلب دل من بر دم و در یک حالت و نازهی ازان یک والتفات ازان دیگر بکند **ه**

تویی اول تویی آخر تویی ظاهر تویی باطن + تویی مقصود اهل دل تویی مشتاق هم هم

زیک منبع درینجا مختلف فواره میجوشد + مزاج حرص قارون زهد ابراهیم ادهم هم

میتا می از زمین خیزد سبا و خود در آمیزد + گهی باران ریزان ست گاهی برف و شبنم هم

درین سه بیت اشارت ست باضمحلال حقایق مختالفه در یک حقیقت و امتیاز آنها در میان

حقایق متخالفه بسبب امتیاز صور و هیاکل **ه** کدامی طرفه نیرنگی درین کارخانه سر دادی

که عالم پای کوب از دست عشقت گشت و آدم هم + درین بیت اشارت ست بسریانی

عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر چه اعراض خصوصاً انسان که عشق طبعی لازم

هر دو دارد . با آنکه سبب سریان آن مصلحت کلیه است

مکتوب بست و پنجم

در شرح غزلیکه بتضمین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کرده بودند **ه** نخستین باده کاندر

جام کردند + مزاج حسن مکسی آن گلفام کردند + سویدا شد در امکان صورت حق + با آن صورت

جهان آرام کردند + بیت تفصیل ازان روی + مکارم را تمام اتمام کردند شراب وحدت

از خمخانهٔ غیب + مرا صبح ازل در کام کردند + چو غلطیدم ز مستیها بهر سو + حریفان
مستی از من وام کردند + حقیقت را که مستور از نظر بود + بامشهود خاص و عام کردند
پس آنگه موج دریا باز گردید + باتمام فنا اکرام کردند + این رمزی دقیقی با تو گویم +
بخود آغاز و نیز انجام کردند + غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی ست علیه الرحمة و تعیین
مراد او از باده و جام و استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال وارد
یکی آنکه از جام مرتبهٔ امکان مراد باشد و از باده کمال او با فاضه صور انواع و خواص آن و از مستی
چشم ساقی فیض واجبی که عبارت از تجلی اعظم ست باصطلاح ما و حقیقهٔ محمدیه باصطلاح صاحب
فتوحات و در تعلیم عدول باوضع از مستی چشم ساقی کرده شد گفته آمد که ممزوج بآن باده گرده شده است
عکس روی آن یار گلفام دیگر آنکه کمالاتی که در طبقه بنی آدم ظاهر شده و اتمام خواص نوعیه
و استیفاء احکام لطائف ایشان بآن متحقق شده بواسطه انحصار بهیه افراد کمل ست که وجود
ایشان بجهت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیه وجوبیه است و فی الحدیث بعثت لاتمم مکارم
الاخلاق و این اشاره بهمین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با استعداد
کمالات وجوبیه نواخته اند و در نشاء دنیا از ایشان آنها همان استعداد بروی کار آمد ملل و مذاهب
پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشته شد و سبب هدایت جماعات بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع
افراد بنی آدم از لفظ الله چیزی می فهمند و ذهن ایشان بآن حقیقت مجرده بوجهی از وجوه
ملتفت میشود و اینهمه برکات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با اجساد و چه مفارقه
از اجساد و معاد این نفوس اضمحلال ست در تجلی اعظم و مشمول شدن بفیض آن بوجهی که انا
وسطی ایشان را در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نباشد و در تعلیم بیت
لاحق این معانی بطریق ایجاز و بلسان اشارت ادا کرده شد باز نکته دیگر ادا کرده آمد که تجلی اعظم

سبدأ ومعاد نفوس کاملہ است۔

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین و سیر الطالبین شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد وآلہ اجمعین

اما بعد خانہ ہای فقیر ویران شدند و شہرہائش بے بنیاد فقر رحلت کردند و گذشتند و متشبہان و مترسمان بسیار شدند آنانکہ مشغول اند بہ غیبت و دروغ و طلب دنیا و فریب و نفاق و بغض و غل و غش و حقد و حسد و کبر و غضب و حرص و ریا و القاء عداوت و رغبت امارت و صحبت سلاطین و امراء و اہل ظلم و اکل حرام کہ دل را سیہ کردند و چون بشہادت ہیچ کسان مقبول نیست اقتدا بشان و کلاہ گیر خلق ازیشان بجز رہ روا باشد فلہذا خواستم کہ کتابی نویسم بہر سالکان و فقرا و عارفان تا آنکہ عزم تصنیف کردم و قلم را جولان دادم و اسرار الطالبین و سیر العارفین نامش نہادم و سؤال تسلیم از خدا کہ توفیق اتمامش دہد چنانکہ بشہر و عشق داد وما النصر الا من عند اللہ و ہو علی کل شیء قدیر و بالاجابۃ جدیر سیرۃ بندہ را نزدیکی حق تعالیٰ و تقدس دست دہد مگر بدین اخلاق چرا کہ نزدیکی حق از ذکر اللہ و عبادت وتخشش و فکر و ملک و ملکوتش بازسیادبیس نزدیکی او بدون دوری خلق صورت نہ بندد چنانکہ قرب سلطان و قرب بندہ مولیٰ کہ بدون ابتداء تغیر سلطان غیر مولا راست نباید سیرۃ شیخ آنست کہ ذاتش قدس باشد و صفات ذمیمش فانی

ومسموعات مسیده است باقی چه کسب چیزی از صفات بشریت در باطن او امر که دیگر را ایران دلالت
کند و راه نماید مبر دو ظاهر شده و صلاحیت شیخیت ندارد و خود محتاج به تکمیل مرشد که او را معرفت
و طریقت آموزد کذا قال الشیخ ابو الغیث الیمنی رحمة الله علیه **سیرة** هر که صوف و جبه پوشید
لقمه چرب و لذیذ خورده با سلاطین و اهل دنیا نیامیزد و هر که نه اینچنین ست در لباس انبیا
و اهل سلوک خیانت و سیه باشد و حقش ادا نکرده **سیرة** فقیر را مخالطت ملوک و سلاطین
حلال نیست که از صحبت ایشان قلبش بمیرد روایت ست از علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه که صحبت
ملوک فتنه است و خوردن طعام شان سم قاتل که دوائی ندارد و فرمود رضی الله عنه ظلم معرفت ست
و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و معرفت زائل میشود روایت ست از ابو الحسن نوری
رحمة الله علیه که گفت چنانکه اثر تاثیر صحبت بد کار زنبار کاه شود همچنان نیکو کار بد کار کرده و هر که این مسئله را
انکار کند بطال و گمراه و زندیق ست که انکار حدیث کرده آنکه فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم
الصحبة تؤثر و گفت علی رضی الله عنه صحبت صالحان نور و رحمت ست اهل عالم را **سیرة**
سالک باید که بذکر مشغول باشد تا آنکه هر موئی از مو های بدنش زبانی باشد **سیرة** اصل در اقامت
سلوک و ریاضت نفس و ثمرهٔ ارادت اهلیت که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیا و سلاطین و هوای
نفس دور دارد **سیرة** مرید مبتدی باید که از تمامی فضول همچو فضول نظر و فضول کلام و طعام و جمله
معاصی صغایر و کبایر اجتناب کند **سیرة** روایت ست از ابو بکر شبلی رحمة الله علیه که گفت
مرید را خصوصا   با مولانا باید که بغیر حاجت کلام نکند **سیرة** هرگاه مرید را حاجتی و عرضه به پیر لازم
آید سر خود بر قدم شیخ نهد بطریق شکر و سنت و آنچه بعض فقها گفته اند که از این فعل کافر میشود و اکثر
بعدم کفر نیز قائل شده اند که این تحیت ست نه عبادت زیرا که شیخ گمراهی نیست **سیرة**
اصل در طریق فقر پرهیز کردن ست از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم حب الدنیا

راس کل خطیئة وفتنة وبلیة سیرة مرید که فقیر باشد بقدر حاجت کسب را بهذ فارغ
از کسب بذکر مشغول شود و نشستن میان خلق نه پسندد سوای مراقبه و آن نظر کردن است در غیبات
لتصفا الیقین بچو عالم باکرت و بعض گفته اند مراقبه مراعات سیرت برای ملاحظه غیب بهر لحظه و لحظه
سیرة خلوت ترک داون اختلاط مردم است اگر میان ایشان باشد و بعض گفته اند خالی شدن است
از تمام اذکار سوای ذکر الله و بعض گفته اند اکثر گرفتن بست بذکر و مدت آن چهل روز است لقول
رسول الله صلی الله علیه وسلم من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة
من قلبه علی لسانه سیرة عزلت دور شدن است از اهل زمانه بترک طمع و از اماره نفس
و شهوتش ملازم پرهیزگاری سیرة حب الدنیا و اهل دنیا قلب مومن را میراند نعوذ بالله
منها وجه دنیا ب سن بمیره سک کلوخ گرد پس هر چه خواهد بگوید سیرة حسن بصری روایت
کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که گفت هرگاه بیند مرد مرد را که بی حاجت با مردم اختلاط میکند
در دنیا میطلبد و باز خدا را میطلبد پس بدانکه او زندیق و سر دو دست و دزد و دست از دزدان دنیا
سیرة روایت است از ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه که گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد
و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان است نه با اهل دنیا سیرة تنجر که بر قاطن [illegible]
اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبود از قطاع الطریق
و دزدان دین است سیرة روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدترین
مردم گمراه کننده مردم کسی است که غم دنیا خورد و پرسیدند از وی کیست گفت آنکه زیاده از قوت شباروز
طلب کرد او کسی است نقیر و لهذا امام شافعی رحمة الله علیه بر کسیکه زیاده بر قوت روز و شبی دارد
[illegible] واجب گردانید سیرة روایت است از علی کرم الله وجهه گفت سه قلب است
قلب سلیم و قلب منیب و قلب شهید قلب سلیم آنست که بجز حق چیز در آن نباشد

قلب منیب آنکه از هر چیز بخدای عز و جل بازگردد و قلب شهید آنکه او تعالی را در همه چیز
مشاهده کند **سیرة** شیخ باید که عارف و دانا باحوال مرید باشد تا حسب حال
نصیحت و راهنمائی کرده باشد و آنکه چنین نیست گمراه است و گمراه کننده **سیرة** مرید را نباید
که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مردار است پس ذره از آن همچو قطره خون است
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود **سیرة** مشایخ طریقت گفته اند که صحبت
توانگران فقیر را سم قاتل است که او را دوا اثر نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت
و امکان پرهیز چه محبت دنیا در دلها مردم جا کرده است پس از صحبت ایشان حرص عظیم
خواهد رسید **سیرة** روایت است از ذوالنون مصری رحمة الله علیه که گفت هر که نشیند بصحبت
درویش عمل با غش است مانکه از مسلمانان نام او از دیوان حقیقت محو کرده شود بعض محققان گفته اند
غش در غیبت ایشان این است که برادر مسلمان خود را نا مستحق یاد کند **سیرة** بیان ابوطالب
که هرگاه مبتدی کسی را در دنیا افتاده و بجاه و رفعت و منزلت دل داده و اسیر لطف مردم دنیا است
پس بر دست گرسین بر نفس خود و خویش زیرا که فقر کناره گرفتن است از حب دنیا -
سیرة فقیر را در تمام مذاهب اختلاط اهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست
چنانکه فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقیر کسیست که بر در امیر آید و نیکوترین
امیر کسیست که بر در فقیر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مریض بود سهل بن عبدالله
تستری را خواند تا دعا کند و منتظر شفا و صحتش گردد و آخر چه گشت دعا و نظر شفقتش شفا یافت
باز سهل بخانه خود آمد و سه سال عزلت اختیار کرد **سیرة** هر که همیشه به دنیا مشغول باشد محجوب
از حق سبحانه و تعالی دور باشد که مشغول دنیا حجابی است عظیم در راه نجات از اهل دنیا ذکر الله است
تعالی و تقدس **سیرة** قدم اول در راه سالکان و عارفان بریدن علایق است با آنکه

چنانکه فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم طالب الدنیا لا یکون طالبا للمولی و اکثر
اهل سلوک منقول است که هرگاه مهمی یا امری عظیم بگیرد از ایشان پیش آمدی پارچه صوف پلاس
پوشیدی و زنجیر در گردن یا در پا یا در سر انداخته مناجات بحق سبحانه کردی و فی الحال مستجاب شدی
و بانکه زنجیر پاسن در گردن یا در پا انداختن مستحسن است و سنت ولیکن نیست علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام که مراد ازان سوای بیان تواضع و انکسار و افتقار و حضور و رقت قلب امری دیگر نیست
و موید آن است آنچه روایت است از بعض تابعین که گفت دیدم عمر بن الخطاب را رضی الله عنه
که بر پشت شان اثر تازیانه ها است پیش عبدالله بن عمر رض رفتم و گفتم که امیر المومنین را دیدم
که بر پشت شان اثر تازیانه ها است گفت سبحان الله کدام است که امیر المومنین را تازیانه زند
او را سر وزی نقل است که در آن عادت محاسبه نفس میکند بشب جمعه دره بر داشته نفس
خود را میزد و میگوید که چنان کردی و چنین کردی — والحمد لله علی الاختتام و علی رسوله الصلوة
والسلام

تقریظ جناب منشی انوار حسین تسلیم سهسوانی

بسم الله الرحمن الرحیم
ونصلی علی رسوله الکریم

اما کتاب نامه سرخامی خامه صحیفه نگاری گنج زبان صبح بیان — نزاکت کرده اندلیبان حیرت تعلیم
انوار حسین سهسوانی متخلص به تسلیم میگوید نجوم معنی را کرشب با سیه ای داشته باشند
و خاک تجهل رسیده و اثر شده باشد — هرگز نه المهانه خوش آید که با نجمن دانشمندان لب سخن اراید
زبان تقریر با آشنای طلاقت و دست تحریر رو تافته از طاقت — عموما حضرت اصحاب علم احیای
وسعت ... هم و ... شایقین نوادر نیایش را بابت فن با هم — با آنگ جگر بید ولیک

که این هر سه لفظ مبنی بر هجو و تقبیح اند مست هیچ مولویان کما هست۔ از شغل آن چون فارغ شد ما ازو خواهش
برای مولویان خطاب – که دست استنجا بر کتب بسته اند و بر مسند خطابت بر نشستند – این آخر
شنیده و در خود لرزیدیم – اللهم احفظنا – عمر سامعین و ناظرین دراز در حقیقت کتاب عجیب و غریب
است که اهل علم را رفیق و شفیق و نا تراشان را چابک ادیب است – المختصر چون آغاز کتاب بهره خوبی
آمیخته انجام وید شهرتش مانند تیغ بلند بر و اقبال بر جنابید – مالک اخبار نیر اعظم المشتهر
مولوی امجد علی سلمه الله القوی که مرد لیست سلیم الطبع و سلیم الوضع – در مطبع نامی گرامی خویش
طبع فرمود و سره و چشم طالبان و شایقان را بر بار احسان بهشت نمود – ایامش بکام باد و صلاحیت
مدام – سه جزو اولین تمام نه شد جان در قالب طبع نیامده بود که قمر الدین شاگرد مصنف
سر رفت تپ لرزه جان را از قالب بیرون نمود – چون انطباعت جزو آخرین رسید مصنف نیز بالا اسلسله
تپ و لرزه رحلت گزید – انا لله و انا الیه راجعون – الله تعالی این یتیم را و دادن عمر بخشاد
دار سین الکمال محفوظ دارد – این طفل نو پیدا آمده در ماه ربیع الثانی ۱۳۰۳ھ صحن مطبع ما
از خرامش شرف بخشید و از حسن نزاکت و محاسن صناعی روز افزون آید باد دل عالی را بخود گرفت
از آنجا که اشتیاق فعلی هنر زاده مالک مطبع مهتمم طبع کتاب بود این سود در هر لفظ و حرف
صورت صنعت جلوه گری نمود – چون سخن بسیط شد با بیان می پردازم بهر شاه تاریخ در صفحه
سے انداختم و بس –

قطعه تاریخ

چه بر تازه زخسم طبع احمد — الٰهی طبع مکتوبات باشد
دل من گفت و تیت فارسابش — بگو مطبوع مکتوبات باشد

۱۳ ھ ۰۳

فہرست کتاب کلمات طیبات

مضمون	صفحہ
باب اول از کتاب کلمات طیبات مشتمل است بر چہار فصل	
فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین	
مکتوب اول در امر نگاہداشتن معنی وحصول بیمدی و ثمرہ آن و ذکر آیات قرآنی کہ مناسب آنمعنی وارد گردیدہ	۵
مکتوب دوم در امر تہیہ سبیل از روز قیامت ومحاسبہ در آن و ثمرہ آن و ذکر آیات قرآنی مناسب آنمعنی	۶
مکتوب سیوم در امتناع از تغافل و مستعد ورشدن بحیات دنیا و ذکر آیات قرآنی مناسب آنمعنی	۷
مکتوب چہارم در بیان نورانیت قلب و ثمرہ آن کہ از اشارہ کلام الٰہی معلوم میشود و ذکر آیات قرآنی مناسب آنمعنی	۸
مکتوب پنجم در بیان ثمرات و فوائدیکہ از تاخیر ثمرہ تولی حیات دنیاوی حاصل میگردد و ذکر آیات قرآنی مناسب آنمعنی	۹
مکتوب ششم در بیان ثمراتیکہ از توجہ و فکر نمودن در معنی آیہ الست بربکم حاصل آید و ذکر آیات قرآنی مناسب آنمعنی	۱۰
مکتوب ہفتم در بیان مقامات کہ سالک اگر بدان رسد چہ ثمرہ حاصل آید و ذکر آیات قرآنیہ کہ اشارہ بآن مقامات از آنہا برآید	۱۱
مکتوب ہشتم ایضاً	۱۲
مکتوب نہم در بیان اینکہ سیر طریق سلوک نماید کہ ہمراہ خود فائز گردد	۱۳
مکتوب یازدہم ایضاً	۱۴

مضمون	صفحہ
مکتوب دوازدہم در بیان آنکہ بچہ طور سلوک نماید کہ بمرام خود فائز گردد	۱۵
مکتوب سیزدہم ایضاً	۱۶
مکتوب چہاردہم ایضاً	۱۷
مکتوب پانزدہم در بیان امور یکہ سالک را از آن اجتناب کردن ضروری است و ذکر آیات قرآنی مناسب اینہمی	۱۸
فصل دویم در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شہید رح	۱۹
مکتوب اول در بیان حسب و نسب شریف	۲۰
مکتوب دویم در دفع اعتراض کہ احوال منتسبان طریقہ احمدیہ موافق دعوی ایشان نیست	۲۱
مکتوب سیوم در بیان معنی لفظ نسبت باصطلاح صوفیہ ـ	۲۲
مکتوب چہارم در بیان علم حضوری و حصولی ـ	۲۳
مکتوب پنجم در اجوبہ شبہاتی کہ بر کلام حضرت مجدد رح می نمایند	۲۵
مکتوب ششم در جواب شبہاتے کہ بر مقالات حضرت مجدد رح میکنند	۲۶
مکتوب ہفتم در بیان تفضیل یکے بر دیگرے از حضرت مجدد و غوث الثقلین	۲۷
مکتوب ہشتم در بیان مکشوف حضرت مجدد در مسئلہ حقائق ممکنات	۲۸
مکتوب نہم در بیان معنی قول صوفیہ کہ صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است ـ	۲۹
مکتوب دہم در دفع شبہ کہ در مرتبہ صبر دلیل کہ ببلای شدید مبتلا بود دعا برای دفع آن نکرد بر حضرت ایوب علیہ السلام کہ دعا بجہت دفع بلا نمود لازم می آید ـ	۳۰

مضمون	صفحہ
مکتوب یازدہم در بیان ذکر جہر و ذکر خفی	۳۱
مکتوب دوازدہم در بیان مسئلہ سماع	۳۲
مکتوب سیزدہم در مسئلہ جبر و اختیار	۳۳
مکتوب چہاردہم در بیان آئین کار ہند	۳۴
مکتوب پانزدہم در بیان رفع سبابہ	۳۵
مکتوب شانزدہم در بیان عمل بالحدیث و انتقال از مذہب بمذہب	۳۶
مکتوب ہفدہم در بیان عقیدہ اہل سنت و جماعت در حق معاویہ بن ابی سفیان۔	۳۷
مکتوب ہیژدہم در بیان عقیدہ اہل سنت و جماعت در حق صحابہ و اہل بیت رض بالاجمال	۳۸
مکتوب نوزدہم در بیان خلفا کہ موافق حدیث شریف دوازدہ از قریش خواہند بود	۳۹
مکتوب بستم در توجیہ ملالت حضرت عائشہ رض از حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ رض	۴۰
مکتوب بست و یکم در بیان التزام اتباع سنت سنیہ و تحصیل مرتبہ حضور و جمعیت و آگاہی	۴۱
مکتوب بست و دوم در بیان بعضے درجات طریقہ مجددیہ۔	۴۲
مکتوب بست و سوم در تصویر مسئلہ وحدت وجود	۴۳
مکتوب بست و چہارم متضمن باحوال ظاہری شیخ و مکتوب الیہ	۴۴
مکتوب بست و پنجم ایضاً	۴۵
مکتوب بست و ششم ایضاً	۴۶
مکتوب بست و ہفتم در بیان [illegible] الدین حسین	۴۷
مکتوب بست و ہشتم در بیان ختم خواجہا و ختم حضرت مجدد رض	۴۸

مضمون	صفحه
مکتوب بست ونهم در سپارش محمد دانش بنگالی	۴۹
مکتوب سی ام باطلاع رحلت میان محمد میر و سفارش ظفر علیخان	۵۰
مکتوب سی و یکم مشتمل بر تاسف باحوال مولوی قلندر بخش و بے سامانی خود	۵۱
مکتوب سی و دوم در هدایت التزام شریعت و شغل باطن	۵۲
مکتوب سی و سوم در تسلی مکتوب الیه	۵۳
مکتوب سی و چهارم مشتمل بر اجازت سوره لایلاف برای دفع اعدا و ترتیب آن	۵۴
مکتوب سی و پنجم در هدایت تلاوت سوره لایلاف و دعا حزب البحر	۵۵
مکتوب سی و ششم در سفارش لاله برج لال	۵۶
مکتوب سی و هفتم مشتمل بر نصایح ـ	۵۷
مکتوب سی و هشتم ایضاً	۵۸
مکتوب سی و نهم ایضاً	۵۹
مکتوب چهلم در اجازت حزب البحر	۶۰
مکتوب چهل و یکم مشتمل بر مضامین نصیحت آمیز	۶۱
مکتوب چهل و دوم در بیان استفسار حالات سفر مکتوب الیه و مضامین نصیحت آمیز	۶۲
مکتوب چهل و سوم در سفارش شیر علیخان ـ	۶۳
مکتوب چهل و چهارم در سفارش ظفر علیخان	۶۴
مکتوب چهل و پنجم در سفارش میر اسد الله	۶۵
مکتوب چهل و ششم در هدایت تلاوت سوره لایلاف صبح و شام و تعزیت بموت غلام محیی	۶۶
مکتوب چهل و هفتم در بعض احوال میان عزیز الله	۶۷

مضمون	صفحہ
مکتوب چہل وہشتم در سفارش میر یحیی	۶۸
مکتوب چہل و نہم در سفارش محمد شاہ	۶۹
مکتوب پنجاہم در سفارش میر اسد اللہ	۷۰
مکتوب پنجاہ ویکم در سفارش میان محمد اکبر	۷۱
مکتوب پنجاہ و دوم مشتملبر احوال سفر خود	۷۲
مکتوب پنجاہ وسیوم در سفارش حضرت میر سلیمان	۷۳
مکتوب پنجاہ وچہارم مشتملبر احوال سفر خود	۷۴
مکتوب پنجاہ وپنجم در تعزیت میر سلیمان	۷۵
مکتوب پنجاہ وششم باطلاع ضعف جسمانی در سفر وطن اصلی	۷۶
مکتوب پنجاہ وہفتم در تعزیت میر محمد مکن حافظ صاحب	۷۷
مکتوب پنجاہ وہشتم درباره ارسال اشعار چند	۷۸
مکتوب پنجاہ ونہم محتوی باین مضمون کہ خلاف رازروی حرج لطریقہ دیگر است	۷۹
مکتوب شصتم در سفارش	۸۰
مکتوب شصت ویکم در بیان آنکہ از مصحف شریف فال در حدیث شریف نیامده مگر ممنوع ہم نیست	۸۱
مکتوب شصت و دوم در بیان اینکہ کار مصالح و تدبیر باید کرد۔	۸۲
مکتوب شصت وسیوم در سفارش میر محمد مبین صاحب	۸۳
مکتوب شصت وچہارم در سفارش بعض اعزه	۸۴
مکتوب شصت وپنجم مشتملبر مضامین نصیحت آمیز۔	۸۵
مکتوب شصت وششم ایضاً	۸۶
مکتوب شصت وہفتم در روایات	۸۷

مضمون	صفحه
مکتوب شصت و ہشتم در ہدایات	٨٨
مکتوب شصت و نہم ایضاً	٨٩
مکتوب ہفتادم در بیان صلح نواب جاٹ با نجیب خان	٩٠
مکتوب ہفتاد و یکم در بیان شاہ ابدال یعنی احمد شاہ درانی	٩١
مکتوب ہفتاد و دوم در بیان بعض مضامین توحید	٩٢
مکتوب ہفتاد و سوم در اجازت دادن مداخل ... حافظ سرور خان در طریقہ	٩٣
مکتوب ہفتاد و چہارم در بیان ہجوم قوم روہیلہ برای صحبت طریقت	٩٤
مکتوب ہفتاد و پنجم در تعزیت	٩٥
مکتوب ہفتاد و ششم در تعزیت مسماة لطف النساء	٩٦
مکتوب ہفتاد و ہفتم برای ہدایت و نصیحت مکتوب الیہ	٩٧
مکتوب ہفتاد و ہشتم ایضاً	٩٨
مکتوب ہفتاد و نہم در بیان پسند آمدن مرسلات قاضی ثناء اللہ صاحب	٩٩
مکتوب ہشتادم مشتمل بر احوال احمد اللہ	١٠٠
مکتوب ہشتاد و یکم در تعزیت والدہ قاضی ثناء اللہ صاحب	١٠١
مکتوب ہشتاد و دوم مشتمل بر نصایح و ہدایت	١٠٢
مکتوب ہشتاد و سوم ایضاً	١٠٣
مکتوب ہشتاد و چہارم ایضاً	١٠٤
مکتوب ہشتاد و پنجم در راضی شدن سفر حج	١٠٥
مکتوب ہشتاد و ششم ایضاً	١٠٦
مکتوب ہشتاد و ہفتم ایضاً	١٠٧

مضامین	صفحہ
مکتوب سیزدہم در استحباب زیارت مزار والد قاضی ثناء اللہ صاحب	۱۰۹
مکتوب چہاردہم مشتمل بر نصیحت بنام مولوی نعیم اللہ بہرائچی بر حاشیہ ... شاہ محمد حسن صاحب	۱۰۹
مکتوب ... حضرت ایشان	۱۱۰
بعض وصایای آنحضرت	۱۱۱
وصیت نامہ آنحضرت	۱۱۲
فصل سوم در مکتوبات قاضی ثناء اللہ پانی پتی	۱۱۳
مکتوب اول در بیان نسبت بین الخالق والمخلوق و توحید وجودی و شہودی و مسئلہ جبر و قدر	۱۱۴
مکتوب دوم در تحقیق بشارات محمدیہ	۱۱۵
مکتوب سیوم در تحقیق و حل اشکال وارد بر بعض مقامات طریق و بیان جذب و سلوک	۱۲۰
مکتوب چہارم در بیان علم حصولی و حضوری	۱۲۲
مکتوب پنجم در بیان وحدت وجودی	۱۲۳
مکتوب ششم در تحقیق شریعت و طریقت و حقیقت	۱۲۴
مکتوب ہفتم در تحقیق معنی محبوبیت و معنی عشق و محبت	۱۲۵
مکتوب ہشتم در بیان آنکہ لعن کردن بر یزید جائز است یا نہ	۱۲۶
کلمات قدسیہ آنحضرت	۱۲۷
وصیت نامہ آنحضرت	۱۲۸
فصل چہارم در مکتوبات مولانا شاہ ولی اللہ صاحب الدہلوی رح	۱۲۹
مکتوب اول بنام مرزا صاحب رح	۱۳۰
مکتوب دوم بنام مرزا صاحب رح	۱۳۱
مکتوب سیوم بنام مرزا صاحب رح	۱۳۲
مکتوب چہارم بنام مرزا صاحب رح	۱۳۳
مکتوب پنجم بخواجہ محمد امین در تحقیق محل ارسال آنحضرت و تعبیر وجود موہوم و بیان تقلید آنحضرت	۱۳۴
مکتوب ششم بنام خواجہ محمد امین در جواب بعض سائل	۱۳۵
مکتوب ہفتم بخواجہ محمد امین در ...	۱۳۶
مکتوب ہشتم بخواجہ محمد امین در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت	۱۳۷
مکتوب نہم در سر قدیم بودن کلام مجید و نزول وحی بواسطہ ملائکہ	۱۳۸

مضمون

مکتوب دہم در تحقیق بعض اشعار حضرت مولانا روم علیہ الرحمۃ
مکتوب یازدہم در ذکر شمۂ از مناقب امام بخاری علیہ الرحمۃ
مکتوب دوازدہم در بیان دلیل واضح برای فرقہ ناجیہ
مکتوب سیزدہم بجواب عریضہ حضرت شاہ ابوسعید صاحب رہ
مکتوب چہاردہم ایضاً
مکتوب پانزدہم ایضاً
مکتوب شانزدہم ایضاً
مکتوب ہفدہم ایضاً
مکتوب ہیژدہم ایضاً
مکتوب نوزدہم ایضاً
مکتوب بستم در تحقیق وحدت وجود و شہود و جمع بین القولین المسمی بمکتوب مدنی
مکتوب بست و یکم در شرح بعض اشعار آنحضرت
مکتوب بست و دوم در شرح رباعیات آنحضرت
مکتوب بست و سیوم در شرح ابیات
مکتوب بست و چہارم در منظومات
مکتوب بست و پنجم در شرح غزلیکہ بتضمین بیت اول غزل عراقی علیہ الرحمۃ انشا کردند
باب دوم
از کتاب کلمات طیبات در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین و سیر الطالبین شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ

اشتہار چونکہ یہ کتاب بموجب ایکٹ ۱۸۶۷ء داخل جسٹر گورنمنٹ ہو چکی ہے کوئی صاحب بغیر ہماری اجازت کے مقصد طبع کا نہ فرماویں المشتہر حافظ عبد المجید و نجم الدین مالکان کتاب